کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب منشآت قائم مقام فراهانی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۱۹
۲۰۷۰۸۴

هو الله تعالی

منشآت مرحوم قائم‌مقام فراهانی

مشهور که از مرحوم شاهزاده

معتمدالدوله فرهاد میرزا

علیهما الرحمه بخط خود

از انتخاب فرموده‌اند

دیباچه از منشآت نتیجه افکار دستگاه محمود خان است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله
الطیبین الطاهرین اما بعد جمال المرء کرائم الاداب
واقتناء العلوم والسبق عند المجارات ولسان صدق
فی الآخرین وفی عهدنا هذا جهان روز پیشینه را در نوشت
همه رسم و آیین دگرگونه گشت امروز حاصل لزوم طلب
و کسب ادب و نقد علوم و تحریر رسائل و کشف حقایق و شرح
معضلات جز طول سهاد و حرّ اکباد و نحول اجساد و تیرگی
چشم و زردی روی و سفیدی موی و کثرت ملال و خجلت
عیال بل ذلت سؤال نتواند بود مات الکرام ومرّوا وانقضوا
ومضوا ومات فی اثرهم تلک الکرامات وخلّفونی فی قوم ذوی
سفه لو ابصروا طیف ضیف فی الکری ما تواثبوا اکنون نوبت بکسی است
که دل و جانش لبریز روو گره ابروی صدور زنگ کدورت نگیرد

وعقده ملالت نپذیرد و خشونت الفاظ رابلین استماع استقبال نماید و بنکات
اخلاق را بسماجت وجه تدارک کند و هر لحظه عرض لئیمی سر امور دقیق
محصنات و هتک حرمات سازد و باب هر عسل شود و زحمت هر سل
کلب حیفه و طالب وظیفه هر ساعت بر سر خوانی بوی نانی و هر دم بر کنار
ایوانی و ظل شادروانی لما رایت العلم ضاع واهله والکتب والاشعار
والاداب والارذلون قصورهم قد شیدوا والاکرمون یردها الحجاب
نعم الکلس دفاتری ومحابری ومقالتی والبیت والمحراب درچنین قحط
سال دانش که کالای گرانبهای فضل و هنر و علق نفیس علم و ادب ضیع
من المشموم عند المزکوم والخاتم فی ید الاجذم است همتی که باحراز محاسن
اخلاق مشغوف و خاطر که بصوب مکارم آداب مصروف و همت والانهمت
خدام جلالت مقام خلاصه دودمان سلطنت و نقاوه خاندان جلالت نواب
مستطاب اشرف ارفع والا اما الایالة العلیه العالیه فرهاد میرزا است
لازال جانبه ممنعاً بالعز والاکرام بحرس اللیالی والایام همیشه عهد معهود
و طریق سلوک ابنای سلاطین و ملوک بازی گوی و چوگان و استعمال
عنان و سنان و تسدید قامت تیر و تشحیذ حد شمشیر بود و هیچیک را
در کار قلم قدمی و با قرطاس آشنائی و در شعر شعوری و در منثور منشوری

و در نظم نظامی و در وزن فرنی وار بحر بهری و در عروض عرضی و در بیان بیانی
و باصول اصولی بود والحمد لله تعالی این وجود مسعود حاوی متقابلین
و جامع فضیلتین و حائز فخرین صاحب ریاستین است اذا اعطا نافا من
او امسک بغیر حساب ذی المکارم لاقعبان من لبن شیبا بماء فصارا
بعد ابوالا ذی المکارم لاثوبان من یمن غنی حیط بخیط فعاد ابعد اسمالا
او ابد علوم و شوارد مسائل و لو کان اغلی من الکبریت الاحمر و اعز من الابلق
العقوق از حیطه طلب و اجتهاد و شرح و بن نتواند رفت اگر در گنبد آسمان
آشیان کند البته بدو دید طولی تناول فرماید از انجمله مکاتبات و مراسلات
مرحوم سیادت نصاب رضوان مآب بقیة المجد و سلالة العز فخر الادوار
المتتابعه و القرون المتمادیه میرزا ابوالقاسم قائم مقام است تغمده الله تعالی
بالرحمة و الرضوان و اسکنه فسیح الجنان که در اطراف آفاق پراکنده
و جمع آن مأمول نبود چون جناب سیادت نصابش بر جامعیت فضل
و سلامت بیان و رشاقت لفظ و جزالت عبارت تالی بدر است
و هو ممن یشار الیه بالانامل و یعقد علیه بالخناصر و هر ارکان تلقف جدرا
و عقاید دارد و درس آثار مرضیه اسلاف را رواندانست قدر زر زرگر شناسد
قدر جوهر جوهری لهذا خدام چند بر گماشت تا از هر کناره و کران بتکلیف

و تکلف و رایگانی و قیمت هر قدر را از هر باب مثنی و ثلاث و رباع ممکن بود
بدست آوردند و اندک اندک کتابی که هذا الکتاب لو باع بوزنه
در الکان البایع المغبونا صفت آن تواند بود فراهم نمود و هو کتاب
یحکی ممن جربته الامور و ضرسته الدهور از هر باب فصلی و از هر فصل
بابی را از دقت و رتق و حل و عقد و تلویح و تصریح و تحریض بر خطوب
و خدعه در حروف حاوی است و اطلاع بر فحاوی آن موجب
اکتساب مجاهد و اجتناب مساوی و فرست مطالعه اولیاء علیهم من التحیات
اسناها و من الصلوات ازکاها که کلید هر بستگی و شفای هر خستگی است
وجود مسعود این شاهزاده آزاده را در کنف حمایت و ظل رعایت
نگاه دارد که در اکتساب فضایل و اجتناب رذایل و احقاق حقوق
و نشر آثار مرضیه اسلاف ما تلقوا ان تقتفی به الاخلاف
خویشتن داری تواند کرد این دعوت را بکاه تهلیل آمین آمین
کناد جبرئیل هذا اخر ما اوردناه والحمد لله رب العالمین و الصلوة
علی محمد و آله الطاهرین

[illegible]

۳۸

بسم الله الرحمن الرحیم

بعضی از نوشتجات مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام است که از روی خط او نقل شده است

سواد رقمی است که سرکار جلالت‌مدار نواب مستطاب نایب السلطنه در حلوت کل کشاهان بنواب محمد حسین میرزا الملقب بحشمة الدوله ولد ارشد و اکبر مرحوم شاهزاده طاب ثراه مرحمت کرده اند و رقم بخط مرحوم قایم مقام است که از روی او نقل شده

حکم [illegible] اگر چه جز الطاف قضایی و رحمت آلهی نیست [illegible]

امر الطاف و مرحمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

۸۲

[illegible] ۱۲۳۵

کاغذی است که مرحوم قایم مقام بمرحوم میرزا صادق مروزی وقایع نگار از خراسان بعد از فوت مرحوم مغفور ولیعهد رضوان مهد نوشته است

[illegible]

[illegible]

۸۳

[illegible]

ایضا کاغذیست که قایم مقام بوقایع نگار از خراسان بعد از فوت مرحوم ولیعهد نوشته است

[illegible]

[illegible]

تحریرات دار آمد که در [illegible] بودم از هم [illegible] با کتبهای مختوم مبارک
در تالی احکام محتوم و مبارک [illegible] فتح مغلقات و حل معضلات
آنها موقوف بفرط دقت و کمال مشقت دیده لن تنالوه الا بشق الانفس گشته
و معرضا عنها و معترضا بها سر از خطوط [illegible] در [illegible] الفاظ و عبارات
وقایع نگار [illegible] دل [illegible] است [illegible] صاحب [illegible] است و معانی [illegible]
[illegible] روی [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] نشد [illegible]
نه چون [illegible] و [illegible] و [illegible] و محبوس و [illegible]
[illegible] پنهان کاری [illegible]
[illegible] و [illegible] سرهای [illegible] و روهای [illegible]
و کلاه در کار است زلف و کاکل [illegible] چون [illegible]
[illegible] شمال [illegible] الغرض موجب این تفصیل و شرح
همین است در [illegible] اعظم روحی فداه [illegible] وقت [illegible] خطوط
کشف اسرار [illegible] و حفظ اخبار [illegible] طرز [illegible]
آن است [illegible] وقایع [illegible] اگر [illegible]
هیچ [illegible] دلالت [illegible] و هم [illegible] و هم [illegible]
دایره [illegible] هم [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] کاغذی است که مرحوم قایم مقام از خراسان بوقایع نگار

84

بعد از فوت ولیعهد رضوان مهد نوشته است جواب کاغذی که وقایع نگار در آن کاغذ
بشارت ولایت عهد را از جانب سنی الجوانب خاقان مغفور بقایم مقام نوشته است

9

ای [illegible] کتاب [illegible] ما قرع القرطاس [illegible] الله اقوی
الله نام [illegible] نامه [illegible] و [illegible]
[illegible] استغفر الله و اتوب الیه [illegible] و کلک [illegible]
[illegible] خلاف تحریرات [illegible] بهار [illegible]
[illegible] لذت [illegible] خوشتر از شکر و شهد [illegible]
مملکت [illegible] و ایران [illegible] و ویرانی [illegible] راجع العهد [illegible] الملک
[illegible] دولت [illegible] حق [illegible]
[illegible] امروز ولیعهد مرحوم مغفور را
زنده [illegible] و [illegible] و وجوب [illegible] عالم [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
جهان [illegible] شاهنشاه اعظم روحی فداه است [illegible]
در این فصل بهار و [illegible] و [illegible] در میان خود
خوش است [illegible]
نه با [illegible] معاشرت کند نه از [illegible] معاشرت اگر [illegible]

[illegible] از تبریز [illegible]

در ترتیب [illegible] برای حفظ ممالک [illegible] نه از
[illegible] خواهی چنانکه در این اوقات [illegible] ترکمان [illegible]
و مال [illegible] و [illegible] فساد در [illegible] از سواران منصور [illegible]
غازی [illegible] و گرفتاری [illegible] مامور شده اند [illegible] مصرع
[illegible] روسای [illegible] در [illegible] شده [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] شهر [illegible] شد
[illegible] و [illegible]
از ظالم انتقام [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] در هر طرف سرهای [illegible] و [illegible] از
[illegible] ولی [illegible] صید
[illegible] صید [illegible]
[illegible] و [illegible]

کاغذی است که مرحوم قایم مقام بوقایع نگار از تبریز در زمان حیات
نواب نایب السلطنة العلیه
نوشته است

[illegible] شرح [illegible]
[illegible] حرف

3

دارم
[illegible] معروف [illegible] مجهول [illegible]
[illegible] ان [illegible] کتاب [illegible]
کلمات [illegible] این [illegible]
[illegible] روشن [illegible] دارم
[illegible] کلمات [illegible]
نفس ان النفس لاماره بالسوء [illegible] عشق [illegible]
[illegible] النفس [illegible]
[illegible] جامع الخیرات مانع الشرور [illegible]
[illegible] فتنه دجال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انتقام [illegible]
[illegible]
[illegible] الی الیوم [illegible]
[illegible] ماشاءالله [illegible]
چرا که [illegible] امروز [illegible]
و این [illegible] کلک [illegible]

کتابها است در دست هیچ آفریده نخوانم نگوید ماورای والاطوار [illegible]
میتوانم گفتنش نه ما حوی ابو العتاهیه نیز در باب عبد الله بن معن حنبلی [illegible]
انوری در هجو حسن لو و مولوی در مدح حسام الدین و در وجودی در صحبت [illegible]
منقبت شده خاطر ما را این طرز سخن را نه تا مسیل نبهات [illegible] شده [illegible]
شرحا و تفصیلا نزدیک عزا و تفضیلا عجب القریر فی تقلیبه و کلی اول
دنیا عجب حص حجت و فرش کیت و ما شویه کیست و داکو به کرباس
و ما تعفن قطی و داکو به جهان لغز گفتار رسا همچنان لکان [illegible] دیر ه در نو
اشتران ارتعاد [illegible] امان زر واکو به از سه چه چیزی سخن است [illegible]
حفظه در قدح دشمنان و مدح دوستان کاغذ ما کاغذ او جوهری نا فذ بود
لما فی عظام الثار بین دبیت نقشت فی مفاصلی کتمشی البرء فی السقم
جلوه خورشید و داری جمشید را از وقع و نظر رخت رم کم ز وج [illegible]
دیگر بیره و شمس باذریعه والتماس از تا حدود فارس ناخوت نسایا [illegible]
عجب با انجار فرستاد انچه خواست زیکانه تمشا نکو بقلم الای المحرم الحلال و
العذب البرد لکار حامه وقایع نگار صفحه نور لمعه طور صحیفه قرطاس [illegible]
فکر فیها تشتهی الانفس و تلذ الاعین در مضمار ادا الفاظ و عبارات و
الحافظ و اشارات کار ریخت موقع مضامین و معانی هستیم نه در بیا سجع
و قوافی حافظ کرمستی داری نیاز از آن معانی دلجوی دلخواه شاری

حسب الترایدم

سایارزی را

شاید افغانی

سلسله بیعت [illegible] ترتیب [illegible]

شاری از آن روحهای و جوهاغلسکم هر چند جمعی نقشی در وصف آن نثار
بر کوشیده گشایشت در آن قاب امیدواریم و ار سیدن این ذریعه تا ز نهایت
از الفاظ عبارت که شسته محتاج با جاره نگار رونکرد حسب رشید گفتن هر کنده
نقوم این نیارک را اگر می نکرد از دهان نمیرسد قلم علم منحوله کار نسیا قرعون
فهم می گفت نحو رسمی آن حسب نصری یکنف دار ضرورت است کار بقوم
نمارهست از خواها انکار کلاغ فی معصر نگار است اجازت بر دسم چند
محکم ابه اتفاق طی هر و تشنید اما بعد از لغات و حکایات و سمع و روایت حکم
منفرج و ثبت خواهند داشت خلاف فانجان بحکومه هتره طلب نشینند و ثبت
نماشه کان نقش الیاقوت و المرجان لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان افری
بها از جان تم مجتبی فاتحه شیر لکل الیان قرانا از منادر بوده در باب دلدار
بر بشره کتب کنید کلام الناس علی قدر عقولهم دلدار و برهان بها بقیاس و قال آت
جد الطبوجه دجال دلکم اختلاف اقوال اختلاف احوال نموده است حالها
نزنگه و زروش کار لکه لا یسیع فلک سوقب کار و شغلینی با جمیرا یاری
استعداد ابیان حج بی زیو اما حرست ووترک خاص بهرام چوبین است سزای
با تکین را قرعیب بی بکمین نیز سد معارضه بشیر و الوت جایه دار
طبرای راه ارز بیهان آگاه با نسب زمز کرمان بحتاج دلبند و در بیران
کیما است و قلبی فی العشق ترسد و نیلد با وجات او صحح القرار نیاد گشت

سروبه مکتوب [illegible]

کاغذی است که قایم مقام میرزا صادق وقایع نگار در حین ماموریت بجانب بغداد نوشته است بعد از شکست چوپان اوغلی و فتح دولت ایران

تا درگشت ما کاغذ نشوق نوا لوز ار که اینجا خوانم کرفت تا سطلت باری که دیگر [illegible]

مرقوم مطالع شعشع مهمان فر است نو زیر نک الظلم داوضح کسالنهم ججک
اینها از آیات کله و علامتی از علامات سلطانه رقیمه کریمه رسیده اسباغ کرامات و القاع
مبهمات کرده تبه نموده کشادن دربار بسته و بستن بنیان شکسته همه موقوف نیارت ظاهر
فیض شعار بصره و از بغداد طاهرات و از جیحون فرات گذرات وفا کاکاست در بیس [illegible]
دک تا حد دست این و طلاوت کان تا فته ایشه حوش نوای بغداد و حافی نضار و ستر
در موکب سعود وقایع نگار جون نسیم باغ بهار بر ایتمام خطار گذشت و برحات آن
بر جات از دامان سخن خلافت کارسه محلس انفساو خبر عزیمت سامی بدان نواحی
رسیده از کار انطرف جمع است و بسیجه دغرضه و برکات نازل لکه با اول است در این نورده
خراسانی عمرم شریف صدا ادلعوار محام وزیر دا نیز برات دلپذیر با صلاح [illegible]
ناشیر این نو دیات نیز هجون نو ریمدار وقت آیت مادرکه آبار رحمی کار
انکه ده بیار بر وباران حمت در طلق آن شامل عابرو کانورهسد قطره باران نشسته الله
کار ایلان وروم از دست هم بسته است انچه متعلق نیست از مینه ها دار رقیه [illegible]
بعد از نظرها و انچه مربوط بان نیست بعضی از آن در حیث تقدیم

[illegible]

عظم الله ذکر را در قبله ما صلح و رستش در باب ایران و مناقشات کوهستان شرح
بولیطری رو بسته متقروع سمع عالی شده بقمهای طلیعه شرف اطلاع علاو کار در محمر گلیم
از حضرت نیابت سلطنت اقتدار و صدای افزایش بخت شاهنشاهی بر عسکر جانب شرق تقلید
و ساطت و تعمیر کفایت کرده و داکینه دایرانم در تعیین دار ایرانیان سرحد السعادت
منصوب است کرده و اینک امروز در هشتم ربیع الثانی است از وفق توفیقات [illegible]
روانه شده و مساعدت دار وضع جوش جنگ و آشوب مقاصد این دولت در ازدود آن
ساخته شده و با رد کن مع جدال بین المسلمین آخته شده چرا که خواهشهای این دولت هم
امور خیریه مسلمه است و شریعت با شریعت سهله سمحه است دولت روم هم تا نبیه
شاه مردان نیز در نصفه و حساب و لعل لجرامیکه از این طرف سپاهی مستعد رزم و قلاع مرزد
شد فاد اسرقال از آن خانه از طرف مردمان اسلام قبیح هستند انیقه ز بیک [illegible]
و خاطر شسته در دنبال کوه هستند و از نام مرغ در هوا نرونه ایلات ایان از جان
روشن است در بوگرفتن این لت تو بینند و اگر متکر و متاجری بشود بانا فاطع میخ
همراه ایشان ترتیب نظم و ترتیب و سیف و سنان طوع ایشان در دست دلاور جانبازان
جمع شده و تعلیمات کن و حواس مجموع مطلش حرف فرستم و هر چه در هوای دلشان و صلاح
انتقام است همان را اسنید و اتفاق امید همه بر شکر کنیم و قسم رای دیگ
دارای جهان را از اسم یکشان صد هزار راه حرایان و رستهای بالان روس عبادت
انه یکت محو رسند فرق [illegible] نه از روسیه حکایت کنم نه از روم نه [illegible]

تشریف ع

۲ شب وع

ما حرف و صحبت ملک و دولت چه کار است شغلت نفس عز الدنیا و ما فیها ستید
مشفق و برتر شرق و صاحب صادق و مخدوم موافق من آخر چه بدانه توان در وصف بیانی
بیار گفته و نگویم بیانت عجز او مضمون غرض صحبت این [illegible] را آنچه این چه طور
مطلب نگاری بود [illegible] تا مهر از سر نامه برگرفتم با اختیار شعله شوق سرکش شد
و خرمن صبر آتش گرفت [illegible] جنس [illegible] یک دلیری [illegible]
شرک [illegible] لدالله الدالله والسلام

کاغذیست که قایم مقام بوقایع نگار از تبریز نوشته است
در زمان حیات نواب نایب السلطنه

4

جاء الکتاب فجاء روح و ریحان و راحة ... تا حوی نکت البراعة و البلاغة و الفصاحة 9
رقیمه جات شریفه بعد از مدت [illegible] رسید و خجالتی کامل [illegible] در عرایضه سرکار
رکن الدوله [illegible] ترک رقیمه نگاری و التزام [illegible] نگاری [illegible] معذور
دارم و در مشتاق [illegible] محروم [illegible] باعث افتقار از روی [illegible]
کرک [illegible] نگاهی از عراق و فارس [illegible] مسطورات [illegible]
ملاحظه شد [illegible] نوبت [illegible] و وقت [illegible]
آنکه [illegible] وقایع را خواهید نگاشت [illegible] نواب نایب السلطنه [illegible]
حکم و [illegible] کار [illegible] که الموصوف [illegible] اما
[illegible] در حقیقت [illegible] در حالیه

[illegible]

محمد صادق خان را از فارس به عراق برای [illegible] و آنجا بر خلاف عقیده [illegible]
قرار [illegible] صلوات الله علیه [illegible] الله بهر [illegible]
با بهر [illegible] چرا که او [illegible] آب حیوان [illegible]
خوب است [illegible] نامراد [illegible]
و ملک [illegible] فراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقایع نگار [illegible] والسلام

کاغذی است که قایم مقام بوقایع نگار
میرزا صادق مروزی از خراسان نوشته است
در زمان حیات نواب مستطاب نایب السلطنه
طاب ثراه

9 رقیمات [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] 39

نامه سرکار وقایع نگار [illegible] زاغ است [illegible]
[illegible] خانه خراب [illegible]
[illegible]
و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه [illegible]
پنهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتقدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سرکار [illegible] السلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] والسلام

کاغذی است که قایم مقام از خراسان
بمیرزا صادق وقایع نگار نوشته است
در زمان حیات نواب نایب السلطنه

9 [illegible] 40
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روح است و بشارت [illegible] روح و ریحان و جنة نعیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والموت [illegible]

نایم فرق تقلید داستم

ایضاً کاغذیست که قایم مقام بوقایع نگار نوشته است وقتیکه نواب نایب السلطنه العلیه از خراسان بدار الخلافه طهران احضار شده بود

۹ حضرت ولیعهد روحی فداه ... ذوالفقار ... در خیام ... وقایع نگار

... چه واقع شده ... غلام شاه و چاپار ... آمده و رفته

حکایت احضار ما در میان آورده و از جانب وقایع نگار هیچ ... نوشته

نمیدانم این تقصیر از ... است ... خبر نشده ... خبر

[illegible]

... اگر همه ... ملک مرهون ... از عهده برآیم

ولیکن ... ولادت شاه ... حضرت ولیعهد روحی فداه ...

... فتح ... تشریف ... و اکنون در هنگام رونق و اول بهار ...

خراج است احضار شده ... مطلق شوند والسلام

کاغذیست که قایم مقام بعالیجاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی دیوان مرحوم بعد از فوت مرحوم مغفور ولیعهد نوشته است در حینی که در رکاب نواب مستطاب شاهزاده والا تبار بطهران می آمد

۹ [illegible]

کاغذیست که قایم مقام بفاضل خان گروسی از خراسان نوشته است

۹ بابا و ای فاضل ... لفظه ... تشبع له القلوب و تشتری ... قطف الرجال القول

وقت نباته و قطفت انت القول لما نورا ...

[illegible]

کاغذیست که قایم مقام بنواب شجاع السلطنه ... میرزا از منزل ارمغانی خمسه نوشته وقتیکه در رکاب ولیعهد ولیعهد آذربایجان می آمد

۹ انصاف ... همه وقت الطاف حضرت ... افزون از عدد ستاره ...

[illegible]

باستماع عشق رسید ... و ... دوری از این ... فارغ ... [illegible]

بسا ای ... [illegible] ... در وصیت ... [illegible]

و ... معانی ... و الفاظ ... [illegible]

باهم ... [illegible]

آن همه ... [illegible]

و ... [illegible] ... راه ... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible]

گاه ... بخطوط مبارکه ... [illegible]

حال ... و السلام

کاغذی است که قایم مقام بعالیجاه میرزا احمد علی آشتیانی مستوفی سرکار نایب السلطنة العلیه نوشته است و هی من احسن الکتب عربیا و فارسیا

9 کتبت و لم ... [illegible] ... عن ... و لد

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بالدهر ... [illegible]

6

... [illegible]

... [illegible] ... و شهدت ... القلب

و العین ... [illegible]

... [illegible] ... خیالت ... در دیده مصور

... [illegible]

و ... [illegible]

مع ما ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و طوفان نوح و لو کان ... صبر ایوب ... طاقة یعقوب ... [illegible]

... [illegible]

و ان لم ... [illegible]

... [illegible] ... و السلام

کرام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کاغذی است که قایم مقام بعالیجاه میرزا بزرگ نوری وزیر نواب امام ویردی میرزای کشیکچی باشی در سال ... نوشته است

9 ... [illegible] ... آه از این ... آه از آن ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

7

٨

هر وقت نیز به جواب ما هم رقم ترقیم را دارم و جا قوری روسیه را که یادم [illegible] پیشکش
کنم این دیگر چه خواهش است چگونه خزانه است مگر فرنگی هم تقلید صاحب القلمیس خبری
از جا نشنیده و باید و بخطر ما نگذارد با آن ورس ری نشنیده بشمشیر بود نه جاقو و تیر از اوست
نه جوهر کرد ادای سخن بلند حصر از درست تا هیچ خبر ما هر روز مکر یک بار دو یک روز
قبل از مصالحه پیشکش قد کنج رکاب را شنید بنظر ایچ قاسی و وزیر خارجه هم اسپ و سر شست
دیگ کمش و انگشتی مثال افغانان در کجوادت است در زیر کمر دولت روکی
و شیعه از دو گوشه سر عرب آنکه مختار رو هم سیم جالا از گوشه دیگر در آمد ما سر عرب اروان است قوز یا بیاشت

رقعه ایست که قایم مقام میرزا بزرگ نوری قبل از مصالحه روس نوشته است

مخدوم من مکتوب جناب عالی استطوفی در بوزه مهاجرت جهان انداز ایروان شد و نجوبسته
بنظر رسیده است ادوش این بود آه از آن دم در رفت اند درون جار رگوره ایروان
بولاق جار باری از فرصه گذشته آه زم کشتم بار ما نزده ورنج و غصه و تیمار اما نزد دو ما
هان حکایت مفارقت بود ما تا درساله بودم گزارش سخن کوان و جمی جهان و ما موریت تبهر
و نه بار رفت و نگاه و شاه اهچ برای سرزنش دیگر که بیا خوبی اختلاف آن را و سایه خواب
اتفاقات را نوشت مالد جیش رات و اداوش سمت بحر سیار است جمال عرض شد
فرانان ملاقات را بجس و حجم مرد و ق کنه اگر نه ز دولت نه تا با قسمش این بخواه در موقوف

[illegible]

٩

مصالحه است قبل از دو ماه از گمنیات صاحب برین فرو اخر ماه مخفیان خراسم بر دو باز
و اتفاق صحبت آنچه دو حوس بر اجیبت شد و قلا با تمام استان را نمی یوم کال مقرر اره تحمیل
الف سنه معروض بستان خواهم داشت این روزها دیگر حکم نیست دیگر اخیران طرف
نیست و حال آنکه حرف ثرو لهم

کاغذی است که قایم مقام میرزا بزرگ نوری در مراجعت نواب رکن الدوله علیتقی میرزا از تبریز که یکسال بعد از مصالحه روس آمده بود نوشته است

حشمت به انجمت شاهر و ریس از چندین گاه پروانه تبهات مخدوم مشفق مهربان مشعر
بر کله باری دوستانه و نصایح شفقانه رسید و مزید اعتلا مقالی جنبه محبت گوهر کلک
مشکین تو هر دم در دنیا بالا کند بر دامن [illegible]
شفقانه را به الفی رساند نه جواب نکرده ام [illegible] در ثبات رکاب هم
عین صواب است و نسخه جواب اگر شاهنه ملتمس [illegible]
از منفصلان بسر دو در دم بعد انها خانه حاضر گشتم کله است بر خلاف فرمایش ایشان رحمت و هم
خوبتر است خوبرویان را شاهی بر اوارت و زشت رویان را هنوز بی چهره زشتانی
چنانکه هر چه بیشتر باشد هر خوبتر افتد طبیب اینهم هر چند کرر کند و دگش بهتر است ولی بسیر
هر قدر بیشتر شود خوشتر اگر فرمایشان حرام حلال کرد حرام دارد و اگر به بسیار و سر رکن نکم
لازم رفتن برای شان خواسته ام در جمیع کاسه بیج در تب جاقو اگر حرف دارد در جواب ما شاخ
در مقابل است چند بار دو جاقو باری بسیار خوب کنار ستاره خوب است سیاهی افلاک

١٠

منصب طمع فند و خاطر متعلق سینه بغداد و که ما خوبتر از آنجا در کارخانه فرنگیه و تفلیس بست
نمی آید تا به رسید جار خانه تبریز و تفلیس از آن گرفته و قایع نگاری این دولت
در سلامت اخیر بود آن نگار فرستد که بکنیم اگر شد کنج جاقو و کرد انجانی و قصه
نگار سکه در این مملکت چنان شده بعد هم در دیار فرنگ و انصاف در بلاد ایران و هم
در قلوب عشاق و محبت در قطار آفاق و ظلم در عهد هر این شاه باشد و پول در کیسه نواب
نایب السلطنه روحی فداه با این شیوه متاع اگر در این مرحله وجودی است در زیر انبان آبادی
امنیاتی لازم الاحتیاط است به خواست تا چه کند قوت بازوی تو روز دو موکب والا کرم الادنی
بر جناح نهضت بود لیس رعیت و بقدرش که ما در شاه برای کوهرکان بروی گوهر چهره بسام
از همه عالم مکانش بر ترکیم یک قبضه جاقو قصدی کنم ضرورت مکان یافت و هو جاهر
نوشت اما نصایح مشفقانه سرکار جمیع همه را در مصلحت بود و هو لا دلی مگر که داشت گوش جان
شنیدم و تصدیق نمودم هزار ولایت خود کرده شاد رفتیم و ابته تحقیق آن امروز برای صلوات
خلایق مشهود و مکشوف شده است خاطر بود تو که عطالبه و استعفا به بر دستم امید تا چه زین رخ بیاد
بیرون فرجام خواهیم را نزد الله

ایضاً کاغذی است که میرزا بزرگ نوشته است

مخدوم معظم مکرم چیزی که خواستم در آب و گل تو نیست کسی که یک سطر خوش شیوه و تمام
نویسد در قلم و انشا کیان محمود چند قطعه و سر مشق شکسته و نستعلیق خواستم حال است مطالعه

[illegible]

٤٢

گذشت با مطالعه اگر این اوی رضا در گرد و گروهی خواستم چه گویم بر باره دو کاغذی دو ورق خط
مقوال کشیده بنده و آن که تحریر افتد به نویسم عیب الله چرا که جای نکته و کاغذ و گرنه است اما
از شاه حاجت است چرا نویسد با جنان محله و شتاب هو نیسد و چنین نفعی از آن
نبرده باری این از مشاهیر آ همسند فلک کشاب مقطع است مثال فلک غراب جز خوان
سرکار را عزم تماشا کوه و ترسیم بخار برد مثال دانه با وقت ابریق رفیق او باشد
لطفا رت مردم و تجارت معرفت انتقدر ایران ما اعلای نایب السلطنه روحی فداه
در برابر و حرارت کلک رقاش نیز اعم و ضع و بیشتر هیچ کس الله همه کوشند و هم نیکنش
سعدی دیگر است تا عرایضه میشد ربه حسن خوش خط مربوط و مضبوط تر از انچه است
در گاهی

عریضه است که سرکار نایب السلطنه العلیه بهال ... اول ورود خراسان قبل از فتح امیرآباد و قوچان و سرخس بخاکپای خاقان مرحوم [نوشته] و از منشآت مرحوم قایم مقام است

قربان خاکپای مبارکت شوم فرمان واجب الاذعان شاهنشاهی را انقلاک نور
دو فرق غلام فدوی را اوج فرقدان بخشید مضامین قضا آیین آن مشعر بر تغیییر سپاه
به دو بر مراتب امیدواریها آنها و بیم و سلطان افرخته جمی مکانه و تجاوز سایه آفتاب خسروانه
بر مفارق چاکران پاینده و برقرار باد و پر تو لطف و شعله قهر خوام در گاه آسمان جاه سلاطین
بر مطیع و عاصی بوز به تو و دو زه بر گوار انت التو خزل الله قرار منزلها تقتلا
البته بر فرحال ایحال و ما التوفیق سرطرف الا اهیره الله قضیت آمال و ایمان

هنگام [illegible] احوال این فرود و اوضاع این ولایت شده بود شکر خدا را [illegible]
برای [illegible] است و به همه قبایل [illegible] امور گذشته و شاهنشاه [illegible]
سپاه لازم است [illegible] دارالسلطنه [illegible] و تخت بر طرف [illegible] منظور [illegible] عموم
رعایا [illegible] است [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] معلوم و [illegible] ملک
معلوم است و حصول ملک [illegible] است [illegible] چنین است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

سلطنت [illegible]

سواد رقمی است که نواب مستطاب نایب السلطنه بعد از ورود به یزد بخط قایم مقام بعالیجاه مقرب الخاقان محمد خان امیر نظام در یورش بغداد در بایجان نوشته

مقرب الخاقان امیر نظام [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

۴۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این رقعه معلوم نیست در مقام متکلم بکار نوشته است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جمله امور اهل [illegible] و در حقیقت [illegible] رجال [illegible] باشند ساعی و جاهد در
تنازع و تشاجر و موجب تعصبات [illegible] آن جماعت [illegible] همت [illegible]
بر خویشتن بسته‌اند و بسیاری گم‌کردگان طریق هدایت در سر کوی ضلالت منتظر نشسته احوال و خیال
ایشان متابعت اقوال خود [illegible] عقاید مذمومه ایشان [illegible] موافق مذاهب اهل [illegible]
و جهال [illegible] از کار اسلام است و محتاج [illegible] کلام و زوار
[illegible] مسجد الحرام فقد کان [illegible] در هر مذهبی از
مذاهب [illegible] سلطانی [illegible] صفحات نقود [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] نقش [illegible] کرده [illegible] تجارت را
در هر ملکی از هند و فرنگ [illegible] ایشان [illegible] صلح [illegible] حکم توقف [illegible]
نیست چه جای آنکه در دولت و مملکت [illegible] ذات
با برکات [illegible] کلام در نظام آن [illegible]
[illegible] نقش [illegible] و احکام [illegible] آن روشن‌تر از آفتاب و ماه است
طرق [illegible] سنت و جماعت [illegible] جناب مصطفی [illegible]
[illegible] چهار شعبه منقسم و متفرق و هر فرقه رکنی از ارکان [illegible]
[illegible] در حالت قیام و جواز [illegible]
[illegible] حضرت خیر الانام [illegible]
[illegible]

منوره

[illegible]

در [illegible] ساعی و جاهد در [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] قلع و قمع [illegible]
[illegible] غارت [illegible] متعلقه آل عثمان [illegible]
دولت [illegible] فراخنای [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت عثمانیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] حسب [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible] طایفه [illegible]
[illegible] صفحات ایران و ممالک [illegible]
[illegible] سنت و جماعت
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعلام [illegible] در
[illegible] اجتماع و انقطاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ط

[illegible]

[illegible] ممنوع [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible]
[illegible] مصالحت [illegible]
[illegible]
[illegible] قلع و قمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در پای آن

اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه ذات اللطیف بهجة الی سیه از ما با رحوت خلایق و محور [illegible]
تشویش و از ما رحو [illegible] ان است [illegible] در باب [illegible] و تفحص دستگیران شوند و انتقام
گذارکنان با حرکات سلام مولا الامام خلایق را کو [illegible] و گرکه [illegible] کنید طوطیان شاهزاده [illegible]
و شنیده است و هر آنچه اگر بود در تحت تصرف است در ایام [illegible] که هوشمندی کنیم موقت شاه زاد
دخالت او [illegible] قاسم نمونه در تعاقب [illegible] مکارانه که ما شخص نمیم چرا که [illegible]
الکلام از آن کس شنیده که [illegible] داده است چنانکه [illegible] داشته و مرجوع کرده [illegible]
سبیل سرقت و خفا اموال ضعفا و بیچارگان را منهوب [illegible] دیگر مصرف [illegible]
هر قدر لشکری در این سرحدات مأمور [illegible] هزار گماشته [illegible] آقا [illegible]
مال [illegible] نمک پرورده ایشان دولت [illegible] و جوان [illegible] شده [illegible] و فا و بقا [illegible]
شخص [illegible] آقا [illegible] معلوم است [illegible] آباء و اجداد [illegible]
اینکه حضرت گواه خیانت نبوده و تفاوت و تفرقه [illegible] حاجی [illegible]
با مروت منفعت [illegible] نزد این [illegible] دولت [illegible] عبرت [illegible] ایران شده ام
اگر حضرت ایام برجا [illegible] فرخ [illegible] اگر خیانت [illegible] در مأموریات [illegible]
دیگر [illegible] دولت [illegible] در خلام و خائن [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] برگردد و هرگاه خیانت [illegible] خلاف [illegible] نوشته [illegible] از جانب [illegible]
دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از طرف ما [illegible] عبارات خشن و عداوت [illegible] از [illegible] روزگار

[illegible]

در [illegible] خلائق [illegible] آل کار [illegible] احوال [illegible] از طرف [illegible] کشته و
انگار [illegible] و فارف [illegible] قلمی [illegible] نظم مضمون [illegible] سخن [illegible]
و [illegible] و [illegible] اهل [illegible] نیست منظور شان بوده است   [illegible]
[illegible] است [illegible] از وقت [illegible] خود [illegible] قبل از [illegible] و قوع [illegible]
آن [illegible] خبر [illegible] خبر [illegible] [illegible] بوده [illegible] هزار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] قلمی [illegible] [illegible]
[illegible] مقام [illegible] از فوت ولیعهد رضوان [illegible]
از خراسان [illegible] خان [illegible] الدوله [illegible] [illegible]
نوشته است [illegible] تهنیت [illegible] کرده [illegible] [illegible]
جناب [illegible] و [illegible] ضیاء [illegible] [illegible] احمد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از هرات [illegible] افغان [illegible]
رسیده [illegible] [illegible] قضیه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و انجا [illegible] گشته [illegible] حسین خان [illegible] روانه [illegible] از جانب ولیعهد [illegible]
[illegible] ایران [illegible] روانه شده [illegible]
[illegible] حکم و نامه و فرمان [illegible] دولت [illegible] و آن [illegible]
اگرچه از جانب [illegible] [illegible] ملفوظ [illegible] نوشته ایم

نیستی است [illegible] هم در باب [illegible] چنانکه [illegible] مرحوم [illegible] چرا که [illegible]
این [illegible] جواب [illegible] ولیعهد مرحوم مغفور [illegible] اقامه [illegible]
[illegible] هم [illegible] کاغذها [illegible] از جانب او [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خواهند [illegible] ایران [illegible] [illegible]
ولیعهد مرحوم مغفور [illegible] در حیات [illegible] [illegible]
[illegible] همان [illegible] کاغذها [illegible] روانه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible]
کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روح
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متعلقه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حقوق [illegible]
امروز [illegible] [illegible] کار [illegible] خواهید کرد
[illegible] ایران [illegible] [illegible]   برادر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
ولیعهد مرحوم مغفور [illegible] [illegible]
در فرنگستان [illegible] [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] [illegible] مرحوم [illegible] امروز [illegible] [illegible]

[illegible] جناب [illegible] ولیعهد مغفور [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در حیات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
روح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شاهنشاهی [illegible] [illegible] روم و فرنگ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
۱۲۴۹
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کاغذ [illegible] مقام از خراسان [illegible] فوت ولیعهد

[illegible] ۱۲۴۹ [illegible] [illegible]

اینها که مکرراست بعد از اینجا ۷ ورق پیدا نمی‌شود

طالب الله تعالی با مجلس خاص و منابع و ریا ودل باشد بنوشته است

مردم محو حظ الله الملک و هو فتاح الحجاب است و فتار ذات او قوت روی لطف او از

تو اهل دار تمام نوره و کرده اند کرده سجع نرسته کمیّ و جوانمان [illegible]

بعد از آن [illegible] با هم اتصال نموده [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] الله و دست [illegible] و هم [illegible] کرده

[illegible] خبر [illegible] مرحوم [illegible]

تو کوشش [illegible] صدق [illegible]

این و چیزها [illegible] وراثت گرفت [illegible]

و صفوا الوطا [illegible] میگوید [illegible]

عادت [illegible] قوم [illegible]

دار [illegible] قوت حافظه [illegible] در حق [illegible]

قال ابن شام [illegible] طریق [illegible]

[illegible]

[illegible] ما رحمه [illegible] نیستم [illegible]

و [illegible] کاذب [illegible]

[illegible] با الله [illegible]

گاه و [illegible] آتش میگذارند و گاه [illegible] آب میگذرانند و گاه [illegible]

آورده

۹۴

حلوت و آفات در حال میگذارند و [illegible] و حاجت در دارد [illegible]

از آن وقت [illegible] و در عالم [illegible] و دوران [illegible]

کرده [illegible] دیباچه رساله جلالیه که خواجه [illegible]

[illegible] و رساله جلالیه [illegible] خود دیباچه نوشته است

بسم الله الرحمن الرحیم ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

ربنا وفقنا لمجاهدة النفس ومتعنا بمشاهدة القدس ۞ امددنا بکتائب الغیب ۞

وخلصنا عن مهالک الریب ۞ الیسا دنیع کفایتک ۞ وقلدنا بسیف حمایتک ۞

نور قلوبنا بعلم الیقین ۞ وافتح عیوننا لفتح مبین ۞ کی نجاهد فیک حق جهادک

ونهتدی الی سبیل رشادک ۞ نحمدک اللهم علی ما دللتنا علیه من شرایع

الاسلام ۞ وخصصتنا به من ودایع احکام صحابة سید الانام ۞ علیه

وآله افضل السلام ۞ الذی بعثته نبیا بالسیف ۞ وامانا من الجور والحیف ۞

هادیا لسبیل الحق ۞ ناطقا بکلمات الصدق ۞ ناظرا بوجهک ۞ ناطقا

بوحیک ۞ امرا بامرک ۞ ناهیا بنهیک ۞ وشددت باخیه ۞ ولیک النبیه ۞ ۷ مصلاح م

فشیدت بسیفه قواعد الدین ۞ وایدت بنصره معاشر المسلمین ۞

جعلته للدین حساما ۞ وللشرع قواما ۞ وللخلق اماما ۞ ظهر المجاهدین ۞ و

قهر المعاندین ۞ امیر المؤمنین ۞ صلواتک علیه وعلی اولاده الاطهار

واولیائه الاخیار وبعد بر روان و اشوران پوشیده نماند [illegible]

۞ و نظم [illegible] شهود ۞ برای [illegible] طاعت و معرفت [illegible]

درختی و بیخ محکم [illegible] شاخ خرم [illegible] رونق [illegible] ۞ و رواج

بقوت [illegible] ۞ و قدرت [illegible] ۞ غازیان [illegible] ۞ و عاملان علم یقین ۞

که عاشق رضای [illegible] ۞ و سالک طریق [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞ ۲۲ دینا م

[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞ ۷ قرب م

[illegible] ۞ حضرت ابو البشر ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞

گرفت ۞ [illegible] امتزاج ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

کرد ۞ و انواع [illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ تا موج طوفان ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۞

[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible] ۲ نسیم م

[illegible]

عزت در [illegible] و [illegible] آراسته [illegible]

[illegible] آفتاب روشن [illegible]

و چندانکه در دعوت قوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲ سفینه نجات نوح م

[illegible]

حیات روح [illegible]

[illegible] محمد مصطفی علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲ سهیل م

[illegible]

شوکت [illegible]

پیشکش افاضهٔ جسم را بنا از راه عادت روح جوانانه دست بسرا خلاف این بعد ... ما
محبت نوبت از سیف شاه است و پایهٔ فتوت از عزم قاهر علی تکلیف التزام اند و سعها
اختلاف شئون و احوال اقتضای از منه و اوقات است در وقتی که صغر سن مقتضی رق
عصیان بود و این حسد آئینه نورانیان گشت و همچنین هر یک از زمرهٔ آن حال اقتضای آن
آئی ... شده حجت آثار تبعات و قیام از خلاف ... یک را اتبه و در ...
یک بلاد ... کار کف نهاد یک را ... و ... حجت ... و ... نطق حقیقت ... در داده ...
آنحضرت عالم ... در عهد ... کودکی ... و بهر ... خویش ... در
مرتب ... زبان ... چون ... و توقف ... مرتبه ... اظهار
قادر ... شرف کاینات ... و مقتضای حال ... در ... رسمی ...
رهنما که ... کودک ... زیرک ... نبوت ... زبان ...
شایسته ... مطهر معجزات ... و ... برق ...
گشته کثرت ... عصیان ... نور ایمان ... کار ... درختان ...
برجای رکن ... آتش ... غنا
فلک ... تیغ جهان ... دست ... از ... هری
رأی جلوه جلال ... کمال گرفت ... معارک غزوات حیدری
بالاکشید و حدت ضرب ذوالفقار ... جان ... برق ... عرق
کرد ... موج ... عرق ... کاش ... روشن ... آورد و دیگر ...

...

نبی ... گوهر جان ... بخشیده سرهای ... خاک ... تنها ... در ...
از جهت قضا ... ساخت ... علم ساطع ... تیغ قاطع
و فروغ آن گوهر ... آمد ... دین حق ... رونق ... دانه شریعت ...
در ... گشت ... و ... المصطفی العربیة ... پس ...
ظهور رسالت ... وصایت ... و ... از ... جهان ... بر ...
و ... سپهر ... بود ... نور ...
و جان در کار ... کو ... شاه ... آن ...
پس فرو نهاد در ... رشید ... إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ... فرزند ...
... روح ... پرتو عنایت
بکشور ... و ... ترس
عشق لقا در ... لقا در جان ... شجاعت ... بر سرها ... رضا
... قضا ... میدان ... کشند ... از ... روان گرگشته
یا سر ... یا جان ... دشت ... کشته ... یا خسته ...
جا گرفته یا کام ... گرفت ... جان ... ان ...
... هر که ... پروانه ... رو
عاشق ... تا از خود ... گردد ... شمع ... جمع ... تا ...

کام ...

تو تو برقی ... همچنین هر یک از ائمه طاهرین ... در هر عهد ... دوران
در زمرهٔ امامت ... واحد بعد واحد ... شریف ... دین حنیف کرده
که ... سیف ... صفات ... نصابت ... دین حق ...
... از خار جفا ... در ... موج ... اگر ...
قلزم ... عاشق ... خوار ... مقدار ...
تا ... قائم اقامت گرفت و چندی ... جلوه گل در ... آتش شمع ...
چهره ... جهان ... گل ...
گردد و پرتو شمع ... پرده ... انوار ...
پس ... گلستان ... و شمع تابان در ... در خلوت غیبت ...
در ... و ... خیمه ... که کاری ... آن
... بستان ... ببینند ... آرد جا
... روشن ... گلش ... همچنان ...
و شایع ... خلوت ...
در فراز ... روی زمین ... موقوف ... آن
دو ... صاحب عصر ... صاحب ... کامل عصمت و ...
... طبیعت ... مطلع ...
گشت و ... ظهور ... در ... خورشید ...

...

نور ... دیدم ... چون ... ماه جلوه ...
و نوری در ظلمت ... مهر ... نور ...
و کوکب ... هدایت از ... شود ... جمال ...
از نظر بینندگان محجوب ... فارغ ... ای عاشق ... نه جز ... دهر ...
کام کسی ... طلب ... نه آهوکان ... طلب
ساکن ... طلب ... خاطر عاشق ... دوران ... دوست ...
شناز ... رحمت از غیب ... شوق ... گردد ... شش ...
... هر چه ... حتی ... الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ
الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ... طالبان ...
... طریقت ... حقیقت ... عشق نور ... ظلمت ...
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ... غیبت ...
... دل ... روی ... کار ...
... منزل مقصود ... جان ...
صبح امید ... نور ... جمال مطلع ... جلوه چهر
نوری در عنبر زلف ... چشمه ... ظلمت خطهای ...
... زلف ... پرده زلف ... دیده ...
... خویش

[illegible]

ایمان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بِلِقائِه مادامَ الدّینُ سبیلاً والحقُّ دلیلاً والامنُ مشهوداً والایمانُ
موجوداً کارسازان کارگاه قدم و نقش بندان کارخانه عدم آنچنان در عالم علم ازل
[illegible] مرتبه [illegible] در خور [illegible]
[illegible] طلسم [illegible] کوشش [illegible] در رشته سخن [illegible] و چون
نوبت این [illegible] در سینه چنین در خور [illegible] عظمی
[illegible] چون [illegible] پس [illegible] طغیان در زمان عهد
[illegible] فتح [illegible] در ملک [illegible] جهان
[illegible] صفوه [illegible] الایمان
[illegible] اسلام [illegible] اعلام جلادت
الهام [illegible] زمان [illegible] آیات بینات خاص
[illegible] دولت روزافزون [illegible] مخصوص تیغ جهاد
و از عهد [illegible] درین [illegible] است [illegible] و از [illegible] جاه و فتح و جلال
لِیُدخِلَ المؤمنینَ والمؤمناتِ جنّاتٍ تجری من تحتها الانهارُ خالدینَ
فیها ویکفّرَ عنهم سیّئاتِهم وکانَ ذلکَ عندَ اللهِ فوزاً عظیماً ویعذّبَ
المنافقینَ والمنافقاتِ والمشرکینَ والمشرکاتِ الظّانّینَ باللهِ ظنَّ السَّوءِ علیهم دائرةُ السَّوءِ وغضبَ والمشرکین
اللهُ علیهم ولعنَهم واعدَّ لهم جهنّمَ وساءتْ مصیراً [illegible] فتح [illegible]

دارد

دراین [illegible] و حضرت [illegible] سلطنت [illegible] محکمت
[illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
و عوام [illegible] در خور [illegible] خان
[illegible] را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ثور الذین [illegible]
[illegible]

وحیث [illegible] وجیش الظفر وجنّة الانصار وجنة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یقولون [illegible] المجالس
اذا [illegible] ۷ اگر وعده خلد رضوان مع
[illegible]
حضرتش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
ان المتقین فی جنّات ونهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

خانه

خانه نبات [illegible] حیات [illegible]
[illegible] روضه جنت [illegible] طوبی [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
هر چه [illegible] در عالم [illegible] کمال است [illegible]
[illegible]
[illegible]
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چاره در کار ما از نوبت حوادث است و با حسرت از هر طرف دوران شاخ قوی در هجوم رنج
خ ای را آهنگ شکست جوانان رفته توانا نیاید و نقش ما نه هوس ایشان عمری بصحبت گذشته
نه بنجم خسته گشته و چاره که مایه شکسته حال و منزل جسم جان در کمی در مانده که
نه طاقت طاقتی و دل را با بستر آن نه بی ریج نه قوت [illegible] مددی همه در اینجا آن
راست نه نه با نه حالی بی [illegible] نه دستی [illegible] شفاعت آید نه جا نه در جور
نشان آید نه دما [illegible] ره آید در سینه ام نهر ده و نیاست ابکن آن حکم
توانم که ملازم رتبت باد [illegible] منتظر منی و شتهان ارواح کس شتابد از بس نوبت شمر دن نفس
نه سپردن هر کس اگر در سر هوا نهایت روز هست و گر جان را رگ با عمر کی شاید و تا از
حیات ادوان متفرق [illegible] در رکت بقا و رقم از حمل است و غذا و ف خلق نفس عمر هوس کرد است
زیستن [illegible] در سر با هوای طاقت [illegible] هر که با دور کار نه حکمت کار نکرد و بخت ما نکند
برف سر ای شنید ز سرم با زطلبم نو جوانان یک سنه ایک نه الف کت جهان جهان
پر جوانان از سر گرفته و چرخ گوزپشت قامت راست نه انداخته عجب نیست ار فانی جوانان
ضعیف در هیچ توانا قوت توانایم و ضعف ای قوت جوان فلک بر سمکان [illegible]
دست [illegible] ما نه بر جای کردن [illegible] نیاید و ما [illegible] زخم [illegible] پسند قوم
[illegible] را و [illegible] این سنه و لکن [illegible] نه که جاو اگر در [illegible]
نیست در نقد حیات و کارها است چه توان پرسش نکوید [illegible] ما [illegible] و [illegible]
جهان [illegible] نعمت برای [illegible] طبع دارد هر چند جسته [illegible] توان شده

١٨

هر که یاد وقت نو که جوان شدم ضعف پیری را کرد است رخدار فانی است نه حال قلب و
مختر نهان که هر دل است نه پیکر یکی زور تن ما جان موقوف نه زر تا جان است نه تاب حرکت
جوارح و ارکان هر که دل از سینه نه زه دواند تا قامت جان پاینده و ملک هر گز
نمیرد اگر دلش زنده و [illegible] خفت است در جوانی و دام ما حالا اکر عمر صفت گذشته
در شته ای متقری [illegible] گشته قضای ارحال ایام سلف دو قری ما سخت ای تا [illegible]
و تقیت عمر صرف صرف حال شد و وقت کار بحال و با جوان زود که عبرت اگر کار ما نه
بر آمد هم پیر در کار است و ضبط حکام شرع کند و اقوال [illegible] جمع و عجز و قدرت [illegible]
[illegible] در شرح کنم [illegible] ار گفته در سستان طرح ابهامات [illegible]
[illegible] عمر در تب آن شتاب برق بهار رفت [illegible] آن [illegible]
[illegible] عبارات [illegible] کتاب جوم و جان [illegible]
بیاری بیسبق خلاف هر روز [illegible] نو [illegible] آموخت [illegible]
دفتری [illegible] فرستم گفته [illegible] جیب جان [illegible]
[illegible] چیره [illegible] غربت [illegible] سهولت [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] باید [illegible] در [illegible]
[illegible] فضا [illegible] اقبال شاهی خامه
[illegible] گرفته [illegible] گرفته [illegible]

هوز ی

علم د

مکارم جهان نفز و جوان زکفتار پیران روش دوران قوم بحران در ایشان کجا
محمل [illegible] دارند و [illegible] این همه [illegible] اکر طعنه زنند از جنون
اکر حکایت کوینم بالصراحت خاطر ایشان را بر ایشان نه [illegible] است [illegible]
و قبوش ان [illegible] قال الله تعالی [illegible] انما [illegible] [illegible]
و از دریا و در [illegible] نهفته بود [illegible] در حکم [illegible] اگر در راه [illegible]
جهان در تحت [illegible] است و گر دو راه [illegible] از دشمنی سخت [illegible]
[illegible] کار [illegible] مهر [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] جمال [illegible] در [illegible]
جنون است و مجنون [illegible] هر که در این [illegible] مهر در روز [illegible] جهان و جمهور است
نه [illegible] شد نه تابع علم مجتهدین نه [illegible] نوشته نه [illegible]
نوشته [illegible] نحوه [illegible] در جوش
ولله و طریقت جهان در [illegible] [illegible]
جمال [illegible] خوشتنید [illegible] از جوش [illegible]
روان [illegible] است الله [illegible] فانا الله [illegible]
[illegible] الطبع [illegible] والله [illegible] [illegible]
[illegible] جون [illegible] [illegible]
برای [illegible] اوراق در [illegible] سیاق [illegible]

خوشتنید

نه [illegible]

نه در قید قبول [illegible] [illegible]
[illegible] اکر طبایع را [illegible] شعر و غزل [illegible] است [illegible]
لهو و طرب [illegible] اکر این [illegible] طبایع [illegible]
[illegible]
[illegible] عشرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متقدان [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible]
المطلوب [illegible]
[illegible] جوارح [illegible]
جوارح [illegible] حتی تکون [illegible]
[illegible] هر کس [illegible]
[illegible] حق است [illegible]
[illegible] اکر [illegible] حلوا
[illegible] جهان [illegible] است

موج رسنده او عارف را دولت عاشق دارند و او عابدان را عبادت کرده

مریدان حکم اسلوب پذیرند مشایخ از بیت تمام زنند حکیمان در حکمت قوم صوفیان

در وجد و سماع شدند قاریان در بحث و نزاع فقیهان شغل فتوی و شاعران شوق شعر

محدثان دیگر روایت محقق در شرح عبارت یکی زاهدست یکی شاعر یکی عابد

یکی گوهر این سند جز آنکه در خود چنین نه در حلقه [illegible] از آشنایان [illegible] نه از رنگ [illegible]

آگاهی نه قاری گو ذوقست نه ایمان نه مقصدی کار ذوقست از مسلمان نه توفیقی [illegible]

نه جانب چهره شتافته نه تاب قبولی آنکه نه طاقت شکو و دیوانه در سینه دلکو [illegible]

آن دعوی دیرینه نه ان ارزشنده [illegible] نه دارو نی در [illegible] دود منند فته هر [illegible]

بیابانگرد [illegible] نه [illegible] نه تابه [illegible] نه تکبر [illegible]

در ساز نه هوس [illegible] نه فرش [illegible] نه در قید ننگ و نام نه کار جهان

افزونست آن شکریست [illegible] از جمله آن [illegible] اگر داریم [illegible] او در [illegible]

[illegible] ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا لنکونن من الخاسرین

بالکل کاستیم [illegible] آن است [illegible] اگر [illegible] واگر

[illegible] اگر [illegible] اگر [illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هوشیان تعلیم [illegible] موج [illegible] رفت [illegible] صفت [illegible]

جلوه نما [illegible] جلوه گری [illegible] اگر [illegible] و کفران [illegible] پایمال [illegible]

و غفران [illegible] الهی [illegible] جنت و [illegible] مغفور [illegible]

[illegible] ذات [illegible] رحیم [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] طاعت [illegible]

[illegible]

2 [illegible] — ۲ و ابواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] و مصباح حقایق و مفتاح دقایق و منهاج [illegible]

علم [illegible]

ایمان [illegible]

[illegible]

تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کشته [illegible]

گفته [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲ در حضرت [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلوه دلبری کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولکن تا راس پوشند باغوه ازآن فروشند بنه مسکین ازخود جهانه و کلکش باد
بالمظفر آراید نامش همیچ و در ایش زینت خاص قدرت یافت و بس تماما
شانه و جه تسر چه پایه زینت بمایه بهت عطا کو و ازمعن ابکا چهره تابع در یم را مفقو
المعهر به انوری حق او جوهر الغرم فسهرت جا صفحات انوار اسرار التزم رشته سخن
هرراز کشیده هوس طلب ازدامان طلب سرا انداخه اگر در مجاری سطورات جمانه
رفته باز چند اوب تو در یزی واقع گشته از کمال رأفت خداوندان دانش و مواهب
اغماض ساز نه نه اعراض چه خاطر آشفته را از نوائد نوایب و هر دمش قدرت
از کار رفته بود و خامه پرکش عنان از جنبه بیان گرفته ظاهر است و چون زمام کار
در کف عاجزی سیاه کار افتد نتیجه آن جز آیات پشیمانی و غایت پریشانی چه خواهد بود و
العذر عند کرام الناس مقبول اکنون توفیق خدای معبود نوبت شروع مقصد و رجوع
مقصود رسیده است بیتی بنام آنکه او نامی ندارد ○ بهر نامی که خوانی سر برآرد ○
ولا الکفیا ایاک نعبد و ایاک نستعین فالنفس غیر هلوع ما قصد ای بمعک البدایة و بمعک الغایة
والیک النهایة و علیک الکفایة انت المغیث و انت المعین ایاک نعبد و ایاک
نستعین بیان عنوان کتاب چنانکه کتاب مستطاب بر مقدمه و هشت باب و خاتمه است
خطاب عرب منقحة الهم الله ثوابه ○ باب اول در تکالیف جهادیه نه شاه ○ ۲
باب دوم در تکالیف شرعیه حافظان ثغور اسلام و دولت عظام ○ باب سوم در
بیان جهادیه و پشت داران دو اعطان ○ باب پنجم در مهمات متعلقه صدور و مجاهدان

۲ بعض ○
۲ ترتیب این ○
۳
مهمات متعلقه علمای
راشدین و فضلای مجتهدین
باب چهارم در

دولت و تشران حضرت در زمره ارباب علل از کتاب و علال باب ششم در احکام
جهادیه بها دران سپاه و سرداران لشکر نصرت پناه و اسلحه و کار فتح جمیع ○ باب
هفتم در بیان امور متعلقه تکالیف مسلمین بعد از تصرف اسلام ○ باب هشتم در بیان
تکالیف مسلمین ساکنین بعد از تصرف کفار و تحریمه جمع عظیم نعمت و هر یک از ابواب ثمانیه
لدی التمتع فیها لدخلته از فوائد مقصد و نموته جنات عدن است و معاهد ندان آتش
و شاهد انوار قدس فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین ○ روضه ها و نهرها کانسار ○
درخته سجع طیرها موزون ○ این پر از لذات خراکه رنگ ○ و این پر از میوه های گونه گون
جداول معانی روان کشته ○ فواکه فوائد بسیار آمده ○ مقاصد نضار آراسته ○ جداول حقایق
آراسته ○ شعر ○ شقیق و اقحوان دورد ○ و خزامی در چمن و بهار ○ عیون نواظر در
ریاض نواضر متنعم داشته ○ طیور حدیقت بر غصون عبارت مترنم گشته ○ شعر ○ بر
حمام و بلبل و یمام ○ و هزار و هر دو قمری ○ سا خوانفظ از نالها فضای کران ساخته ○
و بردست ثقات بطور در بزم کتاب بطور گردش درانداخته ○ کوثر رشحه فیض
قدسی است که از سیه اسباع جود بر عالم امکان جود رسیده ○ شربت ها و معین ○ ساقی
حور عین ○ بر بستر خلق زمین همه ○ شعر ○ باحبذا جنات عدن ازلفت ○ یلعب نسیم الله طراب
واته طرا و ○ نی از جنه نجح الجان نشریه ○ الماء المعین و نفحه المحمود ○ و جمن لذ از نم بود
قبل از شروع مباحث ابواب بعض از اعضای جلاله برخامه از باب اجتهاد در فقه و در
تتبع سنت و کتاب و آثار فقها نشروع شود و شرحی از ذهام کفر و ردای روس بر از ایت

غیرت و ناموس معروض لمه مقدمه اشمه از امور ضروره در مقدمه مذکور گشت و در خاتمه نیز
بندی از جوامع کلم و جوامع حکم در کار رسیده است جمع بعض از سؤال و جواب ○
موقع کیش اصحاب گشته از زبان قلم و بیان قم خواهم رفت و مجموع این کتاب
باحکام الجهاد و اسباب الرشاد موسوم گردید ○ در زمره سلطان اسلام پناه و ثوشه
معاد و موجب حسن اعتقاد گردد ○ ان شاء الله تعالی اما مقدمه و اما عقلا فید ر مشغول تحسین لقائه والحق
ابتدای دیباچه کتاب مفتاح النجوه مرحوم مبرور جناب میرزا بزرگ اعلی الله مقامه
مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام ابن قائم مقام است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله المقصر لسان عن حمده ○ والصلوة علی عبده الذی انزل ○
و علی وصیه النبی و آله المعصومین ○ و السادة من ولده القادة من بعده ○ اما بعد
بر ضمیر منیر ارباب یقین پوشیده و پنهان نیست هر کتب اخبار و سیر مذکور و مضبوط است
در سیاق ازدیاد فضلا ای شاه و مشهور ○ و برازند فروغ آثار جلالت آرای علمای است
در مسئله امامت مختلف شد و در ترجیح عقاید خفی و جلی مقصود مقصد و مقصود خوانا گشت
۱۲۳۲
و تا حال هر که در زرده ولایت و سرو دولت کثر اتفاق افتاده که خصمی از اهل شقاق تسلط در
باب نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله التحیة و الثناء محل انکار حق جلال افتاده باشد
هدی بیست را لاجوابا و تالیف کتابی با حاجت افتد لهذا هر یک از علمای راشدین ○
مکاری نشتد من که نصیحت در علم دین کناشته اند ○ و متون صحایف ماموق طرایف مشحون گشته
در تحقیق این مسئله طریق ایجاز و اختصار پیش گرفته روشن روز و تابش مهر جهان افروز نسله

و در خور روش تر از هر دلیلی و موجب افتضاح هر جاهلی است محتاج به دلیل اظهر و انضمامی دیگر انشته اند
و شاید در آن ایام سمعه و شکوه اصغای عبارت طبایع و افهام و بازار علوم و آداب بدین حد فاسد
و کاسد نبوده که مدعیان ذوق سلیم را فرق مابین کتاب خالق و کلام خلایق ممکن و منقد دور
نباشد و معجزه مبین در مصحف متین برهان مشهود شاهد و مشهود نبیند و لکن در این عهد و
ایام به مرور شهور و اعوام رسوم علوم و اسباب آداب کلی مختل و مندرس مانده و فهم مدارک
با وهم مهلک مشتبه و ملتبس شده علم معانی را دور جوانی گذشته است و فن بدیع را
فصل ربیع منقضی گشته نه از رسم بیان اسمی در میان است نه از قواعد حکمت و
کلام حرفی بر زبان چهره فصاحت هر قدر جلوه صباحت کند موقع قبولی نخواهد یافت
و شاهد عبارت هر چند حلیه بلاغت پوشد مورد التفاتی نخواهد گشت و جائی که ذوقی
طبایع مردم زمانه از درک صنایع ظاهریه قاصر آمد ظاهر است که در فهم معجزات تنزیل و کشف
بواطن تفسیر و تأویل چگونه خواهد بود و هر که لطف عبارت نداند حسن اشارت چه داند پس
در شرح دلایل معجزات و اثبات نبوت سید کاینات صلی الله علیه و آله مزید تبیین و
تفصیلی ضرور است که هم کشف و اسرار حقایق باشد و هم نزدیک بفهم مردم روزگار تا صورت
استقامت این ارتقیت بروجه حقیقت بر مرآت ضمیر عارف و عامی در بادی نظر ظاهر
و جلوه گر گردد و هیچکس را از مسلمان و کافر و مصدق و منکر هیچ خطره و شبهتی و راه
دعوی و حجتی نماند حق خداوند جل و علا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را از سایر
پیغمبران باتیان معجزه باقیه مخصوصه ممتاز کرده و مصحف پاک را در عالم خاک بجای

شمع درجمع و مهر درسپهر ظاهری لامع و ساطع نموده که پرتو نور جلوه ظهور آن در دیده
هیچ ناظر و صفحه هیچ خاطر پوشیده و پنهان نتوانند بود و تا آخر این عهد و زمان این معجزه
مبین در ساحت زمین خواهند ماند و بر خلق جهان تمام حجت و ایضاح محجت خواهد کرد و
این نکته مقرر است که اگر دیده اعمی چهره بیضا نبیند یا سمع اصم تسبیح نغم نیابد یا مشام
مزکوم از عرف مشموم محروم ماند نه از نقص نور شمس و آهنگ چنگ و نافه مشک است
بل بواسطه علتی در آلات حواس و قوی است که موجب حرمان گردد و چاره و درمان
خواهد ولی از گردشهای زمانه دور نیست که بالمثل ضریری عدیم البصر انکار شمس و
قمر نماید و معجزه مبین و آیات ظاهر را منکر شود و بواسطه وهم گرا خویش طریق جدل پیش گیرد و با طیل چند که مایه تمسخر دانشمند است
در حضرت ناقدان بصیر و ناظران خبیر عرض دهد و در اثبات وجود مهر و ماه گواه خواهد
چنانکه در همین اوقات یکنفر پادری انگلیس هنری مارتن نام که با دین مبین اسلام
حقدی تمام داشته بقصد سیر و سیاحت از ممالک انگلستان به دار الملک فارس نقل
و تحویل کرده چندی در صحبت علمای آن دیار بسر برده و اظهار میل بشریعت اسلام را بهانه
ساخته برسم استدعا و استفاده زاهدی ساده را بر آن داشت که شرحی در اثبات نبوت
خاصه مرقوم دارد و حقیقت طریقه اسلامیه را ابراز و مدلل و معلوم سازد تا در شعار اهل اسلام
درآید و از اهل حق گردد زاهد مزبور بسبب اقتضای زهد و انزوا بهمین چند تمهید نموده و فقری چند
از اخبار قدما و اقوال علما جمع کرده که خالی و صمت تفرقه را آماده بود و خصم
منافق کار خود را با مراد دل موافق دیده بیکبار پرده از کار برگرفت و بذل کید

دکه

و که در باب بحث در رد نموده شرحی بر خلاف قاعده و ضابطه از اساطیر جدل و مغالطه پرداخت
و در ممالک اسلام سایر و منتشر ساخت و بحیث از علما اعلام ترهات او را در خور التفات
و حرف او را قابل رد و جواب ندیده نپرداخت و سکوت را اصلح و انسب دانستند تا حقیقت
این ماجری بواسطه مقربان درگاه در پایه تخت خدیو فیروز بخت خسرو دنیا و دین شهریار
زمان و زمین آسمان عقل و عدل آفتاب فضل و بذل ارغنیان بر و احسان بنده طوفان
کفر و کفران تاج و تاج شوکت و دولت بحر مواج نعمت و نقمت سایه رحمت و رأفت اله
شاهنشاه اسلام پناه فتحعلی شاه که تا ابد تخت و بخت شاهنشاه پاینده باد و عمر و ملکش فزاینده معروض
شد غیرت دینداری و همت شهریاری قرین گشته حسب الامر و بشارت همایون تکلیف تحقیق
این مسئله بر کافه افاضل و زمره ارباب فضائل رفت و عاقبت قرعه این فال بنام حکیم
عهد و وحید عصر و دانای جهان و بینای نهان استاد حکمت ربانی ارشاد طاعت
یزدانی تاج الحاج محمد رضای همدانی افتاد که منطق قول فصل بود و باسم مجمع فرع و
اصل و هم صارم بحث و جدل و هم عارف علل و کلل و لبیت شعری ما تی نطق و لسان
و انی بیان و بیان الحکی و اکتب بیته او جزؤا من کماله و خصاله و فضله و افضاله
و هی تمام لا تدرکها اللحظ و لا یحیطها اللفظ و لا تدرج فی العبارة و لا تشرح بالاشارة
تحل عن التمثیل و یزید علی التفضیل و لا ادری کیف اصنع و احتال فی هذا المحال الا انی
اقنع بالقلیل عن قلیل و اقتدی بحکم ما قیل ما لا یدرک کله لا یترک کله و اقول هذا فاتحة
نفسی معترفا بالقصوری و عجز نی انه عالم العلوم و سماء النجوم و شمس الفلسفة و نفس المعرفة

و معجزة الدهر و استاد الکل و مقتبة الفضل و معراج العقل و منهاج العدل و مقیاس
العقاید و مقیاس الفوائد النفاسة کالنفس اذا انقصت و القلب اذا انا نشر و الروح
اذ القدس و المسیح اذ تغنی و لا اخلاق لکسبها الصبح لولا تبعة الرواح و الورد و لولا
تحذشة الرياح و المسک لولا معرضة السواد و الدر لولا ادرکه النفاد و الهمم کانها البحر
المخضم و الشمس الغرم لولا البحر فی انقلابه و الیس فی اضطرابه و الشمائل کانها طلایع
الشمس فی مطلع الفجر و مخایل البدر فی لیلة القدر لولا برجت الشمس عن بیت الشرف
و تغر البدر عن و صمة الکلف و لعمری لیس ما کتبت بالغا بوصف کنهه لا یقال بعز و جهه بل
هو ضرب من ضروب المثل و شأن من شئون الکل اشتبه صفاته بشیء ثم نزه ذاته
عنه و مازلت مترددا فی رائی متحیرا فی امری متقلبا بین التشبیه و التنزیه و التجنیس و التقدیس
وشمه
شعر لولا خشیت لقلت لیس کمثله فی قدرته الابداع و الایجاد کلا و لن تلقی عیون
الدهر ما لم تلق فی الازال و الاباد و هل یکری و یلیق ان اقول البدر عبد من عباده
و الشمس قبس من زناده و المشتری مشتر السعادة و المریخ مریخ بارادته و الزهرة
زهرة فی مجالسه و الزحل جذوة من مقابسه و العطارد تلمیذ من تلامذته
مشتغل فی ملازمته و السماء سمة من سموه و السماک اثر من علوه و الارض
تربة من قهرمانه و الریح هبة من احکامه و النار شعلة من حرارة عتبه
و الماء رشحة من غزارة طبعه و الخلد ریاض من رحمته و النور بیاض من غرته
و العقل اطوار من تجرده و الروح من آثار تفقده و القلب دار حفاظه

دائغی

و النطق صنت الفاظه و العلم حالة من حالاته و الدین لازم من لوازم ذاته کلا و یابی
العقل ان یکون ما قلت جزا بالشرح مدحه و انیا بوصف وصفه و کیف تحکی عن شانه القدس
و معاید الانس مبتلی بظلام النفس فی مضایق الحس و لم لا ملکت عنانی و سرحت بنانی و
و سعت مع ضیق المجال فی الامر المحال حتی هتکت عرض طبعی و اظهرت ضعف عقلی
فی کل ما قلت و کتبت و شرعت و طنبت لم یتفق لی شیء احسبه قریبا من شرح محامد
اوصافه و مکارم اخلاقه و کلما طولت و فصلت ما کنت الا کمن لا یعرف غبیته عن رشده
و یکشف ستره بیده و یبالغ فی افضاح نفسه و ایضاح نقصه اتوب الیک یا مولای مما تقصر
عن مدایحک اللسان فان ترحم و تغفر لی فمالی و غیری بعد ما جاء الامان و ان یک
تاخذ العاصی فهذا الهیانی و البراعة و البیان و من یهوی الوقوف و الاطلاع
بکمال فضل مولانا الجلیل و علو مقامه فلینظر الی نتایج طبعه و نسایج اقلامه و قد کفاه
ادام الله بقائه فی کمال فطنته و جلال قدرته ما اورده فی تلک الصحیفتین بترتیب
یکاد ان یکونا القدس بمنزلة العینین و یقوما الدهر مقام النیرین قد ثبت فیهما النبوة الخاصة
و العامة بالدلایل العقلیة التامة و الایات المرویة المرئیة فی الکتب السماویة و الاخبار
الصادقة الثابتة فی الصحف السابقة منها ما سطرنا اولا بامر السلطان فی نقض اساطیر
القسیس و محو اباطیل الابلیس جاحا علی الخصم مبادی حجه سادا علیه ابواب فرجه و مخرجه
رادا الیه بناله رشقا علیه نضاله فسود وجه المنکر قبولها و اکد الزامه بتاکیدها و تشدیدها
و اسمی القسیس کانه من رجوم تهوی النجوم فیتبعها شهاب ثاقب من سماوات کواکب او

۷ عدد کل ع

تغلب من ملکه وجره الاجل الی مهلکه فاجترا علی الضرغام فی الاجام ولم یعرف حد نفسه
حتی توارته الثری فی رمسه بیت ای روبهک چرا ننشینی بجای خویش با شیر پنجه کردی و
دیدی سزای خویش وبالجمله رسالهٔ اولین که غیرت رسایل اولین و آخرین بود بر وجهی که از
آسیب نقض هر حاسد ونقض هر معاند مصون و مامون باشد بسمت کمال و اتمام رفت و
چون قبل از اتمام آن در ین علوم در قصبه سفر ما واد سفر کرده بود دو بهله سفرای تخت همایون
چون رعب شوکت خسروی در قطار بلاد کفر سایر گشته ارکان شرک وشقاق را در تزلزل
آورده و عجز علمای نصاری از جرح وقدح آن ظاهر و آشکار شد و خاطر وحی مظاهر شاهنشاه
اسلام پناه را که حافظ دین آئمه و حارس ملک یقین و حافظ شرع سید المرسلین است شوق و
میل کامل به تتمیم ذیل این رسایل حاصل آمد و بتکلیف کلک حکیم عهد اشارت راند که بنحوی که
خط محو و بطلان بر لوح رسایل منکران کشد رقم اثبات و احکامی بر صفحهٔ عقاید اهل اسلام
زند و چنانکه برزدگی کتاب با دری جوابی باصواب گفته است و غبار کند و کمی از زبان دین
مبین رفته کتابی بکرد در شرح دلایل اعجاز و اثبات نبوت خاص هر قوم وارد پس از دیگر
عالم علوم آداب را رونق عهد شباب باز آمد و گلشن فضل و بلاغت را لحسن و طراوت
افزود طبع فصاحت رسم سماحت تازه کرد سحاب حکمت باران رحمت بارید شعلهٔ طور
جلوه ظهور گرفت پنجهٔ موسی ید بیضا نمود مریم منطق عیسی بصدق آورد جبرئیل امین حکمت
منش در رسانه خامه استاد روزگار ر حدت ضرب ذوالفقار را آشکار ساخته آتش
تازه در خرمن کفر و عناد در انداخت و بترقیم کتاب مجدد پرداخت که هم تتمیم رسالهٔ

سابقه است و هم تحقیق عقاید صادقه شعر فقد ورصحیفة تهدی الوری سبل الهدی و مسالک
الارشاد سجدت نفوس القادسات لذکرها فی معرض الانشاد والانشاد علمت
ملائکة السماء بذیلها لقضاء کل مهمة ومراد خرت لها مع الهرامس سجدا وتخشعت تخشع
العباد لوشاهدت صحف الفضایل فضلها شهدت به فی محضر الاشهاد نسخت بها
نسخ الصحائف کلها حاشای غیر صحیفة السجاد کم من مسیح مرضع فی حجرها متکلم فی ساعة
المیلاد خط کاجنحة الطواویس تقتدی لحسوده کبراثن الاساد معنی کبلبل کالعقود
انه لذوی الحقود سلاسل الاقیاد کالماء صفوا غیر ان وراءها نار تذیب جوانح الحساد
تذکی زناد الدین والتقوی کما تطفی شرار الکفر والالحاد ذوقت امطار الفضایل بعدما
شرفت برشح انامل الاستاد وچون اشتهار و انتشار این رسایل و وسایل در بلاد و ثغور
اصلح و اصوب بود و بکنایت هدای این صبح اقرب و انسب کوکب دارای جهان شارت
دارای جهان چون نور وجود در قوس عروج و شمس بیمار در طی بروج از ملک عراق به شهر
آذربایجان تشریف قدوم بخشید و در حضرت نیابت سلطنت که مرجع دین و مشرع شرع
و کمرع دولت و مامن ملت است چون نقطهٔ راس در خانهٔ شمس و درخت طوبی در روضه
خلد بساط اقامت و ظل نور افادت فرمود تا مبانی کتاب ثانی که ثانی ترکیب مثانی است
تمم است و ضرط حمید مکرر اده و بسعد که باور ملک و داور عهد و امان زمان و پناه جهان
و نیروی ظفر و بازوی خطر و غایت عنایت باری و آیت شمایل شهریاری است البدر الساطع
و الشمس بجانبه و اللیث الصائل و الغیث الهاطل امیر الاسلام منصور الاعلام شاه ارباب

والملکة
مشهور الاعطاف ناظر مجود و المعدله منظور الملک فی ... مهد والوفا مفقود المجاهد منشور
الندی مقصور العدی الغازی فی سبیل الله عباس میرزا لا زال للدین حامیا و للکفر ماحیا
و للملک حارسا و للخلق سایسا تمامست اتمام و اختتام پذیرفت و بیت این نام نیک چون دور
دولت مدید تا آخر عهد و زمان در بسیط زمین و بساط جهان ماند و این بنده که بر حسب
امر والا تحریر فهرست کتاب و ترتیب فصول و ابواب مامور بود و تلخیص مطالب را موجب
تفصیل معین و مشخص نموده در سلک کلک کشید والله المستعان و هو نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم الله جارك فی انطلاقك تلقاء مصرك من عراقك
حیث انصرفت مجددا داء اشتیاقی و اشتیاقك فعلمت ما
یجد المودع حین ضمك و اعتناقك فترکت ذاك تعمدا و خرجت
اهرب من فراقك والعجب ان الهرب لم یجد لی بطائل و ما کنت
الا کما قال القائل خطاطیف حجن فی حبال متینة تمد بها اید
الیك نوازع فیا ویلتی من بسط ید الفراق بین اذربیجان و
العراق و بالمنفی من هجوم خیله و نجوم لیله و اشتداد الامه
و امتداد ایامه ان الفراق هو الملیك الجائر و انا رعیته فاین الناصر

لعمری قد طال عهده و زمانه و عظم ملکه و سلطانه و ما هو الا
حاکم لا یعدل فی رعیته و لا یمکن الفرار من حکومته فهل للهارب
من سبیل او للهائم من دلیل الویل ثم الویل حیث لا مقر فی ارضه
و لا مفر من بعضه و لا سبیل الی الخلاص و لات حین مناص
فیم الاقامة فی تربة لا سکنی بها و لا ناقتی فیها و لا جملی هذا و ان کنت
سایلا عن سیاق امری و مساق عمری فی زمان الحال و مظان الآمال
فطن خیرا و لا تسأل عن الخبر اذ لیس للکلف المعنی شاهد عن حاله
یغنیك عن تسأله هل علمتم ما فعلتم من شرائط الانصاف فی رعایة
الاضیاف عن وفودی علیکم و مقامی لدیکم و نزولی بدارکم
و سکونی فی جوارکم و الله ما نزلت بدار الخلافة الا بالعز و الشرافة
و وقره یزری علی الحال و و فر لا یسعه الخیال فی رغد العیش و رخاء
البال مع ما ینبغی لارباب المجد و المعالی من کثرة العبید و الموالی
و الخیل و البغال و جمال کالجبال و احمال ذات اثقال تثقل علی
الارض و تفوق علی السماء و تضیق عنها الفضاء من صنائع الصین
و بدایع قسطنطین و حلل الیمن و درر العدن و خیار الشفوف
و صنوف الظروف و اوان کالامانی من ذهب کاللهب و فضة
فضة و زجاج کالسراج و بلور کتراب الحور و حقاق من الوغاء

کاللعب

وعياب من الشباب وقدود راسيات وجفان كالجواب وكثيرا ما
امسكت عنه خوفا للاطالة والاطناب وما عشت فيها الا كا
كالبدر عند افوله والنجم حين ذبوله والقلب عند اجتماع الحزن
والسيل بعد انقطاع المزن والثلج تحت سموم الصيف والغصن
بين ذبول الخريف ما طلعت يوما شمس الا ويومي حسد بالامس
وما وضع ليل حملا الا وهمي نتج بالعكس فما كنت الا كالبدر التمام
يزيده الامحاق بعود هلالا والنخل ذات الاكمام تصير حطبا
بعد ما تعطي رطبا فكم مستضيء بظل اوراقي كفيته حدة الحر
فكافاني بشدة الحرق واخرجته من الظلمات الى النور فجازاني
بالكلف والغرور وهذه عادة الدنيا وشيمتها اما ترى النخل عند
اخضرار عودها وافتضاح عنقودها ترغب فيها الطباع و
تهتز عليها الاطماع وتلتذ منها الاذواق ويجتمع عليها الا شوق
حتى تبيد الاثمار وتصفر الاوراق وتنصرف عنها النظار خالية
الاطباق فلا يجري من ذاق حلوها ومجتني قنوها واكل بسرها
وتمرها وشارب خلها وخمرها الا الجد في كسر عودها والنفخ
في نار وقودها كذلك لبدر وان كان في ليلة القدر فما
اجلى الكا ولا يجي ما الكا ولا اغنى محتاجا عن السراج ولم يهد

سبيلا

سبيلا في غيهب داج الا والناس يقبلون بوجوههم اليه فيشهد
عكوسهم فيه ويقولون سواد في وجهه بل ظلام من نفسه ولو يدرو
انه من صفاء مرآته لا من كدورة ذاته فجينا عابوه بالكلف وحينا
لاموه اذا انخسف وما زالوا يهذرون ويهزؤن بانه ذو
وشوم ابلق او ذو كلوم ابهق فما انفك متقلبا بين منهما نف
لبعض اطواره ومتجانف عن بعض ادواره وواعجبا حتى
الكلاب يعدون عليه ويعوون بين يديه جزاء بما
اوصلهم من فضله العام ونجاهم من حالك الظلام بيت
مه فشاند نور وسگ عوعو كند هركسى بر طينت خود مى تند
ياحبذا ايامنا في وصلكم ياحبذا حيث كنت في وايل الحال
نقيل الكاهل من تكفل الاعمال يطمح من يدي الندى ولا
يطمع في الخصوم والعدى بل يقصدون بابي من كل جانب
ليغشاه بحد النوائب ويحل به عقد المطالب فما من طامع
وخائف وطائع ومخالف الا قام بها بالكره والطوع وساع
اليها بالقسر والطبع وما من سايل وزائر وراحل ومجاور الا
لازم بها في اليوم والليل ولازب بها بالشوق والميل لزوم
الجراد بزروع البلاد ولزوب الذباب بصحون القناد مكو

۷ عن العبادة

كر براني نرود ور برني باز ايد ناكزيراست مگس دكه حلوائي
فكم واقف بالباب يمل الاذان وداخل في البيت من غير استيذان
جاثي لعرض الحاجة وداع بفرط السماحة فقدم العرض على
الفرض وسابق البعض على البعض حتى كانوا ينثالون على كعرف
الضبع بحيث يشغلني العيادة وعطاء الصلات عن اداء
الصلوة وقضاء الحاجات عن دعاء المناجات وكم جار
جائر في جواري وسار سائر بحو داري فدا تاني عند العشاء
ودعاني بعد الاستعشاء فالفى دفي مذيلا بالفراش وكفى
سبيلا للمعاش ورجع عني بانبساط وانتعاش وقد سعد
بمجيء وشرف بمجي بقدوم لقروم وحضور الصدور وشهود
الاشراف والالاف وورود الاخوان والاخدان ولقاء
الاحرار والابرار في اناء الليل واطراف النهار وما جالست
احدا منهم الا وفخموني في مجلسهم وقدموني على انفسهم وثنوا لي المجد
الوسادة واثنوا علي بالوفادة وقد دعاني دعائم الملك ودعائم
الناس بمجالس ذات وادنى من قصور ما الهن قصور ودور بها
الراحات تدور في جمع من سادة كرام وجم من قادة الاقوام
يطوف عليهم ولدان مخلدون باكواب واباريق وكاس من معين

لايصد

لا يصدعون عنها ولا ينزفون وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون
وحور عين كامثال اللؤلؤ المكنون

فلنا في الوثاق شمع وجمع ✽ من ندامى ومطرب ومدام
وحديث الهوى ووجه ودن ✽ ولذيذ القرى ونقل وجام
وبساط عليه ورد وآس ✽ وبهار ونرجس وخزام
وهواء كانه اهواء ✽ في ليال كانها الايام
وشموس الضحى لنا خادمات ✽ وبدور الدجا لنا خدام

فما زلت مستويا على عروش مبثوثة بالفروش متكئا على ارائك
محفوفة بالملائك استخدم الحور العين واستسقي من ماء معين
راتع الطرف في رياض الخلود من بياض الخدود لاعب الكف
بليالي العذار في حوالي النهار وارد الروح على سواق الراح نايل الكاس
عن راح سواق صباح لانت معاطفهم ورق نسيمهم ودنت
مقاطفهم وطاب جناهم ✽ اذ يريم الجان بمهجتي ✽ فاصبر في
كل الالسان فداهم ✽ فما احلى مر الشمول عن حلو الشمايل وتمر الشمايل
في روض الخمايل والانهار والمياه تلاهي والغصن من النسيم
مايل ترتع عيني في جنة الحزن فترجع الى جنة الحسن وجنا الجنتين
دان فيهما فاكهة ونخل ورمان فكم عشت مشغوفا بمعاطات الكاس

وهو لعاو الناس ذاهلا عن نوايب الدهر وعواقب الامر حتى قلب الزمان ظهره وانثنى
البلاد ظهر وولى البخت على دبر وآل الجو على غبرا فكانه برق تالق بالحمى
ثم انثنى فكانه لم يلمع فاصبحت كان لم يكن بيني وبين الناس معرفة ولا
استيناس ولم يكن في الدهر اسم من الاحبة ولا رسم من المحبة ولم يخلق
الله شيئا يقال له المودة كان لم يكن بين الحجون الى الصفا حديث ولم
يسمر بمكة سامر فكان عهد الاحباب كعهد الشباب ولمع الشهاب
وحباب الحباب وكرامة الضيف كسحابة الصيف وزيارة الطيف واقامة
الحجيج في منى الخيف ابكى الذين اذا قوني مجتنبهم حتى اذا ايقظوني للهوى
رقدوا فيقظت ههنا عن النوم ونهضت سائلا عن القوم فقلت
هل للعهد وفاء قالوا كما في القاف عنقاء فقلت اين اداء الحقوق قالوا
عند الابلق العقوق فقلت كيف الصدق في الاقوال قالوا امثل الناب
في الاغوال منسوخ شد مروت ومعدوم شد وفا وز هر دو نام ماند
چو سيمرغ و كيميا اين الوداد بين العباد والوفاق في ارض العراق والامان
في هذا الزمان والنصر في ذلك العصر والعون في عالم الكون هيهات
تضرب في حديد بارد لو كنت تطلب خلة من عندنا فغني الذين
اتوا به من قبلنا والله اعلم بالذي من بعدنا فايقنت بصدود
الوفاء عن عهود الخلفاء ووجوب الخطاء لوجوب الخلطاء وعرفت

على اخائهم في الرخاء وقلة ولائهم عند البلاء فترنمت لشعر شيخ الشعرا
دوست آن باشد كه گيرد دست دوست در پريشان حالى و درماندگى
دوست نبود آنكه در نعمت زند لاف يارى و برادرخواندگى
وما اعنى الا سرعة تحولهم من حال الى حال وتشكلهم بمختلفات
الاشكال وحجوعهم من الامر الى نقيضه ومن المرء الى بغيضه بسهولة
واعجال من دون تعسر واشكال سيما عرضت لهم خيفة كما قال ذو بن ابي
خليفة انما قيس على اصحابه خشن الملمس صعب سبع وترى
قيسا ذلولا لينا ان عراه طمع او فزع وايم الله ان توليد الاختلا
بلا علاوة سابقة وتوكيد الاختصاص بلا مودة صادقة لاصعب
عندي من سقوط القتاد ومضغ الصخر الصلاد ولكن رايت منهم
في هذا الباب ما تحار فيها العيون والالباب وتفوق على علم النحو
وعمل الجفر وصناعة الكيمياء وتسخير روحانيات السماء بل يعجز
عن وصول شاوه الاعجاز لا سيما عند رد الصدر على الاعجاز
فاراد عجز على الصدر وما قام سهام مقام البدر الا والقوم به
يحيطون كالهالة عليه ويدورون كالذباب بين يديه وينصبون
حبالهم لغلبة ويعادون احبابهم محبة فبعد التلاك الايام وتعسا
لهولاء الاقوام فانهم الاخوان النعمة وطلاب الطعمة ولصاب الجدة

واتباع المائدة يعرفون الحب بالحبوب والقدر بالقدور ويدورون
خلف الخوان حيث يدور فلا جاز قوم ولا حل دونه ولكن يسير القوم
حيث يسير ثم لما فرغ منى الكيس والكاس وجاء رجاء الناس بالياس
تذكرت شعر جرير وقلت معرضا عنهم قد كنت خدنا لنا يا هند
فاعتبري ماغالك اليوم من شيبي وتقويسي فشبهت عادة الجلسا
ببعض عادات النساء حيث يحوين رجالا عندهم ثراء المال فيظهرن
الشغف بهم والشعف اليهم والقلق لهم والملق لديهم حتى يذهب
من المرء ماله ويضعف حاله ويخيب اوطاره امانه فيرجعن بالخلو بعد
الشجو والسلو بعد الهوى والافاقة بعد العشق والملال بعد الميل
كا قل يوما تراك ومل قومي ثوائي فجاؤا بالاسفاق بعد الاشفاق
والازدراء بعد الاطراء والصد بعد الود والخلف خلف الوعد وكم
رايت غصة بعد عزة ونقمة بعد نعمة وعسرا بعد يسرة وقبحا بعد
حسن حتى صار مجلسي محبسي ومدائحي ملامي وغنائي عنائي و
طربي تعبي ونديمي ندمي والدهر يعقب اللذات بالالام فلم يبق
لي شفيق ولا رفيق ولم يلقني صديق الا بما لا يليق فتركوني بعد
ما قدموني ونفوني بعد ما نشقوني ورزقوني فرقوني وشتموني
فنعوني الا لا ادري الله عبادة مضيف سراة بني باهلة فلو نال

من رغيفهم نائل لعادت كما كانت آكلة كاني دعيت الى حفرة للمخافة لا الى
سفرة الضيافة اذ كان زادي فيها العزل وحظي منها الحظ ونصيبي عنها
التعب ولقمي منها النقم وثريدي في دم الوريد وشوائي عن نضيج الخلب
وشرابي عن عبيط القلب فشرقت لكل ما شربت وغصصت لكل ما التقمت
وما كان امري في التقاط اللقم الا كابينا آدم حيث زله الشيطان على
الشجرة فاجاب دعوة الفجرة وجنى في اجتناء الحبة من رياض الجنة
تقصير بشر چيست چو شد بو البشر انداخته مى بجوان نيست چو گمراه
شود پير ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من
الظالمين مسكين ابن آدم اسير الجوع وصريع الهجوع عليل السمع ذليل
الطمع غافل في زمان الحال ذاهل عن ضيق الاحوال جاهل بحوادث الا
ستقبال بصير بالعيوب ضرير في الغيوب سريع الى المطلوب يسرع
في المسير ولم يدر كيف المصير والى اين يسير ياكل صنوف الطعام و
ياكله صروف الايام فايم الله اني لو كنت عالما بظاهر الغيب لما وقعت كما
سعا في حمى كاليب لكني وقعت كظبيان القاع في خصيب الرباع حتى
وقعت في براثن السباع وما كنت في مضيف الاخوان الا كجرو قربا
ابرزوه عند الضحى من عيد الاضحى شنف الاذنين مكحل العينين مقلد
النحر مخلع الظهر مجللا بالشفوف مهرولا بين الدفوف يدعو حول الذبح

والدور فيلاقونه بالفرح والسرور ويبذلون لديه النقود ويعلقون
عليه العقود ويسيرون خلفه ويبدون حتفه ويحبونه بجلوصائه
وهل ليس هذا الحتف بكاف فاذا ذاق حلوهم ذوقا ومال اليه حوصا و
شوقا الاذاقوه في الآن مرارة طعن السنان فاذا الحلو في حلقه والرمح
في نحره والجازر شاحذ نحو فاسه حاضر على راسه حتى قطعوه اربا
اربا وانتهبوا منه طعنا وضربا انصفوا يا معاشر الاتراك هكذا
دابكم مع الاضياف اقذفت الحلواء وبوءت بالبلواء فكان هذا الجزاء
لاجترائي وانتقاما لا لنقائي كما قال الشاعر اليمامي نزلت دارة شيخ
من بني جشم فزادني مثل ضيف غير محتشم فبت مستعجبا حتى ا
فطبخ بما قد اجترات على بعض [illegible] ياشيخ مهلا فاذا نلت من
نقم ما نال ملتقم من باس منتقم وكفى بالله شهيدا بيني و
بينكم اني ما اكلت لقمة الا وخلفها الف لطمة وما شربت شربة الا
وبعدها الف ضربة وما اجبت دعوة الا دعتني الى النزاع وما لبست
خلعة الا البستني بالخلع كاني لبست خلع الروم كالملك القتيل و اكلت
عنب الطوس كالامام الجليل ولجبت دعوة الترك كشبل قابوس
وهمت عرفة النهر كجند طالوت مرحبا ببلد الفساق في دار الحلاو فاذ
كنت فيها كركب بطحاء في ارض الطفوف او كضيف ذباب في وقع السيوف

٧ من اللقم

اوكطارق

اوكطارق الليل في المسجد المعروف اينحكايت كوش كن اي نيك پي مسجدى
بد در كنار شهر ري هيچ كس آنجا نخفتي شب زبيم كز بد فرزندش شدى
آنشب يتيم وان شئتم الوقوف والاطلاع على تمام الحكاية فعليكم
بكلام المعنوي في كتاب المثنوي واين الخبر من العيان فاذكروا ايها الاخوان
مقامي في محروسة طهران واياني في مجاورة الخلان يزيدكم حسن الاعتبار
ويلذ الاسماع عن ساير الاخبار فلما انس يوما جائكم فاسق بنبا اخلتم انه
هدهد سبا او بشير مصر بنشر طيب القميص وتبشير بقدوم بلقيس
فاقبلتم اليه واجتمعتم عليه وتلقيتم قوله باليقين وصدقتموه من
غير تبيين بل زعمتم انه لكم رسول امين قد جائكم بكتاب مبين لو انما
علمت اناكر بقول فصل وما هو بالهزل فاجتهدتم في سماع الحديث
عن لسان الخبيث وجدتم في بث قول اللئيم عم يتساءلون
عن النبا العظيم وماذا لو اتجسسون منه ويتحدثون عنه ويكثرون
في تقرير وتكرير ويزيدون عليه الاضعاف بل الالاف حتى اضاعوا
مناقبي واشاعوا مثالبي ناقلين عن باقل غير عاقل كانه من سبيل
الاسافل وافتضحت في الجامع والمحافل فكانه وسط الجامع راقصا خلقت
مفاصله بغير عظام وكانه عند المطامع ناكسا وقعت اسافله
لكل حرام والله الا سارد واحد بعد واحد بايع المقابلة قارب والابا على

ما بون عير مامون مفعول غير مقبول جلف جلق فحو شقي معتاد بذلك الا
محتاج بماء العير ايما يوجهه لايات بخير زشت باشد زروي عقل
نهاد بحروف قبيح اوانكشت عادلش هيچ جسر بغداد است آب
دزد و آدمي بپشت ان من اعجب العجايب عندي داء شيخ مغلم
مابون مشته من اسنة القوم طعنا نافذ الرمح في خلال البطون
طال ما حك واستحك واوى حلقة است معريا مطعون ووطن
فيه الحرابات فيها رجل بمل يلتب في جوف نون نفد الماء دوا
الجبال ولا تنفد دودمه بهاء في كون لتشتكي حكة تزادمتى زاد
على سنه مدا السنين مستعينا من الرجال الشر معضل كشفه
فهل من معان لم يجد في مدينة الخير يوما مثل يومي دمشق و
الماطرون فغد اليوم فترة لا يوشعد ما كان فتنة العيون فشاع
خبره على البلاد واختلجت عروق الفساد في صدور اهل العناد فقام
كل فقع بقاع بادر الي بالحرب والنزاع وكل دمل بواد ثار اعلي تقع
الجلاد وزاد الخصوم جراة وجولة والعدا له عدة وعلة وعزة الا
وعظم الخطب وطار الاخوان وتفرق الاعوان وتذبذب الشيطان
بيني وبين السلطان فعدم العصام وقدم الخصام ونجم البلاء
وهجم الاعداء وضاقت علي الارض والسماء فوقفت فردا واحدا لا

[illegible]

بلا عضد

بلا عضد وظهر تحت سيوف القهر واسنة الدهر فقلت لها عيشي
جعار وجرري بلحم امرء لا يوجد اليوم ناصر فسووا الصفوف
وسلوا السيوف واوفي بالوف بعد الوف من نظام جديد السنة
والذي المستعيد المحفظ به دين جدة فرجعوا به الى حرب ولله فكم من
بيض وسمر نقلناها من البر والبحر لمنع جموع الروس عن ذهاب الثغور
فصارت حرابة لحربنا والته لطعننا وضربنا وقاتلونا قاتلهم الله هاولم
نزل نغري القوم بتعليم فنون القتال لتدمير جنود الضلال وجئناهم
بعدة وديس من معلمي الافرنج والانكليس فلما اخذوا ابتداء من العلم و
جنح الروس الى السلم انا اعملوا علومهم فينا ووجهوا جموعهم الينا و
فصارت اعمالنا اغلالنا وتدبيرنا تدميرنا وصرنا كما قال الشاعر
اعلمه الرماية كل يوم فلما استد ساعده رماني ياوفا خود نبود
در عالم يا كسي خود در اين زمانه نكرد كس نياموخت علم تير از من
كه مرا عاقبت نشانه نكرد فجدوا في تحضير وكف بلد عد شنوا الغارة
على بيتي وولدي وما ابقوا شيئا من ترك الحياة وسفك الدماء وضبط
الحبوب وحبط الزروع وقلع الاصول وقطع الفروع وانتهاب الدواب
واغتنام الاغنام كان التاج معقود عليهم لا غنام فهن بلا عاب
ولعيار صواد عن حماتي بوادي الرمل والبر والدواني تو الب ترفع

جعار كعقم ... [illegible]

جنح ... تهياوا الحرب

استادر

الاذناب عنها شر استنامهم من الا فاعی اهسته زناه ملان خراسان
كوفته اسوده زناه وابت سنجر شكسته درهم شكسته داغاقانی از خا
نا وان بدین زلعسل كر كوهر شكسته كانی فی وحدتی اجمّ من جنود الروم
وجموع الروس وجیوش الترك قد هجمت علی ثغور الملك فقابلنی قايد الفرسان
بعرسان الاعجام واساد الاجام ولحد من ولاة العسكر فی الوف
من طغاة الدهر قد فشت منی ثلمة فی الدین فابتها نفوس المسلمین
وشحذوا علی سیوف الجلاد وجاهدوا فی الله حق جهاده هلا سللتم
سیوف الحروب اذ هجمت علی مساكنكم اسراب كفار وارتاع منهم غداة
الروع قایلكم روع الثعالب من ذی لبدة ضاری فما لقی الدهر یوما
غیر كرار منهم ولم یلق منكم غیر فرار اری ثعالب یوم الروع قد
صحبوا براثن الاسد فی فتكی واضرادی كان انیابهم مع فرط
حدتها الیست تعود الاعضة الجار فهجوا اهلی ووطنی بل علی عرضی
وطعموا فی نقدی بل فی نقدی وطلبوا املاكی بل اهلاكی وقطعوا
اقطاعی بل اضلاعی حتی ضاعت جل ضیاعی واقوت ای ربایعی
وانهدمت حصونی وقلاعی وعفت اثار داری وانمحت
اطلال دیاری وما قام احد من اقاربی واقوامی وصنایعی
وخدامی بالنصر والاغاثة والامداد والاعانة بل كانوا كشیعة

خلت

بیذ

ذیله وصنایع برمك وتوابع مزدك وصحب مسلم بن عقیل ورهط ا
ابراهیم الخلیل فبت اترنم طورا بمفتتح الحماسیات وطورا بفاتحة ا
المعلقات فاقول تارة قفا نبك من ذكری حبیب ومنزل ولحوی
لو كنت من مازن لم تستبح ابلی وما كنت فی طی تلك الاحوال اسمع
هولاء الاقوال الا ثابت الجنان ساكت اللسان اراقب حدثان الزمان
وانهی الخیر من ربی الرحمن لا ابالی بلحد من الناس من الذنب الی الراس
اسمع الفا ولا انطق حرفا والحظ سیفا ولا اغمض طرفا عامضا عینی
علی القذی طاویا حشی علی الاذی عری الجوف عن الخوف غضیض
النظر من الحذر كانی طود من صخر الصخود وقعر من خضم البحور غیر مال
بهبوب الجنوب وعبور الدبور ما ان اللین لغیر الحق اسئله حتی
یلین لضرس الماضغ الحجر وایم الله انی ما رایت حرا احری ان یستغاث
به وحقا ینبغی ان یستعان منه بل بلیت بزمان تحط فیه الرجال
ولم یرب الادبة الحجل والخلخال ولو كان ابو العتاهیة حیا لما اختصر — وصاحبه عقد ولاك الخلاخل والجال
ابن معن بما قال فما تصنع بالسیف اذا لم تك قتالا فكسر حلیة
السیف وقم صغ الخلخالا وقد كنت من بدو عمری الی الان خادما
فی دفاتر الدیوان صاحبا للاكابر والاعیان مجربا بجملة الاسرة وعلیة
الوزراء فی حلهم وترحالهم وافعالهم واعمالهم وآرائهم واهوائهم فكثیرا

صلد

مارایت اناسا یستجیرون بهم ویستمدون منهم فیفتتحون الثناء
بحمدهم ومدحهم ویطیلون الكلام فی ذكرهم وشكرهم ثم یدعونهم بحزن
طویل وبكاء وعویل بحیث یكاد یرق لهم السماء وتلین الصخرة الصماء
ویحرق قلب البحر ویضیق صدر البر ویتحرم علیهم الدهر وقل ما الحفظ
انهم هضوا الدفع ظلم وقضاء حكم او اصغاء عرض ولجواء فرض من
دون حیف واغماض وتجنب واعراض الا لغرض لهم ومرض اكبر فعلمت
لئن لو اعطیت لسان سحبان فی الحمد وبیان حسان فی المدح ومبالغة
النابغة فی العذر واغراق الغضایری فی الشكر واخلاص الحمیری
فی حسن الذكر وافراط الفرزدق فی الغرية الانوری والكذب ثم ملحتهم بالف
لسان وشكرتهم من غیر احسان وحمدتهم فوق ما یحمد كل انسان
واعتذرت الیهم بلا ذنب وقصور وحسنت ذكرهم بقول المین
والزور فوجهت العود علی الجوز والظلمة علی النور والشوم علی العبیر
والصوف علی الحریر وقلت البقل اعلی من العقل والمقل احلی من
النقل والسمك ارفع من السماك والفلك اوسع من الافلاك و
شهدت بحلاوة المرار وعذوبة الامرار ولذاذة حب المر وسلامة
ذات العر وشهامة الثور وشجاعة السنور وامانة الفار فی الدار
وطهارة ذیل جعار وحسن خد والقرود ویمن قدوم الغربان

السود

السود ودیغت هادی الخنساء وزینت تمشی الخنفساء واثبت شمائل
الرجال لبهائر النساء فرضیت بیوهته عن الطواویس وبحاجم عن الفرادیس
واعربت الضلالة عن رهط ابلیس وقررت بالوهیة اللات وربوبیة
المناة ونبوة السجاح وامامة السفاح واقسمت ان ابن حرب ما كفروا
ابن عاص ما غدر ویزید بن معویة ما ظلم والخلافة حق لمروان وابن حكم
وابن مروان سلطان عطوف والحجاج رحمان رؤف وابو دوانیق
حاتم فی السخاء وابن فلان رستم عند اللقاء منفرد بحسن العهد
والوفاء وصرت كما قال زید بن الجون فنامت وارسلت بعشرین
قصیدة كلما اخرج جدیدة لما كنت الا كمن یوقد الرماد و
یسمع الجماد ویبرد بالسموم ویعالج بالسموم ویستجیر الشرود و
یستظل بالحرور وما كانوا الا كما قال الله تعالی لهم قلوب لا یفقهون
بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها ولو
علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا فی استجارهم لكان
كالمستجیر من الرمضاء بالنار اوكسا یا ذبیان یا ملوی حلة حصن
وابن سیار فاهم الا كسید وصیف وصفه عمر مخاری
گفتم ای دوبم فدای روی چون ماه تو باد كرت نفر وشد بجان باشد
روا و بس حقیر گفت رو ند بیر ذكن جان من زیرا كه نیست جو

نزری ابیه اكم ابد ...

تراز جان خداوند مرا از ذوکر ز فاصطفیت القمت علی الجواد والقسم
على الاصرار كلاحق بعدما وردت بلدة الري ومنعت في الشرب عن الكر
ووقعت في شرك الفخ واودمت لبشاهي ضربة الرخ قطع رزقي من خوانة
الديوان ومنع حقي في ارض فراهان فاصبحت في علم بعد غنم و
فقر بعد وفر وحرج بعد الفرج ونصب بعد النشب وقد كنت لجلاء
من المعارف كثير المخارج والمصارف فلم اقدر على تقليل الخرج وتغيير
الوضع واعلان الخفض بعد الرفع فقضمتني الدواب واكلني الاصحاب — فقضمتني
وقد اقبل شهر رمضان ولم يسمح لي معاشر الاخوان قرصة من ابريز بري
ولقمة من دقاق العراق بل سدوا السنة البخل وسدوا على باب
الدخل ولا يحضرني شيء غير بعض الاثاث من الجدد والرثاث فقلت
طاقتي واشتدت فاقتي وضقت ذرعا وما استطعت صبرا وكاد
فقري ان يكون كفرا فحمدت الرحمن ولعنت الشيطان واكتريت صفة
في باب مسجد السلطان ونقلت عليها كل ما كان من حرير ولباس
وحديد ونحاس وظروف وشفوف وفروش ذات نقوش فوجدت
قوما في زي التجار وعن الفجار لم ار احدا منهم الا غالي البيع رخيص
الشري قاطع الكيس عن كل الورى يكذبون برؤس المال و
يخلطون الحرام بالحلال فالفوني قليل الخبرة في بيع القماش كثير

الحلبين

الحاجة الى وجه المعاش جايع البطن ساغب الحلق كاتم الامر عن معشر
الخلق فضنوا بربحي بلهوا بذبحي وجدوا في غبني وتفريط مالي وتمحيق
وتفضيح حالي حتى اسلمت الصناديق بالزناديق والفصوص باللصوص
فلقوني بكثير من الحج والنصوص الى ان عييت وحييت ورضيت
بغير ما رضيت فشروها بثمن بخس وصرفته في زمن نحس وصرت
كما قال الشاعر لم يبق عندي ما يباع بدرهم وكفاك عني منظري
عن مخبري الا بقية ماء وجه صنتها من ان يباع واين اين
المشتري فاصبحت فاقد الحيلة خايب الامل خاسر العمل اعلل
القلب بليت ولعل تاليا رب اخرجنا من هذه القرية وخلصنا
من هذه الكدية لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا وراينا من
اطوار دهرنا عجبا وملانا دار الكروب الى عقد الكروب ولم يبق
من رحلتنا سوى القتب غير من درخانه ام چیزی نماند
خود نماند یکی کو بکار ای آمدی حتی خرجت من مصرهم كما خرج موسى
من مصر فرعون فاقد العون عادم العون مل العيون صفر اليدين
راجعا بخفي حنين هاربا من شماتة الاصحاب راضيا من الغنيمة
بالاياب فقلت رب لما انزلت الي من خير فقير وتوكلت عليه
وهو نعم المولى ونعم النصير ولم تقو لي في هذه الحالة سعة

تحصيل مال اصرفه في رشوة العمال واخذ حقوق المغصوبة واموالي
المنهوبة فبقيت عقادي عند الناهب وضياعي في يد الغاصب وما
هو الا علج عسر العلاج وغر كثير اللجاج مجدد سير الحجاج محظوظ
بتقرب السلاطين مبتاع لبضايع العرض والدين ضعيف الراي في علم — ٧ مطواع للاوامر السلاطين
السلوك قوي الحال في ابواب الملوك قصير الباع مديد الامل شديد
الباس حديد العمل اشبه الرجال بالدجال واشد الاعمال العمال — في الاعمال
حمال لما يقول فعال لما يريد لا يسئل عما يفعل ولا يكف عما
يسئل فيمنع ولا يمنع ويطمع ولا يشبع يشرب حتى يفرغ الاناء
ولا يصد حتى يغيض الماء ويهلك الوعاء كانه نطفة طالح
تشبه بنافة صالح الا انه يشرب في كل يوم ولا يترك قسمة
للقوم او دابة من دواب البحر قد حضرت مادبة سليمن واكلت
كل ما كان وما اسادت شيئا لانسان وحيوان ونعم ما قال
القايل وصاحب بطنه كالهاوية كان في امعائه معوية
دست طمعش گر برسد بر جبل قاف از بال و پر عنقا بربود ستا
ور نان عظم کردن شود از فرقد و جوزا خواهد که قرین دزد رود ستاند
ستاند مالی که با نجام ز ملکی نتوان یافت خواهد که زدیك
قریه درا غاز ستاند تبت يد النخاس حاء باخبث الناس من كود

کود

کود تفلیس بل صادر رب الخناس من سرب ابلیس فجر اذنه من سوق
الى سوق وداراسته من بوق الى بوق حتى شره ببضع دنانير والقوه
في بعض التنانير ولا يرجى الخير عند امرء مرت يد النخاس في راسه
وطالما كان الزمان متحسبا في اثناء دوره متفحصا عن ابناء عصره
ليظفر على خلق لا يخلق الله شيئا اسفل منه وارذل عنه فيتشرفه
بمقعده ويرفعه من الحضيض الاوهد ويملكه رقاب الاحرار ويوليه
البلاد والامصار يظهر فضله الذميم ويعلن دابه القديم فخر
حجر الضباع وفتش ترب التلاع وجرب كل قفع بقاع وعاج
نحو من الديار ودسوم كل دار وجس بين بوالي الابعار و
بواقي الاثار حتى انعطف الى ينبوع الرومية ووفد على جوع
الشومية ففتح باب تنور كانما بيت زنبور واخرج على الحديث
السن كانه من ولد الجن معفر الوجه بالرماد مغرق القلب بالسواد
معروف الام بالخنا مشتبه الاجداد والاباء وعرف فيها
كل ايات اللوم ودلايل الشوم من عور العين وقصر القد وخرس
النطق وخنس الانف وضيق الطرف وقبض الكف وضعف النفس
وخفة الراس والشعر فهو كل كله وصيبان وليس في رجليه الا
خيطان كانما يفزع منه الشيطان فوجده ذاتا مستجمعا لجميع صفات

النقص ونال بما هواه وقال هو والله شجرة تخرج في اصل الجحيم طلعها
كانه رؤس الشياطين ثم اصطفاه لنفسه ورباه في حجره ووكل عليه
عفاريت من الجن وعضاريط من الانس حتى تعلم دقايق التولك و
تحمل متاعب البيت وذاق عسيلة الكفر غب لحم الخنزير والخمر وصار
كاملا في نفسه فايقا على ابناء جنسه فسلم اليه كنوز النفاق
وولاه ارض العراق ولعمري قد نفث في روعي انه جاء في اخر القدم
كما جاء في القرون الماضية وفار التنور مرة ثانية غيران الطوفان
بلغ بعض الارض دون البعض فبدا بكود الكواز وفراهان وانتهى
بمدينة اصبهان فاغتش الدجال في غشه واشتغل بغله و
غشه وانشد بعض المعاصرين في هذا الحال ابن يوسف بك چشم
كرآمد بسپاهان ايقوم به بينيد كه دجال بنا شد فاقسم الخصا
بطلاق نسائهم وارواح ابائهم انه هو نفسه بعينه غيران
الناس لا يتبعونه بالطبع وحماره المعهود لا يسمح بالتمر بل
يضيق استه بخلا لفوطته ويغض بغسوة فضلا عن فضلته
قلت على رسلكم لخطاوا والله استه الحفرة التي وحق ربي
دومة جلدى لست بخائف جبان لا اشي دعش البنان من
خروج الدجال واتباعه او ظهور الطوفان وامواجه بعد ما استمسكت

باذيال

باذيال اجدادي الطاهرين وساداتي المعصومين صلوات الله و
سلامه عليهم اجمعين وهم اهل بيت من تمسك بهم نجى ومن تخلف
عنهم غرق فاركبوا الفلك وشانه ان شاء ماج وهاج وان شاء رعد
وبرق چه باك از موج بحر آنكه باشد نوح كشتيبان ارعد وابرق
بالعين فما وعيدك لي بضاير فالان صرت الى الائمة والامور الى المصاير
وقد كنت احفظ شيئا قاله قايل في بعض الاحيان مخاطبا لبعض
الاعيان يكاد يناسب هذا المقام والكلام يجر الكلام الم تعلموا
يا قوم حسن بلائنا ولما تكن للعالمين اجور نسيتم غداة
العسكر وليلة رحى الحرب بين العسكرين تدور وايام ادباد
ثلث توائكم كتائب جيش كالجبال تمور واهوال وادي الرس
لازال عندها يشيب صغير او يموت كبير فكم من كمي ود فيها
لو انه يعير جناحي طاير فيطير وذرا الافق جيش كانهم طيور براة
خلفها وصقور اناس هم عند اصطكاك عدوهم بغاث فاما
عندنا فنسور صبرنا وطاروا ثم ساروا بارضنا فويل لقوم
صابروا وثبور ونحن صعاليك الرجال بارضهم وهم سادة في
ارضنا وصدور نسير من فوق الشامخات الى العلى ونحن الى
غور الوهاد نسير فلم انس ليل الدير حيث رايتهم وقد حضر

اكفانهم وقبور يقولون ها حبل العدو مبيت وليس ولي
عندنا ونصير فقلت لهم لا تهلكوا وتاملوا فاني عليم بالامور
خبير سرى نحوكم من بعض رجالة القرى قليل لكم عند اللقا
كثير وعلج اتى من كور تفليس حافيا اسير علينا حاكم و
امير سبوه بيوم سعرت جاحم الوغا وفي وجنتيه
جنة وسعير يقاتل ابطال الرجال الحاظر بذعر ثم ضعف
لها دفتور ويطمع فيه الجائرون ولم يزل يحيف عليهم
طرفه ويجور فاذا الحق اسود بالشعر وجهه تموت وتحيي
في هواه ايور ويا ليتنا كنا ترابا ولم يكن امير علينا مثل
ذاك اسير ولكن شكرنا شاهنا والهنا وما الناس
الا شاكر وكفور وما اثبت هذه الابيات عبثا الا انا قد
كنا منذ سنين تنيف على سبعة وثلثين نخدم اعتاب
الدولة العلية العالية بقلوب صادقة ونيات صافية
وجنوب عن المضاجع متجافية ما امرنا بشغل وخدمة ولا
دعينا لدفع مهم او ملمة الا اقمنا به في الساعة وعجلنا
الى السمع والطاعة غير بالين بالبرد والحر ذاهلين عن النفع
والضر بل مخلصين لربنا الذين الشادحين في مساح اليقين

نسرع

نسرع اليه في المبادرين ونشتاق الى قربه في المشتاقين
ونلذ منه دنو المخلصين لا تلهينا تجارة ولا لهو عن
ذكره ولا تشغلنا ولا عن امره نلزم الخدمة في الليل
واليوم ولا تاخذنا سنة ولا نوم الى ان نجمت فتن الروس
في ثغور الملك وظهر الفساد في البر والبحر وقد كان والدنا المحروس
السعيد في ناحية من هذا الامر ومقام سني من حضرة
القرب ومحل رفيع من الفراغة والامن فلما احس بهذا
الامر ودجع الجحافل عن الحرب قبل الارض وشمر للعزم
استاذن من السلطان واقبل نحو اذربايجان ونحن اليوم
نتسعة في العدد اغنياء عن المدد وابونا شيخ كبير
وحسبنا الله ونعم النصير فكنا في اجتماع كعقد الثريا
واعتداد كمقولات الاعراض وافلاك السما والشيخ
البسه الله حلل النور واقامه في دار السرور كالواسطة
في انتظام العقد والعاشرة في المقولات العشر والمدبر في
السموات التسع لم يزل ينتظم عقودنا منه وتتقوم وجودنا
به ويستقيم ملادنا بامره فصرنا عشرة كاملة ودمنا ما دام
وجوده وفاض علينا بره وجوده كالعقول العشرة والنفوس

للبشرة نلبر الامر ونؤدب الدهر ونسارع في الخير ولا نستمد
من الغير بل يعاضد بعضنا البعض ونباعد عن الخلف
والنقض وكان الشيخ يكلونا في كل الامور ويحفظنا في
الغيب والحضور ونتبعه في الشدة والرخاء ونخدمه
بالرغبة والرضاء فولى بعضنا امر ضياعة ودياسة
زراعة وخلف البعض في حضرة العلياء لدفع مكايد الاعداء
واقام باقين في حضرة نيابة الملك وسلك ولاية العهد
وجعلهم نوابا النفسة اسبابا الامرة فما نام نفر الا قام
نفر وما غاب احد الا حضر آخر ومتى كثر اعداد الاعوان
تقل خطوب الزمان وتكل اسهم الرماة فاذ لنا في انعم ا
العيش واسعد الحال فائزين بالمآرب والامال جاهدين
في طريق الخدمة خادمين لاعتاب الدين والدولة ببذل
الجد والجهد ونستحلي المشقة والجهد في ازاحة الكفر
وازاحة الخلق وادامة العدل واقامة الحق ووردنا ا
الثغور فراينا الامور واهية القوى منفصمة العرى
مهدومة الاركان معدومة الاعوان والناس كانهم جراد
منتشر يقولون يومئذ اين المفر والطغاة مقبلون على البلاد

مكثرون

مكثرون فيها الفساد فنهضنا باستعمال الراي وفحص البحث
الفكر وعجلنا في ترتيب الكتب والكتائب وتسيير الرسل و
الرسايل وتشحيذ المعابل والمقاول وخضنا بحار المهالك
وغمار المعارك مستدعين طاعة السلطان مستمدين من ربنا
الرحمن نعض قوما باللسان ونهز قوما بالاحسان ونستعبد احرارا
بالبر ونستقبل شرارا بالشر ولا نقعد عن سعي ولا نقصر عن شيء
من امالة الاهواء والقلوب وازالة الامراض والعيوب واقالة
العثرات والذنوب وكثيرا مما يعلمه علام الغيوب حتى استقام اود
الامر وسددت ثقب الثغر وسكن جاش العباد واجتمع شمل
البلاد ومالت قلوب الناس وذهبت بواعث الوسواس و
رقي خراج الملك على وفق منهاج العدل من عشرات الالوف ا
الى الحاد الكرود فاخذنا من اموال الناس ما نطهرهم ونزكيهم بلا
تكليف شاق وتكلف ومشاق بل بالطوع والرضاء ووفاق دار
القضا وامضاء العدول والعلماء ثم اقبلنا بعد ذلك الى دول الاطراف
ودعوناهم بالود والايتلاف واستعنا من ربنا المعين لتاليف
قلوبهم مع المسلمين فاجابوا الدعوة وارادوا الالفة وارسلوا
السفراء وراسلوا الامراء واهدوا الى الحضرة العليا هدايا
من الاف الصرر وشفاف الدرر وامتعة واثواب واسلحة و

واطواب وكثيرا مما يحتاج بها من المعدات والاسباب وامدنا سلطان
العصر ايده الله بالعز والنصر بكل ما رجوناه منه واملنا عنده فوافى الدهر
السعيد ان يحدث بكثرة الاكيد معاقل وحصونا في ثغور الملك
وكتائب جنود يعارض العدو بالمثل فقصرت عن ذلك همة القوم وشحذوا
السنة الطعن واللوم فظل يدعوهم بالبصارة والتبصر ويغرونه بالغواية
والتنصر الى ان قالوا هو والله عيسى ابن مريم قد ظهر ثانيا في الامم والتزمت
تصاوير همته للنصارى من امته ان يروج شعائرهم فينا ويؤثر شرائعهم علينا
فيدعونا اليوم بزيهم وغدا بغيهم فلا نقبل تلك الزي وما نرى نتبعه
الا اراذلنا بادي الراي انا وجدنا اباءنا على امة وانا على اثارهم مقتدون
فما زال يمنعه الوامقون ويهزء به المنافقون والله يستهزئ بهم ويمدهم
في طغيانهم يعمهون وهو ادام الله عيشه في عراص الجنان واقامه في رياض
الرضوان غير بال باللوم والعذال مستخف بتلك الادعاء والاقوال كانما حرضوه
بما حذروه عنه واغروه بما ازدروه ونعم ما قال حسن ابن هانئ ما حطك
الواشون عن رتبة عندي وما ضرك مغتاب كانهم اثنوا ولم يعلموا عليك
عندي بالذي عابوا فقال يا قوم اعملوا على مكانتكم اني عامل فسوف تعلمون وشرع
في امره مشمرا عن ساق الجد لا يخاف لومة لائم ولا يبالي بطعن طاعن حتى
روج النظام الجديد واستراش السعيد وحاربوا مجموع الروس فردوا
شملهم وفلوا احدهم وهرعوا الى قتالهم وثبتوا عند صيالهم ونجزوا

اكراد

اكراد البلباس والحفاد الخناس فهجموا عليهم واخذوا اليهم وقتلوا اقوامهم
وشرادهم واورثوا ارضهم وديارهم ثم توجهوا تلقاء بلاد الارمنية
وانهزمت عنهم جنود الرومية فساد ذكرهم شرقا وغربا وملئوا القلوب
خوفا ورعبا واشتاق الى تبع نظامهم والتقوم بقوامهم اكثر كماة العصر
وولاة كل مصر فشهد بحسنها الفراة وطلبوا التعلم سراة وآت
ومرات واكثروا فيه وجدا وطلبا بعدما ادعوه لهوا ولعبا فنام كل
من لام وعلد كل من عذل ودهت الذي كفر وعرفنا كل من انكر و
الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
ولكن في طي تلك الاحوال حسدنا الدهر واصابتنا عين الكمال و
صبت علينا خطوب وافرة وكروب متواترة فتوفى اكثر اولادي
وذهبت نضرة اعوادي وسارت الفترة فينا حولا بعد حول و
شهرا بعد شهر ويوما بعد يوم حتى فقدناه ففقدان الشباب
وليتنا فديناه من شباننا بالوف وما ذا الحتف ازهق الموت
نفسه شجي لعدو واحي لضعيف فلقي ربه الكريم ونجي من
كربه العظيم وبقيت في دار البلاء والبلاء متقلبا بين الا
رزاء والاعداء جاورنا عدائي وجاورته شتان بين جواره
وجوادي ولم يتول من كل بني الي وانهار عيشي وطربي
الا ولد ما جاوز العشرين فبث مكررا الشعر بعض الاعجمين

اى هفت باد در كه بهشت آن شمات رضوان جنان خادم ايوان شماست
در خلد وصال يكدكر ياد آريد زين خسته كه در آتش هجران شماست
وقد وقفت فى بعض الاحيان على قصيدة فريدة من شعراء
كازرون يسمى بجالا فوجدته سحرا حلالا وماء زلالا رايت
فيها ابياتا من لساني ولهج عن بياني وعملها بارى وقالها ٢ كانه نطق مر
من قولى فمنها من واپس كاروان و پيش از من رفتند براد
ران وخويشانم كر ازغم صلحجو ماه كنعان بودمى ميكفتم من كرم
پير كنعانم آنكس كه بدين جهان فرستادم تنها دجوى
خوشى بدانيانم كوى همه شير در دوغم دادم مادر كه بلب نهاده پستانم
يارب تو بفضل خويشتن بارى زين ورطه هولناك برهانم
ثم لما قبض والدى السعيد خلف عيالا كثيرا من آله وعترته
والنابتين من منبته قلت ان كان صبيانه صغارا فى السن
فخذ لمانه كبار فى السنين وهؤلاء اهل بيته وورثته
من ذكور واناث لاينازعهم فى سلطانهم احد ولا يطمع
فى حقهم طامع فكنت مغتنما لحسن الخدمة مطمئنا بحقوق
القدمة حتى امرت من حضرة ولاية العهد الجسدة خلافه العصر
لدعوفى بنا كى رضا بالعز وا[illegible] نوشتا كى نفاسه الدر فرا عنت عن احوالى براز
ونفاهم فى دنيا الفرز الدعا بمكى عن قومه فقد الكوم من بعه وبعه
بابور عن ملكه فهلك الملك من بعيره والله

۱۳

کاغذی است ... [illegible]

[illegible]

۱۴

کاغذی است ... [illegible]

[illegible]

۱۵

کاغذی است ... [illegible]

[illegible]

١٦

سرکاری شاید [illegible] تحریر [illegible] هاهای [illegible]

[illegible] در پاره [illegible] رفع [illegible]

[illegible] هر چه [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible] از احوال [illegible]

این نامه [illegible] مقام [illegible]

هرکه گر لفظ تو رچینی طبع هم [illegible] لفظ و [illegible]

هرکه گر کلک تو [illegible] هم [illegible] کلک و [illegible]

سعدی با گفتار شیرین [illegible] کام دو [illegible] در [illegible]

هزار [illegible] ناکه [illegible] نظم

[illegible] عبارت [illegible]

ماشاء الله [illegible] عنبر [illegible] عبیر [illegible]

[illegible] بازار [illegible] قافیه [illegible]

[illegible] زند [illegible] مستفیض [illegible]

من حسن معانی [illegible] فصاحت بیانی [illegible]

دانی درگذشت

وان درگذشت [illegible] امیر [illegible]

و [illegible] مجنون [illegible] داده

دریابد [illegible] لیلی [illegible]

[illegible] گذشت [illegible]

[illegible]

دارای [illegible]

در هر مقام [illegible] افضلات

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] بیابان

[illegible] نیز [illegible] است

[illegible] است [illegible]

و [illegible]

[illegible] و [illegible]

و هر [illegible] دستانی

هر باب [illegible] ایست

[illegible] و اگر [illegible] دلبجان

[illegible] آذر [illegible]

شاعر در وصف [illegible] روان است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] نیز زبانی و بیانی [illegible] است

رقعه [illegible] این رقعه عروس [illegible] طاوس [illegible]

اگر عبارات [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] از مردم است [illegible]

[illegible] البیان [illegible] است اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیباچه رسالهٔ صغیر جهادیه [illegible]

بحمد الله الواحد القهار و نصلی علی نبینا المختار و علی آله السادة الاخیار الاوداء لاولیاء الانصار الاشداء علی الکفار سیما ابن عمه و ولی عهده و الخلیفة من بعده و اولاده المجاهدین و احفاده المجاهدین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و بعد فقد یقول الفقیر عیسی بن الحسن الحسینی بر لوح اعلام و اظهار مرقوم و محرر میدارد که چون رسم جهاد از جهة غیبت امام علیه السلام، الکنون که نوبت سلطنت را این دولت همایون است در ممالک ایران صانها الله عن الحدثان مهجور و متروک شده بود و در این باب هیچیک از علمای ربانیه و فقهای [illegible] باب کتاب علیحده ننوشته بجهت و عزم اسلام گشته لهذا در مجاری این جهه که فتنهٔ قوم روس در مملکت [illegible] آمده و عسکر اسلام را کرّ بار کار باستعمال سیف جهاد افتاد علمای من صرفی [illegible] [illegible] تفصیل و توضیح در این امر اللّٰهم [illegible] کتابچه کمانه در قلم آورده و صحایف شرایع لطایف مدایح مشحون کلمه ارشاد عباد باحکام جهاد فصحتهٔ دلپذیر رسم شریف باز حنیف شهنشاه دین و دنیا وردین [illegible] علمای اسلامیه در ممالک محروسه اسلام استقرار و انتشار پذیرفت که هر یک از اناطل وقت و پیروان شریعت را در خور پایه و قدر فهم نقیر از نقیر جواید و درک فواید آن حالی گشت کلم [illegible] فرمان مطاع ملک زاده آزاده زرم آرای دارای دوران داور داوران مظهر [illegible] مظهر خلق مصدر خلق مقتضی ذات منزه صفات [illegible] [illegible] نقش حجت عنبت [illegible] الملک العدل مالک العهد سماء السمو ملک العقد و حجة الملک حجة الله [illegible] العدل [illegible] الوری نایب السلطنه عباس میرزا

قدرالکم

هذه الله تعالی [illegible] الرؤس [illegible] سهامه و قبض الرؤم [illegible] حسامه و ثبت علوه و نشت عدوه چنانکه آثار دانشمندان بدیست آمده که گرد برطاق وثاقی مجموع صداق آفاق مجتمع گشته بود و در پیت آخر انها چند روضهٔ رضوان پدید آمده و اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه لاجرم بشکرانه این نعمت بر ذمت همت فاصر واجب آمد که با عدم فرصت مختصری جامع که در باب جهاد جامع و مانع تواند بود و اقوال علمای عاملین را بوجه ایجاز و تحقیق شامل تواند شد رقم دارد و بتوفیق عنایت الهی بنگارش این مختصر را چهره عزم ساخت و اینک بی توقف اندک وجهی لیلیار در کاخ دین مبین بابی چون خلد برین آراسته گشته که احیاء از حیاض ریاض آن رشحهٔ ابابید و هیچ تر تنسیم آن زلال برباشه اهشت رزوح بخش جستن دل آنان مشحون بانهار افادات و مثمر باثمار سعادات فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین امید چنین است که ترتیب مجاهدین است و باعث تحریص متقین در حضرت کرم او سلطنت شاهنشاه اسلام پناه سایهٔ رأفت و رحمت اله خسرو اقلیم دنیا و دین ناشر آثار شرع مبین ناصر ارباب صدق و ایمان قاهر اصحاب بغی و طغیان آفتاب جلالت آسمان شوکت بحر رأفت مام ابر رحمت عام ملجأ الانام قبلة الامم کعبة الکرام سرور اهل عالم زیور نسل بنی آدم مظهر آثار کرم اعظم علق السلطان خفض الاعداء بتحقیق اعلاء مهدوی الالحاد بثبت احکامه و خلیفة الحال بجد بدر صادرهٔ و زینة العالم بیت مکارمه بلحاظ قبول ملحوظ گردد و مجاب دربار خلافت که قانون علم و حکمت و آیین عقل و هنر فقه [illegible] رضا که پرده هر نقص و پوشش هر عیب است در دو گیرد چه اگر سرتاسر آن بغیرن معایب و مثمر مناقص مشحون باشد کجا با این زیور حسن و کمال مجال مقاومت تواند یافت که الکنون نام اختیار ملوک و فخار جهانش زیب دفتر و تاج عنوان

خواهی گفت وتا قیامت معراج نیاز ملک ومحراب نماز ملک خواهد بود خورت که نام او برد
خور نکند وفارش کف تخت بهدت برلب کوثر آوردم وهو السلطان الاکبر والخاقان الاعدل
ملک الملوک مالک الممالک حجة الله الملک مسجود الاملاک السلطان ابن السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح والعلی فتحعلی شاه قاجار که جلوه نور قدس است
ونخله طور انس ومطلع صبح الهی وزیور تخت الهی تعالی الله ماشاء وزاد الله ایمانی
افریدون فی التاج ام الاسکندر الثانی ام الرجعة قد عادت علینا البلیهما
طینتش زآب حیوان سرشته مصحفی از لطف یزدان نبشته جنتی از فضل ورحمت آراسته عالم از نقص
کلفت پیراسته جنابه بالدین عرش الشرع وبالرای عیار العقل وبالبهاء مظهر الاصل
وبالفرع معرف الفضل وبالرسم مسرة الدهر وبالاسم مساءة الخصم طبعه مولع
لنشر العلوم نطقه مالک لازمة الکلام کفه کف عن الاذی وفک عن البلاء
وحلق للرزق ورزق للخلق تبسط الارزاق وتوزق الافاق بجوده اخرب
الوجود ممتنع العدم ملتزم القدم من بنان سمح العنان فائض العطاء ساطع الضیاء
فالق العدی دادع العلی فاطر الندی سیفه بارح الحراب وبارق القراب
وساکب السحاب وثاقب الشهاب سحاب یقطر بالدماء شهاب یرفع
الی السماء حسام ماسح بالاعناق بحده ومقتر قائم بالعناق من وصل ارتبه
الی الاجل علة الوجل لماع المتون لماح العیون عامل الفصل والقطع حامل
النصر والفتح مانع الانداد جامع الامداد یروی الاکباد ویودی الاجساد

بماء موجه البحر وجزره الجزر ومده المد ومسیر السم وفار قربها السعیر
الاثیر وجربها النجوم وحشوها الرجوم قوسه سوق الاجال وفوق الامال
ومرمی المنیات ومهوی الامنیات نافع الانصار دافع الاشرار فلک
النفع والضر کلف بالرمح والجر کلی اللون مکی العون عصبی الصنع عصبی الطبع
ذهبی المزاج لصول لقاح شیخ المعارک ام الهالک سهمه سهم المراد وصب
الفواد وحتف لکل عاد وداع لکل فتح وفتح لکل باب وباب لکل فتح شرق
النسب تحرق النسب خشبی الحسب غلاب الخصام بلاغ الحمام بالغ کل هاز
غالب کل غالب قریب اللفظ بعید المعنی سریع العدو وصریع الاعداء رسول
من قلب القسی الی القلب القسی کتاب من بنان الاوتار الی جنان الکفار
نشر صیده النصر وکرم الصدر او ساق مغرد علی ساق من زبرجد اوساع
فاسق یدور فی نادی الحروب علی ندمی القلوب بکاس ساکب الحمام مناب
الحیوة من راح حار الطبع هاذا الذات فیسکر المشرکین بسکر لاصحو عنده
ولا عیش بعده ویترک الجمع شتی فتری القوم صرعی کانهم اعجاز نخل منقعر
تمقتهم ذلة وقتر واما الوصی فانه شرک الشرک وقید الکفر وغل الله
لاهل الغل عقد الحق عصد الحق بجلد وعقد الباطل بحلد وانتبه لنفی البغی وقید
الکید فالظلم فی عهده معقود او مفقود والظالم محروم او معدوم والعدل مبسوط
من بسطه فالامن ممدود من مده غاب الشر من شهوده وانعدم الجور

من وجوده فلا روح الا فی طی سلکه ولا قلب الا فی طوق ملکه ولا عیب
فی شئ من ذاته وصفاته وآثاره وافعاله الا انه باق من اعز الجناب الی
اذل الرقاب ویقرص قادسات النفوس الی ناکسات الرؤس بفارق
المسلمین ویعانق المشرکین تعانق الصب بالحبیب فیفعل بهم فعل العین وبالقلب
بطرز عجیب یاخذهم اخذ عزیز مقتدر فیهلکهم فی یوم نحس مستمر ویسلکهم
فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا ویترکهم فی الارض مصروعا مضاعا او
السنان کانه نجم نور ه النار وغیم قطره البوار ذابل صائل علی اسود الجحافل وصی
الاصل نصیبی الوصل مشرق المنار واعتق الشعار لاسع الاعداء عسال
الاعضاء شوالة جائلة ذبالة شاعلة نوریة الوجه ناریة الکنه شمسیة
الاوج بحریة الموج ینزل الحتوف ویفرق الصفوف بوجه حمر عیونه
سمر جفونه لا زال نافذا عن یمن النجم طاعنا فی نحر الرجم طعنا یصبع طعنا لحیل
العداة عن ربع الحیوة ولا زالت اعداء مطاع الجهاد وحساد ملک العباد
من ازل الازال الی ابد الاباد مسجونین فی السجن النجس من دار الرجس
ساکنین من تحت النحس فی سکن النکس تحیط علیهم لجج النقص وتفرق منهم
سفن النفس الکنول بتوفیق رب ودود نوبت شروع بمقصد ورجوع بمقصود است واکنون
برقم است که دعوت که عبارت است از توجه سپاهی بیلاد کفار برای دعوت آنها باسلام قبل
بتر صلی الله علیه وآله یا امام علیه السلام یا نایب خاص ایشان تحریک دفاع وان بر چند قسم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در موض آمدن و یکی دقیقه مهلت نگذارند [illegible] سلطان [illegible] تلاوت و بسیار [illegible] محشر گردد با فرقه

برکان [illegible] خوانند چراغ [illegible] کجا [illegible] هم [illegible] خود [illegible] شمارد [illegible] و از حق [illegible] در جو هوا [illegible]

روانه [illegible] دریای محیط که [illegible] بسیط [illegible] قلزم و عمان [illegible] ریزه [illegible] و شور و شیرین [illegible]

هر جمله [illegible] اینجا [illegible] و هر چه [illegible] خلاف [illegible] خود و چشمه [illegible] که [illegible]

خاموش گاه [illegible] دیگر شود گاه [illegible] بحر ژرف و جمله آب خورد [illegible] والسلام

سواد ملفوفه نشان همایون اعلی‌حضرت [illegible] خاقان [illegible] فتحعلی شاه قاجار

[illegible] ملفوفه در [illegible] ۱۲۴۳ رجب

[illegible] نایب‌السلطنه عباس میرزا [illegible] ملفوفه [illegible]

[illegible] از جانب ولیعهد [illegible] کدورات [illegible]

۲۰ نایب‌السلطنه [illegible] قائم‌مقام [illegible] دولت [illegible] وارد [illegible] فاستجبنا له و نجیناه من الغم

و عذرها [illegible] و چون باز ابواب رحمت [illegible] باز [illegible] قبول [illegible] و تعزیرات [illegible]

و عیش [illegible] عیب [illegible] در باره آن فرزند [illegible] اول [illegible]

[illegible] از [illegible] کدورات [illegible] در [illegible]

به وجه یقین [illegible] کرم [illegible] و لطف [illegible] و عطای [illegible] بادارش [illegible] پنج کرور

[illegible] نعمتهای [illegible] منتهی [illegible] و آن [illegible] بالجمله [illegible]

ارزانی [illegible] و یک کرور [illegible] دوام [illegible] فرزند [illegible] مردمان غریب و بومی

در ولایتهای بعید و قریب [illegible] علاوه [illegible] تدبیر

[illegible] آن فرزند [illegible] مجتمع [illegible] از ممالک [illegible] عراق [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] ایالت [illegible]

و دشت قبچاق [illegible] در این فصل زمستان [illegible]

[illegible] آنها [illegible] کمتر [illegible] از [illegible]

و مخارج و انعامات اتفاقیه این سفر [illegible] تکلیف [illegible] والسلام [illegible]

[illegible] تخفیف [illegible] تکلیف [illegible]

اینها همه [illegible] نقصان [illegible] و توفیر خرج [illegible] در این طرف [illegible] العجاله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نعم ماقال الشاعر

مات الكرام ومرّوا وانقضوا ومضوا

ومات في اثرهم تلك الكرامات

وخلفوني في قوم ذوي سفه

ماان رواطيف ضيف في الكرى ماتول

[illegible]

[illegible]

همراه این نوشتجات بخط مرحوم قائم مقام است که از رشت برای برادر کوچکتر در تهران فرستاده

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۴۴

ثبت مراسلاتیکه بخط قائم مقام اعظم ... بتاریخ ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ...

نوشتجات آن برادر رسید اگر بیحال بودم بحال آمدم اگر ناخوش بودم

خوش شدم خصوصاً بملاحظه رقعه های وقایع نگار که غمها از دل میبرد

وخاطرها بطرب می آورد دردودوری آن برادر را اگر درمانی هست همین است

که کاغذها پی درپی برسد وخبرها دمبدم بیاید نوشته بودید یاد

داشت خط شاهمیرخان را قایم مقام نفرستاد برادر جان من مطلب

ایلچی روس همان بود که قایم مقام از او کاغذ با مهر گرفت

برای شما مصحوب چاپار فرستاد مطلبی دیگر ندارد مگر هدایا که در

گیلانست آنچه مختص شاهنشاه است بطهران برود وآنچه مختص ایلچی بوده

باین ایلچی برسد آنچه از مال خالص گریبایدوف خودش است

بحاجی ترخان برگردد فقره دیگر هم درباب انعام واحسان

وراث مقتولین بود که شفاهاً بشما گفته ام این روزها هم درباب مال

یکنفر از ان مقتولین چیزی نوشته است که سواد آنرا برای شما فرستادم

[illegible]

وخواهش دارم که اهتمامی در این باب بکنید جوابی مرغوب

مرقوم دارید که ایلچی را خشنود توانم نمود دیگر نوشته بودید

هرخبری برسد فوراً بشما بنویسم خود میدانید که من تا چه

حد در امور یکه شما اظهار میکنید اهتمام دارم لکن بعضی فقرات

مذکور میشود که کاش یکبار میمردم جانم خلاص میشد والله

درمیان دو سنگ آرد شدم ازین طرف هرچه راست

بگوییم دروغ قلم میرود و نمی پذیرند تا کار از دست برود از

انطرف گریبانم در دست همسایه مغرور پر زوری است که

هردم یک بهانه میجوید و تا غافل شوی یک رخنه وا میشود

که بستن ان بهزار خون خوردن باز مشکل است بل غیر ممکن

خدا آسان کند دشوار ما را خبرهای عثمانلو و روس را

که شما میخواهید مطلع شوید والله من از نوشتن ان ملولم

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت امیدواریم که شما از خواندن

سواد کاغذ ملول نشوید والسلام برادر جان من

درباب محمد حسین میرزا آنچه اینجا شما میگفتید با آنکه حالا ظل السلطان

[illegible]

نوشته بسیار منافات دارد اگر واقعاً فرمان و خلعت او را داده اند
حکم حکم شاهنشاه است بفرمایند پوست بدن مرا در آرند
هم چه حد دارم که عرضی بکنم یا قلباً راضی و شاکر باشم ستجدنی
ان شاء الله من الصابرین   برادر من   هر چند
من محض خاطر شما که اینجا مامور بودید تن در دادم که از چاکرهای
اینجا با ایلچی گری برود و خود در گذراندن دو کرور خون گریه باید و
دخیل باشم لکن دانسته باشید که چون این کارهای کلی اقلاً
بدون خرج کردن پولی جزئی ممکن نمی شود آخر الامر بر سر این حرف
پول و جان و آبروی من در معرض تلف خواهد بود
و هر خدمت که بکنم هیچ فایده بحال من نخواهد بخشید خدا را
بشهادت میخواهم که در راه دولت شاهنشاه از جان و آبرو
مضایقه نداریم اما آبرو که هنوز قبل از شروع بکار باقی نماند
و اما جان بخدا از اتلاف آن نمیترسم از این میترسم القدر
مهلت نشود که اقلاً اقدام بخدمتی شود یکبار کشتن بهتر از
این است که هر بار در مجلسهای دار الخلافه طوری مذکور شوم

که العیاذ بالله اسلام را مغلوب کفر میخواهم و فتح نامه روس را
در جنگ عثمانلو بدروغ شهرت میدهم تا پولی از خزانه همایون در آرم و بدشمن
دولت عاید کنم سبحانا که آدمی را بر احداث روزگار عجب دارم که تا شنیدن
این حرف چرا هنوز زنده ام یا در میان خلق دنیا مانده ام حکیم که قهوه
خورهای عثمانلو سستی کردند بر گور عثمان لعنت که کار ما را هم مشکل نمودند
دشمنان را بغرور آوردند بار این درد زیاده بر دل من است که روی
این بدذاتهای مغرور را می بینم و از همسایگی آنها هر روز جفاها میکشم سایر
همکاران که بحمدالله تعالی دستشان از دور باش دارند بعبث چرا می آزارند
خود دانند مختارند   برادر من   در نظر شما هست که شرط میکردید
عهد مینمودید که برای گذراندن این کارها هر چه اقتضای وقت باشد بکنم یا
بگویم مورد ریزه خوانی نشوم الحمدلله هنوز هیچکار نکرده درشت خوانی نماند
که درباره من نشد باید که سلامت تو باشد   سهل است ملامتی که بر ماست
برادر ارجمند مهربان   آدمت آمد کاغذت رسید بجای دلسوزی و احوال
پرسی کار من بکنی زخمها بالای زخم زدی دردها بر روی درد فرستادی
این همه باز   کرم تو زخم زنی به که دیگران مرهم   جناب اقدس الهی

سایه شاهنشاه روحی فداه را از سر من و تو کم نکند کار من از خوب و بد گذشته
امیدوارم که شما هر چه میکنید برای خودتان خوب باشد کام بدخواهان خود را
بعمل نیاورده باشید در باب مقصرین که امپراطور خواهش شفاعت آنها را
از شاهنشاه نموده خاطر جمع باشید که اسمی از کسان آن برادر مذکور نیست
در باب عثمانلو و روس هم از کجا که این اقتدار روسیها موجب انحطاط آنها
نشود الشیئ اذا تجاوز عن حده انعکس الی ضده همچنانکه فواره تا بلند
بسیار بلند تر از آن شد و زودی سرنگون گردید دیگر در باب ریزه خوانیها
که از من در آنجا می شود خدائی که تحمل درشت گوئیهای دشمنان این دولت را
بمن داده صبوری در ریزه خوانیهای چاکران آنحضرت خواهد داد ذرهم و ما
یقولون خدا توفیق خدمت بدهد مرا در آن درگاه خجلت نباشد اینها همه سهل است
هر نوکری که مهام خطیره در عهده دارد محال است که از دست و زبان مردم
بر هدف طعن بیخبران نگردد   در باب کرمانشاه و محمد حسین میرزا که مرا
خبر کردی چه لازم بود من چه حد دارم که قبول کنم یا انکار هر چه امنای دولت
صلاح دانسته اند البته همان خوب است آن ولایتها و ایالتها که بسیار چند است
این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست   روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم اللهم ارزقنا

برادر من   نوشته بودی محمد حسین میرزا خدمت را خوب خواهد کرد و از اطاعت
بیرون نمیرود و منصوبی او بکرمانشاه محسنات دارد جواب این است که
محمد حسین میرزا و طهماسب میرزا برای من چه تفاوت دارند هر یک خدمت
شاهنشاه را بهتر کنند و رعیت شاهنشاه را خوبتر نگاه دارند و اهل سرحد
و سنگین تر و با ادب تر باشند من او را بیشتر میخواهم و زیاده دوست خواهم
داشت و معلوم است که محمد حسین میرزا الحب بحسن مقدم خواهد بود اما از
پارسال که میرزا مقیم را با حسن خان زنگنه ده روز بعد از ورود همدان
دنبال او فرستادم تا پریروز که برادرم رکن الدوله از اینجا میرفت
هر وقت کاغذی از او رسیده یا دیگری حرف او را گفته فوراً جواب داده ام
که بیاید و نوشته ام که بیا اگر او خود نیامده باشد و دنبال کار خود رفته
با نه بحث بر من وارد نیست خودت هم بیخبر نیستی که وقت خواستم بیاید
بلکه راه شود مردم نگذاشتند بیاید و اینجا نگاه داشته اند که باسم او تضییع
من و اختلال کار را فوق ولایت بکنند و شک ندارم که خودش فی نفسه تقصیر
نداشت   بداندیش را روز نیکو مباد   برادر من   ظل السلطان بعضی فقرات نوشته
بود که محمد حسین میرزا را دوباره بکرمانشاهان منصوب شود و تجویز این را از من خواسته بود

در رسیدن ... بعد الدوحی امیر ...

بعد هرچه
اولاد رأی اقدس همایون شاهنشاه قرار یابد همان عین حکمت و مصلحت است اما تا چون
با همه بی وجودی و ناقابلی من باز طرف این مشورت قرار داده اند هرگاه آنچه اقل
قاصر من بر خلاف آن را بملاحظه احتیاط و صلاح من خودم عرض کنم نوعی
از خیانت خواهد بود لهذا صریحاً تا مینویسم که منصوب شدن محمد حسین میرزا
بکرمانشاهان درین اوقات صلاح دولت قاهره نیست والسلام
والده مهربان من اینجاها شهرت دارد که در محافل حضور همایون
مذکور میشود که العیاذ بالله من بار روسها ساخته ام و عرضهای خلاف رای
صلاح آنها بجاکرهای مبارک میکنم بعضی هم میگفتند پیش نشود فلانی که ریشه این
دولت را در آورد لهذا در شبهه که مادر مهربان و محرم دردهای پنهان من هستید
مینویسم که اگر قبله عالم و عالمیان برأفت کریمانه و حوصله پادشاهانه این قول
شبهها را درباره من بشنوند و باز مرا زنده بگذارند حق اینست که من خودم
انقدر تاب و حوصله ندارم که این سخنها را بشنوم و باز زنده بمانم بخواهم استدعا
دارم که نوکری که بعد از آن همه احسان و نعمت مصدر این طور خیانت
باشد بقتل رسانند یا در سرحد مملکت اسلام نگذارند نوکر دیگر که متانت و وثوق
و نمک درست و خدا ترس و پادشاه پرست باشد بگذارند مادر مهربان که تا

ازجان

دویوم

از جان خود سیر شدم این کاغذ را ثانیاً نوشتم هرچه شدنی است یکبار بشود جناب
مقرب الخاقان میرزا موسی خان برادر ... که از تحریرات ملکم میرزا ... خان و ملک
الکتاب چنان مستفاد می شود که قبله عالم و عالمیان روحنا فداه در باب خبرهائیکه از
ارزنة الروم یا قارص رسیده بسیار متغیر شده تعلیمها را ضرب الامثال زده اند
و باز از حامل تحریرات شنیدیم که چاپارها را در خرابهای چی کسان برادر کامکار
ظل السلطان دیده اند و برادر معزی الیه بعرض اقدس رسانیده که آدم فلانی از تبریز
آمده است قبله عالم که از تو پرسیده اند نظر بتقدس و صلاحی که داری اقرار
کردی و حکماً حتماً کاغذها را از تو خواسته خواندی بر خلاف ظل السلطان
خودش و میرزا نبی که آدم ظل السلطان آمده بود خبر داشت و کاغذ مفصل رکن
الدوله و میرزا نبی آورده هرچه کتمان نمودند بلکه آدم ظل السلطان پاره اخبار کهنه
و بعضی خلاف واقع بعرض رسانیده بود که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است
عجب دارم از اوضاع برادرم ظل السلطان که اگر صلاح نمیدید این قدر است عوض نبود
چرا مژده آمدن آدم مرا بعرض میرسانید و اگر صلاح میدید چرا آدم خودش تعلیم
می نمود که خلاف واقع بگوید مگر فرقی مابین من و آدم های من و او هست یا چنان میداند
که اگر من بی آبرو و تمام بشوم برای او نفعی دارد یا نفعی ندارد و تصدیقات که در

درحضور ... (حاشیه)

حضور اقدس همایون میکنند هرقدر دست بالا برخیزد و قول قبل با هم دران باشد
محل قرار میدهم و جا دارد ولکن این چاپارها را بکه پیدا دادن و خبر آدم خود را پنهان کردن
خوب رفتاری نبود عالیجاه میرزا نبی خان حق داشت کاغذ خود را کتمان نمود چرا که
دید بر سر تو چه آمد و ما منسوب و متهم بچند هزار خیانت و جنایت شدیم اگر
ادهم مثل تو تقدس مورد بید و تسبیح آب میکشید و از آتش جهنم میترسید باز
بروز بهر که کاغذ آمده است و برادرت میفشند و رکن الدوله را هم از نظر میاندازم
ما از و خوشنودیم با این تدبیر حفظ اعتبار برادر کامکار رکن الدوله خواهیم و حکومت
که اعتبار او نیز انشاءالله تعالی بکار ما خواهد آمد خصوصاً درین سفر که امید داریم بکارهای ایران
پایه و رفع خطرها ازین دولت و مملکت بکنیم ولیکن ازین سیاق صدق تو بسیار محظوظ هستیم
و فوق الغایه مشعوف و معتقد میباشیم و اگر غیر این بود هرگز راضی نمی شدم از جانب مادر
آستانه همایون واسطه عرض مطلب توی ازین ضررها هم باک نداریم چرا که وظیفه ما این است
که هر خبری درین سرحد باشد فوراً عرض کنیم چرا که هرگاه بتنبیه مقصرین قبل از شکست عسکر
مزاحم البته بد بود و باز هرگاه قبل از رسیدن خبر شکست صدر اعظم میشد چندان تفاوت
داشت حالا هم هرچه زودتر بشود و قبل از صلح عثمانلو با روس شود مصلحت دولت قاهره
اقرب است بر ما لازم بود که اولیای دولت قاهره را زود خبردار کنیم که عثمانلو از پیش بردن ...

ادم

روس افزود تا تعجیل در تنبیه مقصرین کنند و از تعطیل این مهم العیاذ بالله تعالی خلاف
مصلحتی برای دولت قاهره روی ندهد اگر انجاها چنین خیال کنند که ما این خبرها را بدروغ
میسازیم و میفرستیم که پول بگیریم اولاً راست و دروغ این خبرها امری نیست که پوشیده
و پنهان بماند همه کس میداند که امروز ارزنة الروم در چه حالت است و قراولان عثمانلو
از هر طرف کلا تا بوغاز متصرف گشت و پاسکویچ با شاهات و بغداد و اعراب و اکراد
بنای مراوده گذاشته هم و امید میدهند یا خیر و همه رو با او کرده اند حتی وزیر بغداد
که نظر بهم مذهبی سابقه هم داشت یا نه با وصف این مطلب ما که با این سرحد مأموریم
چگونه می شود هیچ امر بزرگی را اعلام نکنیم و انتظار دولت را آخر دارد لزوم با نگر
کار خود بنشینیم اگر میخکند در تدارک باشند که چهل پنجاه روز دیگر روس از عثمانلو
فارغ است و اگر سازش ... رواج میدارند باز تا زود دولت خواهش امپراطور را
بعمل آرند و صلح را محکم سازند تا بیایند ما اسم پول نبردیم و حرف پول نزدیم که
این حکایتها در باره ما برود تا در قوه داشتیم تلاش کردیم که اخراجات ...
قاهره برود برای همین بود که ... یا خرج ... تعارف ... پیش ...
هرچه باید کرد با ربط نداشته باشد خود دانند و اولیای دولت قاهره بعد که چندین
عریضه رفت و فرامین آمد و قبول این استدعا نفرمودند بحکم فلان خبر ...

[illegible]

فرستاده‌ایم و حالا هر دو بیماری که خرج این سفارت شود خوش‌خیالهای طهران
یقین میکنند که بکیسهٔ ما رفته بقول ایلچی آقای باشی آخذیده‌ایم دیگر معلوم است
دو کرور است که بعهده رکن‌الدوله فرموده‌اند بناست برای سوقوفات بگذارند
شما را به اینجا آمد گریبان ما را گرفت و فرمانهای شاهنشاه را اعم از اختیارنامه
وغیره درآورد و اصراری زایدالوصف در انجام این خدمت داشت ما هم بحکم
همایون و بخواهش او و بملاحظه صرفه دولت و حفظ امنیت مملکت واجب
دیدیم که بقدر قوه و توان درین خدمت شریک او شویم و تقویت و تلاش نمائیم
این مطلب معلوم است که بعد از قتل ایلچی روس و آنطور غرور که روسها در مجار(؟)
عثمانلو و ناپلیون بهم رسانده‌اند محال بود که دو کرور را بهیچ محض موقوف
توان کرد فکر و تدبیر و حرف زدن میخواست خرج هم لازم بود و هرگاه به یک
میگذشت از صلاح و صرفه دیوان بود مع ذلک با اصرار و ابرام و سخت
گیری رکن‌الدوله گفتیم شاید کمتر ازین هم بگذرد اما خرج این مطلب چیزی است
که نفعی بروزگار ما داشته باشد یا کمیدنیارش بجیب ما برود و اصراری نداریم که حکماً
این خرج بشود یا حتماً بواسطه ما باشد امروز اختیار با اولیای دولت قاهره است
اگر صلاح دانند باز هم این معامله را موقوف دارند یا بدست دیگری بکنند ما را

بهیچوجه

بهیچوجه سخن نیست بلکه بسیار ممنون و خشنودیم که اسم ما در داد و ستد پول مذکور
نشود و این همه ضرب نخوریم و ریزه‌خوانی خلق نشنویم اگرچه یقین داریم که باز
آسوده نخواهیم بود چرا که هر کس را ملاحظه کنی از خبری که خلاف دلخواه او باشد
لامحاله می‌رنجد و در همسایگی روس خبر خوب نمی‌توان یافت جنگشان بلا
صلحشان بلاتر بنزدیک شده‌اند بدبهانه‌جو هستند تا اندک غفلت شود
فوراً رخنه کلی بهم میرسد که زیان و ضررش زیاده از ضررهای شقاق و ستم
طرفیانه اهل زمانه است بالمثل اگر شاهنشاه ما را بکشد آنکه جان بخشد اگر
بکشد رواست کمتر کشته شود و آنگاه بحکم شاهنشاه خود هیچ نقص بدولت
و مملکت ندارد لکن اگر خدا نخواسته از دشمن رخنه شود ضرر آن عام خواهد شد امروز ۴۳
نه روز است که ایلچی روس آمده و امیرالمور(؟) کاغذ نوشته از شاهنشاه درخواست کرده است
که مقصرین را شبیه فرمایند درین مدت با امروز و فردا و عذر ایام عاشورا و شال(؟) الی الله
اگر عثمانلو فتح میکرد و روس شکست میخورد ممکن است و هرگاه این شبیه نشود و چندی
مرفع الوقت بگذرد یقین داریم که از روی غرور و بهوا تکلیف را سنگین تر
میکنند و اگر بعمل نیاید سر جنگ و دعوا را بمیدان زده بهانه بدستشان می‌افتد هرگاه جنگ بشود
احتمال دارد چهار پنج هزار آدم در یکسال تلف شود یا بلکه به چهار پنج نفر مقصر شبیه شود و چهار هزار

۵۷ ممکن نبود باز ممکن بگذرد با هیچ زیرکی
تکلیف زدیم از ما ما(؟) غیر

[illegible]

بی‌تقصیر تلف نشود خدا را خوشتر خواهد آمد دیگر اختیار با سایه خدا روح العالمین فداه است
برادرم بر شما مخفی نیست که اوایل ورود به تبریز بنا بود که دویست هزار تومان
برای مخارج این خدمت قرار بدهید بعد از آن سی هزار تومان کم کردید و بنا بود
تمسکاتی که در دیوان داریم بگیرید و در آن از ارز(؟) تا پنجاه و هشت هزار تومان نقد بدهید
و در آن باب یک عریضه از من گرفتید بخاکپای شاهنشاه فرستادید یک حجت هم روز رد
شدن خودتان خواستید بمضایقه دادم بعد ذلک بمن گفتید مرا امین بدان یک کاغذ صد هزار
تومان هم بنویس احتیاطاً گاهی بسیار دارد خاطرجمع باش که نشان نمیدهم من هم در کمال
بی‌مضایقگی و خاطرجمعی دادم دیگر نمیدانم چطور شد که همان کاغذ آخری را شما در اول
ورود بدست دادید یک حجت قاطع هم بمهر خود سپردید و بعد گذراندید صدراعظم
این طور کردند مطلع شدید واقعاً من این پول را برای خود میخواستم و دادم
طلب نشدم که ایلچی بفرستم خون بشوم و دو کرور موقوف کنم شما حکم فرمودند
شما آمدید تکلیف کردید واجب دانستم اطاعت حکم شاه کنم رد قول شما نکنم
از اول روز دانستم که این عهد که مرا میکنی محکم نباشد الحمدلله زود کردم
اقتدار حالا بفضل خدا اگر توانستم خدمتی بکنم منتهای روسفیدی منست که کاری بی‌ضرر
دیوان گذرانده باشم و اگر خدا نخواسته از عهده بر نیامدم چون پولی نگرفته‌ام

اولاً در پیش شما شرمنده که ندارم شما حالا همین قدر بکشید که تا تمامی شبیه مقصرین تمام شود نه
ورشکسته در نظر روسها جلوه کنید جنگ راه بیفتد صلح بهم بخورد همین که این کار را
بفضل خدا کردید خاطر جمع دارید که از بطالع شاهنشاهی در اینجا و لطف پور(؟)
آنچه از پیشم برود دریغ نکنم و بجان میکوشم که ان‌شاءالله تعالی خدمات مقرره بی‌پول
و بی‌ضرر انجام‌پذیر شود و اگر خدا نخواسته انجام نگرفت و مأیوس شدیم که بی‌پول
نمیگذرد استعفا میکنم بکنار میروم زیر بار گرفتن و دادن پول نمیروم بسم است
از سکه و اعتبار افتادم تمام شدم آدم قحط نیست که دخیل این کار شود بخدا که
از همه چیز گذشتن کناره رفتن گوشه‌نشینی کردن را هزار مرتبه بهتر از آن میدانم که
این طور رفتارهای امین‌الدوله بشود حجت نوزده هزار تومان که نزد او است از بابت
پول قلمرو و بابان است قلمرو را خود میدانند چه کرد که نه پول باقی است نه بما رسید
نه نفعی بشاه رسید نه چیزی به نیرالدوله بابان را هم در کار است مراوده با وزیر
بغداد میکند از روزی که سید میرزاجان را به بغداد فرستاد نمیدانم چه نوید داد
که فوراً وزیر قشون بسر زهاب فرستاد و کورک سلیمان بیک برادر محمود پاشا
داد فساد در میانه هر برادر کرد و ولایت بر هم خورد حالا باید ما مبلغها خرج قشون‌کشی
کنیم تا پول ما را در بگیریم و جنگ و معرکه‌ها با وزیر کنیم تا زهاب و بابان ...

امن کنیم یقین است تا وزیر از در خانه شاهنشاهی اطمینان دارد ممکن نیست که با ما درست
برآید و بخوشی پا براه بگذارد حاصل امانت همین شد که بالفعل
در عین اقتدار دولت شاهنشاه و اضمحلال دولت عثمانی مملکت شهر
زور و کوی و زهاب از دست بود یا درین بین که مسلمانان عثمانلو با این دولت
دوست شدند و پایمال دشمن اسلام شده اند با وزیر بجنگیم که در حقیقت آرزوی کافرها
برآمده باشد و معین شکست اسلام شده باشیم گاه باشد که روس و عثمانلو صلح کنند
امین الدوله بایست فکر جواب گله سلطان محمود را بکند بعد از آن دست باین مفسده
در میانه ما و وزیر بغداد بزند نه اینکه محض خاطر ما باین طور مفاسد در دولت
و مملکت شاهنشاهی راضی شود بابان و زهاب همدان و کرمانشاه نیست که اگر
از دست ما برود باز در دست نوکر دیگر از شاه باشد وزیر بغداد هم میرزا تقی
که اگر او سوء ذریعه به دست پاشاها کرده باز خواهید دید که هرگاه شهرزور
و زهاب بتصرف وزیر در آید و تسلط بهم رساند چه مرارتها در سرحد کرمانشاهان
و کردستان بامنای دولت قاهره عاید خواهد شد تا حال طوری راه میبردیم
که وزیر آرام داشت سلطان محمود سخن نداشت جنگ و دعوا نه حاجت نمی‌شد حکم
محمود پاشا را هم که ور میکردیم حکماً حتماً پیش والی میفرستادیم که با او بسازد

در باب ملاقات السلطنه
به میرزا جعفر میرزا

نگاه میرزا والی باستانه همایون نشود حالا امین الدوله همه را برهم زده چنان دانسته
که به جا میکنند آقا [illegible] درب کس را که صورت راه زده قصه صورت کرده
را قهر زده [illegible] برادرم که میرزا موسی خان نوشته بود دیدم اگر دیگر
پوشیده نماند بر شما معلوم است من اصرار داشتم در اینکه از دوره اینهمه تکثیر برد
و کارهای دولت قاهره را در دولت روس گفتگو کنند بود اول سخن در بعضه الدوله
و وزیر خارجه بود تا آخر محمد خان در وقایع [illegible] رسیده شما با خبر شد از نه همایون آمده به
و اصرار نموده بود از نوکرهای اینجا بود نشنیده و قد ما منظور است خود منظور
نوه من باکفتم که خلاف این خدمت و مقصود ورود اول اینکه انجام این خدمات
با خرج ممکن نیست از اسم من در باب تعلیق گرفتن میرزا با نهایت خواهد افتاد و اینکه
هر که مقصدی این خدمات نمود مجالی باید [illegible] یک طور آمیز شده است و صحبا کند
احتیاط دارم که باین جهت العیاذ بالله مورد تهمت شوم و راه سخن است مدگو ان
بیشه شما تعهدات کرده خاطر جمعیها داده که هیچیک از این امور متحقق نخواهد شد
من گفتم بهتر از همه آن است که اگر خرج در راه خدمت دولت قاهره از این جهت
برداشتم هم باز که زمزمه این خدمت به انتها رسد خدا نخواسته به تأخیر اول بار
و به روزی آخر کار هر دو جا من کرده شما باز تعجیلات کرده و تعهدات نموده

که امین الدوله پنجهزار تومان باین کشمکش و تفضیح برآید و پیشکش کند همان
بهتر که شما پنجاه هزار تومان را با سخن و بدون قبض و قال پیشکش نمائید دو جا ابرا دری
رفع تفضیح مرا زیاده در بند باشید از اینکه دینار کوچک خرج بمن برسد همان جایزه
قبله عالم و عالمیان روحی فداه بر من است خدا از من نگیرد که از پول است به
از مال است و برتر از تمام ملک عقبی و دنیا است آرزوی من که در آن درگاه است آنچه
بجا بماند همه چیز برای من بهم میرسد و تا حال بهر کاری دست زده ام همینکه اگر
نظر توجه شاهنشاه با من بوده هرگز در میان کار درمانده ام باز هم همان نظر توجه را هم
و استدعای التفات باطن و رضای خاطر همایون را دارم تو بنده که چو که لان از نظر کج دو
و خواهم خود روش بنده پروری دانند برادر با جان برابر مهربان قدری تحول
که از بابت پنجاه هزار تومان مطلوب میرزا موسی خان اتفاق شده بود حالیا آن
را فرستاده ایم و از او بگیرد با خود بیاورد که آن کار شکستگان شما کنند و از شما برادری
توقع دارم و عوض این مطلب را طوری در خاکپای همایون گفته و به لطف انجام آن
از جان و مال است الله تعالی در خاکپای همایون بتحقیق معلوم شود و عرض کردنها
تفاوت دارد و این مطلب را هر گاه آدم با غرض عرض کند میتواند العیاذ بالله
طوری شود که دنیا و آخرت من بهم ضایع شود و هر گاه دلسوزی و راستی عرض نمود

مربوطه ملاقات السلطنه
به جعفر میرزا

حالا الحمد لله نتیجه جو فعالی من و تعهدات شما خوب ظاهر شد خجالت نکشم و شما زیاده
از این بنویسم لازم هم نیست چه بنویسم چرا که شما از کمادرش آنجا بهتر از من خبر دارید
اگر انصاف بدهید همان استخفار خودتان کافی است و اگر نمیدهید زحمت نوشتن
بمن و زحمت خواندن بشما خواهد ماند و بس باری حالا که من خود میرزا جعفر دیگر را
بولایت خوب فرستادم و با عقلا سخن شما چیزی این کار شده ام اگر خوب نخلد باید
پشیمانی روی بدارد ولا که آب تفضیح و رسوائی ما بجای گردن را زیاده
ازین ندارم پنجاه هزار تومان میرزائی آورده خرج از اتمام وکال بس است آنچه آنرا
بعد از قضیه گریبایدوف و قبل از رسیدن این تنخواه بحکم اضطرار خرج کرده بودیم
و یک فرد شما داده ام بعد از آن اسم خود میرزا جعفر را فرستادم معلوم است
که مفت و بی خرج نمیشود خاطر جمع دارید که از این پنجاه هزار تومان یک قرش خرج نمیشود
نکرده ام و یک دینار بطلا نمی دهم که دیوان لشکر نیامده نه این که در آن برود علاوه بر آن
پنجاه هزار تومان هم دینار بی خواسته شما بمن حضرت شاهنشاه محول فرموده تمام آن را
انجام است در سه ماه زحمت آمده و رفت اخبار کشیده اید رحم لازم است
و آنچه مقدور هم باشد بیگمان و دل در انجام آن هست بکوشم و تفصیل خدا
بکوشم و خود را آلوده بجای گرفتن نمی‌کنم و طاعت من مقبول نیست چه لازم

یقین است که بر اعتماد خاطر همایون ان شاء الله تعالی خواهد افزود و بین جهت است که رحمت این عاشق

مخصوص اشتباه بنده هم در هرگاه این پول بی‌خود رحمت و انعام فرمودند بودند بنده رضایی داشت که

که بدگمان راه سخن و کنسند و کمتر اینها وضعی از رحمت احسان محجوب بودند که روسیاه گناهکار

دو عالم نبودم لکن چون وجهی است که برای انجام مهمی داده شده هرگاه عرض نموده حالا

دو خواهد حاضر و نامحرمان که راه سخن بسته شده کرده خواهد بود و این تفضلات الهی

دو چیز است بیخ خروج سخولا آنچه منظور نظر مبارک شاهنشاهی است ان شاء الله تعالی بعمل آید

اگر نه انچه خواسته بود بیش رفت و وجهی هم در شد بحمد الله راه عوض بسته خیر و بنده

حاجز محتاج راهم وقت راه سؤال بحضرت ولی الجلال باز است و قرار داد خواراقان بگت

هیچ خواهد را در نظم کلفوده فرمان همایون نبوده من نوشته تو بنده که چو که دادن

قبر طرز دیکر دو خواهد خود در وقت بنده پروری داند مضمون این بیت

و مکنون این نصیحت کوکانه مادام بجانب از نظر بنده و کمال اعتقاد و وثوق

به بنده پروری خواهد خسروان دارم برادر من تا مرحوم معتمد الدوله در حیات بود

او دیگری بود هر کار داشتم با او می‌نوشتم بعد از او هم تا اینجا بوده ام خود شاهد

وضع ام شاه است تا اینجا بوده هر کاری داشتم شاه او که اشتم بخط خود می‌نوشتم

و جوابها نیامی آید اگر خود هم چیزی نوشته باشم هم بعد ابد شاهد است و بد اطلاع

در اطراف وارسی الله به تحقیق می‌نماید

[illegible]

شاهنوده و [illegible] بعد از رفتن شاه هم نشود و کیل برای من مشخص نشده بود

شاه حوض کردم در هر کس مرضی خاطر همایون باشد مشخص فرمایند و اگر مطلبی در غیبت

شاه اتفاق افتاده بخود تان نوشته ام اگر میرزا موسی خان و میرزا نبی هم نوشته باشم

هر یکجا نوشته ام که آنها بگویند نه اینکه بخودشان فی نفسه رجوع کرده باشم مگر چند

کاغذ حضرت ظل السلطان حسب الامر شاهنشاهی نوشته بود به حواله بخود شما نوشتم

در این صورت نمیدانم به وقت من از امین الدوله خواهش کردم ... برای ایشان

شاه بگیرد و دیگر بیجهار لا لان رشوه و گفتم چرا از روز که صفی خان الکاتب روز

در مراجعت از اینجا دار و دیگر روانه شد یعنی کمتر با طرام می آید با امین الدوله

کاغذ نوشته باشم به جای دیگر خواهش و توقع از او کنم و آنگاه رشوه بدهم حرفها که

که در جواب کاغذ ظل السلطان هزار سکه بچه پرده از امین الدوله کرده بود

واله هرگز نرسیده و از هیچ جا معلوم نشده رابطه با او ندارم به طور شد که

فوراً رابطه بهم رسانده و رشوه گفتم بله امین حرف امین الدوله بعد از ورود دارالخلافه

نا بعد باید و بس واز بعضی تعهدات کرده بود و شاه خود مختصر نوشته بود چون

میرزا موسی خان در شمیران بود تفصیل آن را میرزا مهدی نوشته بود دیده و جوابی

و حرف نوشتم و چند مجرد رضا آدم خود تان آورده با بعضی نوشتجات ایشان

بدیدن من که نوشتم بیجهار تومان رشوه بدهید و به وقت هیچ چیز نمی‌ماند بنده است

و جواب بیش از نوشته باشم امر از شاهنشاهی روحی فداه است پولی از بابت انجام مهمی

رحمت فرموده اگر بیجهار تومان کم بدهد یا هیچ نداده که صحیح نوشته باشد اما

التماس من آن است و امور دست نوشته‌ام و حرف بد کور را در باب عرض نقص ندارند

اگر امین الدوله بگوید میرزا مهدی همچو حرفی گفته اند اقرار میرزا مهدی در حضور

ظل السلطان بمراجعه امین الدوله انکار کرده و در حضور شما اقرار کرده نانیا انجا

میرزا موسی خان به اختیار میرزا مهدی بود و حرف نزده بعد او یکان عزیز شاه

اگر ثابت شد که او خود سرچنین غلط کرده از سیاست او گذشت نمیکنم هم چنین

او هر دو همه را باید کشت و همه را از خود راضی ساخت اما از امین الدوله

خوب نبود که از یکطرف در ازای بعضی مراتب حرفی در کاغذ ظل السلطان نوشته

بودم این طور نوشتن خیال کند و خواسته باشد که العیاذ بالله تعالی مرا

در حضرت همایون متهم نماید قبله عالم و عالمیان روحی فداه مختار است حرام

باشد و لو زانه پایمال هر کسان و غضب و قهر فرماید لکن امین الدوله با آن

اسم آن عرضه را ندارد و حرف رشوه باو بدهم راه دیگر برای اظهار تشخص

خود فکر کند بهتر است من تفصیل را از تصدق فرق شاهنشاه اگر نه میتوانم با دل

[illegible]

یکم اگر ثابت روسها اینجا یا قبلی نیست را بهتر از پیروزی که رشوه دادن

میدان بوده بنده هم رشوه بدهم بگیرم [illegible] امین الدوله اگر بسکس میدهد

از آن جمله به اینکه از آل شاه و باسم

ایرادها که بعضا نو کرده شده

وزیر بغداد در وقت روس با آذربایجان مشغول شده کم فرصتی کرده عهد دولت

خود را شکست با عجایب در بغداد و برده بدسلوکی کرد و بولها کرف شکنجه و

عذاب نمود بردار عجم متوقف شده بالاتر از اینها همه این بود قشون بولایت

سردشت که جزو مملکت آذربایجان است تعلق کرد خواست تصرف نماید

از آن بالاتر اینکه نعش بدختر شاهنشاه ایران که زیارت رفته بود بر خلاف عهد

نامه‌ها بعضی استخفاف و بجسارتی کرد نگاه داشت میخواست مال او را ضبط

کننده خبر مصالحه روس و ایران رسید با وصف

این مراتب دولت ایران بهیچوجه در مقام تدارک نیامد این جهته دولت در

کشکش جنگ روس بود و هرچه ایرانیان میکردند نوعی از کم فرصتی محسوب می‌شد

وزیر بغداد چون هیچ تدارکی از دولت ایران ندید جرئت بهم

رساند بعد از مصالحه روس و ایران و در گرفتاری جنگ روس و عثمانلو

بر خلاف عهد و شرط متعرض زیارتگاه‌های با حرمت اهل ایران شد و

در عقب و جمعی را با سپاه که معتمد امام است و باعث شورش کلی علی ایرانست
کرده باز شاهنشاه ایران از روی کمال دوستی دولت و تلافی کنند و این امر عظیم را
متحمل شده که دوستی ایران نبود   همه این رفتارهای وزیر بغداد را دولت
ایران مکرر بتوسط سرعسکرهای جانب شرق و وکیلهای ایران که در ارزنة الروم
و اسلامبول بوده‌اند بدولت عثمانی اظهار نموده جواب نرسید بتغافل و اهمال
گذرانده‌اند   ایلچی هم از این دولت بآن دولت فرستادند بی فایده
شد بلکه مجدداً در هذه السنه ۱۲۳۵ وزیر بغداد محمد پاشای بابان را
با قشون و استعداد فرستاد که [illegible] و داود پاشا تسخیر و [illegible]
تابعه کرمانشاهان رساند مستحفظین آنجا مطلع شده او را [illegible] کردند
و با اینکه قشونهای ایران در آن حوالی مأمور نشده بودند در مقام تلافی برآیند
وزیر بغداد بر خلاف قید عهدنامه [illegible]
از کرمانشاهان و کردستان را متصاحب کرده [illegible] الی آن زمان
آنها در سرحدات می‌شود که از این طرف بهیچوجه تلافی نشده و بدولت
عثمانی مکرر اظهار شده جواب نیامده
پاشای و آن هم بعد از انقلاب آذربایجان کم فرصتی کرده در عیان کمال و سستی

العهده

۱۲۳۵

و معاهده که دولت ایران با دولت عثمانیه داشت هر چه از او برآید در تحت
و تأخیر [illegible] مضایقه کرد و بعد از مصالحه روس و ایران
باز اموال بسیار از قراباغ و گرجستان ایران [illegible] بغارت [illegible]
زار استانبول این بود که چند بلوک خود را در اوقات انقلاب تصرف نموده بعد
از آنکه عساکر روسیه آنها را بتصرف دولت ایران دادند عساکر
عثمانیه از بلوکات متصرفه خود بیرون رفته عهدنامه [illegible] خود را مسترد
و چند بار از جانب ولیعهد ایران بسرعسکرهای شرق و پاشاهای [illegible]
اظهار کرده و بواسطه بدولت عثمانیه معلوم نمود معهذا چاره نشده و باز
دولت ایران بملاحظه اینکه مبادا خللی بر کمال دوستی شود تا امروز بهیچوجه
در صدد تلافی برنیامده است و حق خود را نگرفته با اینکه کمال حقانیت
دارد   [illegible] که برای [illegible] با قلمرو
و ارسال شده بود در خوشترین اوقات رسید کیفیت مقابله عساکر [illegible]
با سپاه سرعسکر دولت عثمانیه و [illegible] و فتوحاتی که از بدایت این مقابله
تا هنگام ورود در ارزنة الروم برای آن جناب و سپاه [illegible] حاصل شده بود
آگاه شدیم   نوشته بودید [illegible] در اعلام این فتوحات [illegible]

رقیمه نایب السلطنه بپسکویچ

در شادکامی با شریک بشنید جواب اینست که اولاً خوشوقت از این مطلب
شدیم که آنجناب طالب آن است که ما را خوشوقت و شادکام سازد و ثانیاً
نظر بطور [illegible] و یگانگی [illegible] معلوم است که در یک درجه شادی و غم
شریک و سهیم خواهیم بود ثالثاً [illegible] محبت پناه صداقت آگاه جنرال
[illegible] که ما [illegible] تقصیر او [illegible] و احوال خود
برداریم دیگر فصلی نوشته بودید از مراتب محبت خود در فرستادن ۱۹ [illegible]
[illegible] از اینجا فرستاده شده بود جواب
این است که ما از تحفهای آنجناب همیشه خورسند بوده‌ایم و حالا که این نوع
محبت را بر تحفهای سابقه افزوده‌اید ما نیز خورسندی بسیار بر خورسندیهای سابق
افزوده‌ایم و امیدست که بفضل خدا در زیر سایه دولت دو پادشاه قوی شوکت
همیشه مدار امور ما و آنجناب بر این باشد که در [illegible] بکوشیم و بر
محبت و جانب‌داری بیفزائیم   دیگر بعد از ورود آنجناب بارزنة الروم [illegible]
[illegible] مملکت ایران رسید که در [illegible]
آنها را گرفته [illegible]
[illegible] تاراج و غارت

رفته‌اند

رفته باشند [illegible] این [illegible] مخصوص
[illegible] دولت [illegible] قرار [illegible] مکافات این کردار [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] که هرگاه [illegible]
آورده اموال منهوبه را [illegible] استرداد
[illegible] انجام این امر را بعهده [illegible]
[illegible]
[illegible] ایلات وان نیز در این انقلابات بسیاری از [illegible]
[illegible] را بغارت برده‌اند [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible]
منظور نظر [illegible] با دولت دایم القرار ایران [illegible]
چون از این [illegible] دولت [illegible] بعد از
قصه [illegible] این [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بحضرت [illegible] شاهنشاه اعظم [illegible] ملکه و سلطانه

[illegible]

۲ و در پای تخت ۷

دیگر تنبیه مفسدین است و به جهت دولت رفتاری و ناسزاوار از آن جملگی نسبت
نسبت به ایلچی مختار آن دولت نموده‌اند و در صورتی که اطلاع حاصل شد برای ملک
آرای شاهنشاهی معلوم خواهد بود و انجام این خواهش برای صلح دو دولت چاره
درست است و دفع آن به واسطه جهات کاملتر و آسایش مایه رعایا و برایا خواهد شد
این اصلاً می‌شد کمال تشکر که از این از مراحم شاهانه داریم و خواهش اولین
را در کمال اعزاز و احترام بجا آورده‌اند ولیکن خواهش آخرین با انجام
نرسد کار با تمام نخواهد رسید و دوستی و موافقت و تقویت هم محکم خواهد
اند می‌گشتن قریب چهل روز است با خط که را به خبره تادیب مفسدین از دربار
معدلت مدار برسد در تبریز معطل مانده چون بیش صبوری از حد
گذشت به مقتضای مأموریت خود جسارت ورزیده عرضه داشت می‌نمایم که
اگر رای ملک آرای شاهنشاهی بر انجام این خواهش حقانه قرار یافته باشد
حقیقت از آن معلوم فرمایند تا به انجام جواب دولت خود در آید طوری بنویسم
و در صورتیکه به مأموریت مأمور شده و جواب مرجع فرستاده منسوب به تقصیر نگردم
دیگر امر امر اشرف همایون شاهنشاهی است امر الله شرف الله قدر سر آقطاع
باید از شان فضل شاهنشاه قدیم احوال پرسی از من ه

چون خبر ... را اعراج
کرده این کاغذ ... شد

تأ

که تازه به این ولایت آمده باشد سبقت در سلسله نگاری فرموده باشید
لکن چون کار دولت در میان است و مهم خطیر در پیش داریم لهذا در سند
سبقت می‌کنم و خبر داری می‌سازم که قتل ایلچی مختار روس در پای تخت
دولت قاهره ایران امری سهل و آسان نبود آنچه وقت تحقیق شده است
که چه قدر جانب دوستی دولت قاهره ایران منظور شده که گذرانده‌اند اجرا
با انجام دو خواهش جزئی قرار داده‌اند و نامه فرستاده اعلیحضرت امپراطور
اعظم با ایشان نیک و مهربانی بعد از شنیدن قضیه ناگواری چنان بر ذات
ولیعهد دولت ایران رسیده است با وجهایی مطلب هرگاه یکی از این دو
تکلیف قبول نیابد بر خاک ریخته است که مایه رنجش دولت روس خواهد شد
و انقلاب بهتر بوده است که حاصل این رنجش چه خواهد بود اعلیحضرت امپراطور
کمال یگانگی با اعلیحضرت شاهنشاه افخم منظور فرمود که انتقام قاتلین ایلچی مختار
خود را به اقتضای عدالت شاهی محول داشت در حقیقت فرق و انعقاد
ما بین نوکر و رعیت دولت نگذاشت هرگاه معهذا باز از این طرف
در ظهور این عدالت و انتقام مضایقه کنند معلوم است که هر چه از آن رو
در یکجا کی که شنید از این دولت در یکجا خواهند کشید و هر چه با

که ایلچی ۷

در استحکام دوستی جهد کنیم شماها در اثار دشمنانه جهد بلیغ نمایید تا خبر
گذراندن این کار را اصلاح دولت خود نمایید و حال آنکه
فردی بالاتر از این نیست در نزد دولت که صدق و کذب
این قول بر شما معلوم گشته و شنیده ام تا چهل روز در تبریز
صبر و تأمل نمودم که خبر انجام عدالت و انتقام برسد و واسطه من
که خیرخواه هر دو دولت هستم این کار دشوار به آسانی بگذرد
و حالا دیگر مجال صبر نمانده است زیاده از این هرگاه به تعطیل بگذرانم
در دولت خود مؤاخذ خواهم شد عریضه خالصانه به آستانه همایون ارسال
فرستادم و از شما خواهش دارم که اگر این کار را انجام می‌دهید و نتیجه
که منافع آن در تحصیل رضامندی اعلیحضرت امپراطور اعظم بود
بسیار است حضور شما در صورتیکه تا ذات خسرو میرزا در آنجا است
این خبر برسد و هر گاه تعجیل نمی‌آرند و دلی کنند اندوه بسیار کرد
زودی زود و دوستدار را اطلاع سازند تا دولت خود را
آگاه کنم و زیاده بر این تأخیر و تعطیل نگذرانم
اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار و حی و توانا چون بی مثال

۲ مقصر ۷

... ...
... ...

دهانه

دهانه مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر بر
ظالم پادشاه هر نیک و بد را اندازه و مقدار داده به حکمت بالغه خود
بدکار را از جزو عذاب کند و نیکوکار را از اجر و ثواب بخشد و درود
نامعدود بر روان پیغمبر آن است کار و پیشوایان فرخنده کردار و بعد
برای حقایق نمای باد شاه و دیگاه انصاف کیش عدالت آثار نیش
نامدار باز سپرد فرمان شهریار بحر و بر را از ممالک روسیه و متصرفات
که در لشکرش به جا و خطر است در آیش با فتح و ظفر مخصوص و منشور کار
که ایلچی از دولت به قضای حوادث دهر دغو عای کسان او با جهال
شهر آشنایی رسید که تدبیر و تدارک شان بر دفعه کارگذاران
این دولت و دفعی واجب و لازم افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی
و پاس تولت احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را
به پای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد حقیقت ناگاهی این حادثه
و ناآگاهی امنای این دولت را در طومار صادقانه مرقوم و معلوم
داشتیم و تا با نظر یگانگی و اتفاق که ما بین این دو حضرت
آسمان رفعت است انتقام ایلچی مزبور را از دولت سلطنت خود خواست

۲ و اولاد گهر مخبسته اختر امپراطور ۷

۲ را در پای تخت این دولت ۷

۲ یگانگی ۷

دانسته هر که را از اهالی و سکنه دار الخلافه تهران که در این کار زشت و کردار
ناهنجار اندک تقصیری و تقلبی ثابت داشت به اندازه استحقاق مورد سیاست و حد و
اخراج بلد نمایند حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز به همان جرم که چرا در خبر دار
و قبل از وقوع این حادثه ضابطه شهر و محله را محکم نداشته اند عزل و تنبیه و ترجمان کردیم
علاوه بر اینها همه با داشتن منزلت که نسبت به جناب میرزا مسیح دارد آمد به مرتبه جهادی
در دین اسلام و اقتضای وقت است که از مرد جواهر حرام [illegible] و داشتند بواسطه جهادی
که مردم شهر هنگام هجوم خانه ایلچی در دایره او کرده بودند کدخدا و غلامی را
نظر به کار [illegible] نشسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول
نیفتاد پس چون اعلام این گذارش ها را در [illegible] لازم بود تحریر این نامه
دوستی علامه رد [illegible] اعلام و فاضل [illegible] تحریر شود به سرفرازی عباس میرزا محول
داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دم بدم مراتب این وداد و [illegible] ابدیت بنیاد
در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته بنیاد رسل و رسائل تاکید
و استحکام گردد والعاقبة بالخیر تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵
[illegible] کتاب [illegible] که مرتبه اولین که از اعلیحضرت فلک
بسطت امپراطور اعظم اکرم مطالعه [illegible] لازم است [illegible] نظر اقبال تحفه [illegible]

عالیجناب میرزا مسیح مجتهد

ما نایب السلطنه [illegible]

ادام

که داریم از این نوع مرحمت و عنایت امپراطوری نسبت به خانه خود ... یقیناً
[illegible] خود را در ضمن این نامه اظهار نمائیم همچنانکه [illegible] خود را در باب دوستی
دیگر اظهار نمائیم اول عنایتهائی که از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم اکرم در دار السلطنه
[illegible] و [illegible] نسبت به فرزند گرامی ما خسرو میرزا فرموده
در برابر [illegible] بجهات کامله آن [illegible] فرموده دیدیم توجه و التفات که
اعلیحضرت شاهنشاه دارا جاه ممالک ایران در خصوص [illegible] کردار مجتهد [illegible]
[illegible] منظور فرموده که هیچ نوع شکایت مابین دولتین [illegible]
دولت قاهره ایران منظور [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] حاصل گردید [illegible] ضایع نشد [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] در باب [illegible] سابق میرزا [illegible] بانجام رسیده
[illegible] امید واریم که روز بروز در تزاید [illegible]
جز شوقی باد [illegible] والعاقبة بالعافیه عالیجاه مقرب الخاقان محمد خان امیر
نظام [illegible] که امر سرحد [illegible] که مجال شبهه در آن نیست
[illegible] جانبین [illegible] از طرف [illegible]
عظیم در میان است و از طرف ایروان [illegible] واقع [illegible]

[illegible]

اما از سمت طالش و مغان سرحد طرفین [illegible] خطوط مفروضه است که در باب [illegible]
[illegible] و هر کدام هیچ وجه تعلق خارجی ندارد بعضی جاها هم که رودها [illegible]
[illegible] متحصن شده اگر چه موجب رفع شبهات [illegible] اما مایه رفع اختلافات [illegible]
در این سرحد [illegible] وجه [illegible] که هر کدام واحد [illegible]
[illegible] ما [illegible] و [illegible] اضطراب [illegible]
و صحرای مغان [illegible] ترکمان [illegible] متعلق به کار دولت بهیه روسیه است [illegible]
[illegible] قابل [illegible] که باعث نقض [illegible] و اقرار از [illegible]
در جاهای [illegible] نقض اقرار [illegible] سرحد داری [illegible] واقع میکند که بعضی اوقات
در کار [illegible] مایه [illegible] مجال [illegible] که در سرحد [illegible]
اولیای دولت قاهره ایران [illegible] که در وقت [illegible]
در باب طالش و مغان از جانب [illegible] و جنرال [illegible] ایام و امرا [illegible]
از جانب [illegible] بصیرت [illegible] قطعی امپراطور [illegible] گفته [illegible]
[illegible] که [illegible] در تعرف [illegible] علمی [illegible] در این باب [illegible] هم
معلوم است [illegible] رضای خاطر [illegible] ملک [illegible] سید [illegible]
رضی [illegible] که آن [illegible] را تعرف [illegible] این مجال [illegible] جمعی [illegible]

ما مزبور [illegible]

امپراطور

خاطر
امپراطور [illegible] خواهش حقانه شما را در باب این مطلب [illegible] خواهیم
جمع نمائیم که [illegible] حضور امپراطور را در [illegible] خواهیم کرد [illegible]
[illegible] لکن آن [illegible] حکم [illegible] فرموده [illegible]
محروم [illegible] خراکه [illegible] هر نوع مصلحت [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] و در این [illegible] جمیع الجهات [illegible]
[illegible] دولت بهیه امپراطور [illegible] که در دست [illegible] همه در معنی
خیال است که امپراطور اعظم [illegible] بیشتر [illegible] مقتدری آثار
این [illegible] در [illegible] امپراطور که [illegible] و حکومت
مملکت داری نگاه میداریم [illegible] اتفاق و اتحاد اعلیحضرت امپراطور [illegible] شاهنشاه
ایران که [illegible] راه [illegible]
ایشان را [illegible] دو [illegible] صلح [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] لطف [illegible] امپراطور اعظم [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] اگر [illegible] درگاه [illegible] ما [illegible]

نشر رود

و این صحرای پر مرغزار عساری از رجال دولت بهیه روسیه مشاهده شود شاه
نیست که العیاذ بالله از ما ارتکاب ... کلفی داشته باشند و برای تهدید این دولت
این دو محل ناقابل را از این طرف ارس از دست نمی‌دهند انگلیسی‌ها ابطلرا
حالی کنند که کار ما در سرحد این دولت از آن گذشته که محتاج این نوع تهدید
و تخویف باشیم بتاج و تخت شاهنشاه عالم پناه فلک بارگاه ممالک ایران و خاطر
قسم ... سابق امر دولت اتفاق نیفتاد مگر از الغبینه احتمالا که واسطه
بر باد رفتن ولایات از ما گمان در این مملکت حادث شد و وهم که رفع خیال ... شد
باز هیچ عمارت ... مگر غباری که بعد از فضل خدا امر ... دوستی ... اعلیحضرت
امپراطور اعظم حاصل نمودیم در این صورت چه جای شبهه و گمان در حق ... این دولت
از دولت ... الحمد لله ... ایم و قدر لطف امپراطور اعظم ... ترجمه نامه که اعلیحضرت
امپراطور روسیه باعلیحضرت ... شاهنشاهی ... اعلیحضرت ... قرار
برگزیده و اخبار ... رسول ... از خطوط ... ابدا ... تحیات
در ... معلوم ... در جواب نامه اعلیحضرت ...
نماده ... وصول ... ادای جواب ... ازدیاد ... خفا ... اعلیحضرت
... که ... میرزا ... مرحمت ... این سلسله ...

ما میدانیم که
امپراطور ... ممالک روسیه ...
اعلیحضرت

صحیح زده

منتفع
[illegible] ... اظهار ... که چقدر رضامندی دارم و تا چه قدر برای من خوش آیند
که نوازش ... را بجهت استحکام و مزید استیصال این دو دولت انتخاب کرده
در مدت قلیلی که نواب امیرزاده در ولایت روسیه توقف نموده نه تنها مهر و محبت را
شامل حال ... بلکه مهر و مودت ... جمیع اهالی ... باعث ... شد ... اعلیحضرت
امپراطور که نه نواده که روشنی ... احوال او ... مبارک باد
... که ... قابلیت خود را ... و از شان اعلیحضرت
... در عهده ... میدانم که نواب ... را در زیر حمایت
و شفقت مخصوص ... دوستی ... از استحکام ... الملل
... نوشته ... در ... سنه ۱۸۲۹ چهارم ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ثبت مراسلاتی که از دولت قاهره ایران به دولت روس نوشته میشد و کاغذهائی
که از دولت روس بطرف ... آمد

... اعلیحضرت ... نسبت ... درگاه ... جدید
... که از ... ایران ...
... اظهار ... که ... اگر چه ... ایران
... اینها ... این مملکت ... رسیده
... در ... و ...
کرده ... اظهار ... ایشان ... این ...
و وقوع این سانحه ... سوء ... میرزا ... هست

این ... مستعمل ...
... که ...

[illegible]

مسلمان بود بعد ... خود رجوع ... از قول او پاره استشهادات به شیخ الاسلام
میان مسلمانها ... شهرت کرد ... شد اما عمده اسباب
انقلاب ... این شد که دو نفر زن که چندین سال برای ... شیخ الاسلام
معقود بودند در خانه یکی از امرا بود با ایلچی ... کرده که ... متعلقه
به دولت روسیه است ایلچی دو زن ... دولت قاجار ... نموده
و خاطر جمع بودند که چون دخلی به ... دولت روس ندارد البته ...
رد خواهد کرد ایلچی ... در ... خانه ... میرزا یعقوب ... از
اتباع ایلچی بودند ... در شهر و بازار و میان مردم شایع شد
بسیار ... آمد ... آن دو زن را ... ایلچی ... بردند
... که ... برده ... اهل شهر ...
شد که آن دو زن را ... الله ... دار ... معمول ... بیگانه
برده اند ... ملک السلطان ...
رفتند ... وقت شام ... عرض نمود مقرر شد
که معتمد الدوله ایلچی ... میرزا ... منوچهر خان ...
نزد ایلچی ... در باب اینها ... صحبت ... شد معتمد الدوله

مهماندار را فرستاده بُرده منوچهر خان هم آدم فرستاد چون تا خبر در کار
زنها [illegible] رسید از اهل شهر چند نفر ناهموار فاش الچی شدند که سبب تغییر را
بفهمند [illegible] اتفاق چنین افتاد که فیما بین قراولان پادشاهی کسان الچی با آنها [illegible]
گذاشته و سه چهار نفر شهری تفنگ [illegible] همچنان [illegible] شد هجوم عام
در شهر و بازار اتفاق افتاد و غوغای [illegible] از دست حاکم و [illegible] که مهماندار
هر قدر [illegible] در آن غوغا جمعی از اهل شهر مجروح و [illegible] شده و چند نفر از ایشان
[illegible] شدند و الچی حیران شد و از هجوم عام از میان غوغا بیرون رفت
با [illegible] این قضیه با به روی داد [illegible] که خود را از غوغا خارج کرد
بحمدالله سالم ماند — حسب الامر در عهده امیر نظام است
و [illegible] از ورود [illegible] معلوم [illegible] در این باب چه [illegible] گفتگو
[illegible] فرمان [illegible] اسلحه [illegible] و روزنامه [illegible] را
هم [illegible] سطرات این صحیفه [illegible] حرف [illegible] که [illegible]
[illegible] این [illegible] که [illegible] در طهران [illegible]
[illegible] کرده [illegible] تصدیق [illegible] شاهنشاه [illegible] تقصیری دولت ایران
از [illegible] کاغذ ممهور [illegible] در دست داریم [illegible] نخجوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

تصدیق کرده [illegible] در باب [illegible] این قضیه الغافیه [illegible] پیش نهاد دولت ایران است
و [illegible] در کار [illegible] امیر نظام [illegible] بدستخط [illegible] باشد
بر حسب [illegible] ایلچی بزرگ [illegible] با نامه مودت [illegible] امپراطور
اعظم خواهد فرستاد و هرچه تا خیر در این کار شد باین سبب است که نایب السلطنه
خود [illegible] امپراطور رسید دولت روس [illegible] مطلع [illegible] و میرزا [illegible]
که بعد از این قضیه [illegible] در [illegible] که میرزا [illegible]
از جنرال [illegible] شنیده که [illegible] اذن [illegible]
خبر دولت [illegible] امروز معلوم [illegible] که اذن [illegible] احتیاط داریم که اگر
ایلچی را قبل از این خبر [illegible] اذن [illegible] که در صدد [illegible]
[illegible] رابطه این [illegible] تازه [illegible] رو [illegible]
نواب امیرزاده [illegible] میرزا [illegible] که در [illegible]
[illegible] جنرال [illegible] از کاغذهای [illegible] میرزا
[illegible] که [illegible] بالضروره [illegible]
از جمیع امیرزادگان [illegible] که [illegible]
اول آنکه [illegible] نایب السلطنه در مقام [illegible] جنرال

پیشنهاد [illegible]

[illegible] را در [illegible] بازیابی [illegible] نیستی [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] الحمدالله [illegible] دوستی این دو دولت
پایدار و ثابت [illegible] رجال [illegible] ملطبان [illegible]
نظام را در [illegible] نواب [illegible] میرزا [illegible] جنرال [illegible] در باب
رفع کدورت [illegible] این کار [illegible] این [illegible] کند [illegible]
خواهش [illegible] معلوم [illegible] تکلیف دولت ایران در این باب چه خواهد بود
[illegible] مودت [illegible] امپراطور [illegible] دولت روس
[illegible] ایلچی بزرگ دولت قاهره [illegible] خواهد [illegible]
امیر نظام [illegible] جنرال [illegible] معلوم [illegible]
اذن [illegible] دولتین [illegible] شده [illegible]
با وضع [illegible] دولت قاهره ایران ایلچی را [illegible] امپراطور اعظم [illegible]
اگر تکلیف در باب [illegible] باشد [illegible] دولت قاهره [illegible]
در [illegible] این [illegible] که [illegible]
که اگر [illegible] این قضیه [illegible] ایلچی [illegible] در صدد [illegible]
مطلع [illegible] تا [illegible] هزار [illegible] داده [illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

دولت ایران در [illegible] ندارد [illegible] دارد [illegible]
بگیرند [illegible] جنرال [illegible] جنرال قونسول [illegible] در اینجا قطع [illegible]
[illegible] هرگاه جنرال [illegible] مصلحت [illegible] ایلچی [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] در باب [illegible] دولت ایران [illegible] دولت [illegible] اگر [illegible]
اتفاق [illegible] جواب [illegible] در روس [illegible]
داریم اگر [illegible] رابطه [illegible] شرط [illegible]
دولت [illegible] که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] در [illegible] امیر نظام است
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] دولت [illegible] دوستی [illegible]
دشمنی روس را دیده اند [illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible]
دولت دیگر در صدد دشمنی [illegible] هرگاه از اطراف
[illegible] این قضیه [illegible] بطوری [illegible]

وممکن نباشد آنوقت بخشش دولت ایران نیست وفدای فضلای عالم عرف امورات
اهتمامی ما بلفظ در زبان مذاکره جنرال انشف بجوراب نیست ۱۶۸ آ
کارهای ما گذشته باشد راگذار درباب صد هزار تومان
وجه که از کرور راه خوی گذشت جنرال انشف حکم و خبط قوی
نگذارد ایلچی دولت انگلیس را بعد از مراسم مجلس دخواری دادن
ساختگی آنفار ثبت و محصول بجوی الخدمات حضرت شاهنشاه
داده باید داده اگر است گرور را داده صد هزار تومان بیش
جنرال انرسکوف هم بعد از آن نزد قوی نمایان بکلان لقدیق
گفته است که اگر جنرال انشف چنان شق نهد مراجعت بخواه سواد داده
الامعقد والمراتب چون ولیعهد دولت ایران ایلچی مرحوم
قراری داده چهار صد هزار تومان لفظ صد هزار تومان
بعد برسانند تا خوی را خالی کنند بلفظی درباب این چهار
هزار تومان که از کرور خوی سهو است سخن نیست واگر امپراطور گراز تبریز رفته باشد تا حال این
سخن نیست واگر امپراطور از تبریز رفته باشد تا حال این
شراه را داده بودیم حالا هم معالمه درمیان داریم مراد از همت

بقراباغ ونخجوان برسانیم باقی را هم انشاء الله تعالی تا دینار آخر بعد از ورود
امپراطور به تبریز برسانیم درباب این وجه که از کرور خوی مانده حرفی از آن سخن که جنرال
انشف با ایلچی انگلیس گفته بود نخواهیم زد خاصه نواب نایب السلطنه روحی فداه
با آنکه یکبار رخصت بملاقات اعلیحضرت امپراطور برود وجواب یأس
وحرمان شنید باز صلاح دولت شاهنشاه و مملکت ایران را در این میداند
که خود فی نفسه با اعلیحضرت امپراطور اعظم ملاقات نماید و نوعی این دو دولت را
بفضل خدا با یکدیگر متصل کند که من بعد از هیچ رهگذر رخنه وخلل درمیان
باقی نماند بر تمامی عالم هم از این طور احترام وملاقات معلوم گردد که این
دو دولت در حکم واحد و حتی در مملکتها ایران وروس هم این معنی مشهور است
وآن رنگ نقاری که در مدت محاربتها بدلهای عوام وخواص جا نشسته باید
این تدبیر بالمره شسته گردد پادشاه درباب ده کرور باقی ده کرور
که در عهدنامه مسطور است جنرال انشف خود انصاف خواهد داد که منظور این بود
که هنگام ملاقات ولیعهد ایران با امپراطور اعظم گذشت ملوکانه درین باب بشود
بعد که رفتن ولیعهد مصلحت نشد همچنین باقی ماند خواهش اولیای
دولت ایران از جنرال انشف که واسطه مصالحه بوده وخیرخواه دولت

جناب این است که چون وعده این شوال نزدیک شده و رفتن ولیعهد
بخدمت امپراطور اعظم تأخیر یافته نوعی نماید که فوق طاقت دولت
ایران نباشد سابقاً درباب جوانین آنطرف آب که اینجا هستند
ومعارف این طرف که بزیر حمایت آن دولت رفته اند دولت ایران
بسیار طالب و مایل است که هیچیک از دو طرف نزدیک بسرحد
نباشند و درباب دزد و دغلی که یک طرف خیانت میکنند
وفوراً بطرف دیگر میگذرند گذاشتن قراری میشد که هیچ طرف نگاه ندارد
همچنانکه ما با ایلچی مرحوم همین قرار را درمیان داشتیم امپراطور گذشته است
تا حال درباب فراری صالدات اگر حرفی بمیان آید جواب
این است که بعد از بیرون رفتن روس از خوی هر که ماند نگاه داریم
موافق عهدنامه است وقبل از این ما هیچکس را محرک نشده ایم و یکنفر نزد ما
خود نمانده احتمال دارد که اوقاتیکه ما به تبریز رسیدیم و روسیه هنوز
از ولایت آذربایجان بالتمام بیرون نرفته بودند ممکن نبود معابر
ومسالک را مضبوط نمائیم بعضی جسته و گریخته بکردستانات وسرحدات
رفته باشند ویقین داریم که قدر قابلی نیست مجملا ایلچی که اوقاتیکه اختیار معابر

در دست ما بود و اقتدار کامل در ولایات آذربایجان نداشته ایم
سختگیری درباب فراری صالدات بما ننمایند بعد از آنکه شقاقی
وقراچه داغ و مراغه بالمره از روس خالی شد و باجی را رسید هرچه
شده باشد برونق عهدنامه از عهده برمی آئیم انشاء الله تعالی
محب صادق الاخلاص با کمال ارادت واعزاز خاص توجه نگار
صحیفه اختصاص میگردد برای اثبات وارادت نواب والانسبت
بدولت روسیه چنانکه خودشان مکرر اظهار میفرمودند باید که تغییر اراده
اعلیحضرت شاهنشاهی داده اعلام جنگ بدولت عثمانی نکنند وداخل
سرحدات او گشته بر سر آن بروند من هم از طرف خود وعده اعانت
به تفنگ و توپ ثنا میدهم در چنین عزیمت وتسخیر مملکت با لشکر خود
نیز امداد ثنا خواهم نمود و با این وسیله علانیه ثابت خواهد گشت که صدور
این وقایع بدون حکم نواب والا وشاه اعظم است واین اراده برای
منتج نفعهای بیشمار خواهد بود اعلام فرمایند که بچه قرارداد و شکایات
این اراده را خواهید کرد زیرا که این وسیله اصح و دلیل صریح خواهد بود
برای اینکه نواب والا حسن ارادت واختصاص نسبت بحضرت

با شوکت امپراطوری دانند و میخواهند که نه تنها علاقه مدار ملکیه بلکه دوستی و اتحاد را
درمیان این دو دولت استقرار دهند باقی در مقام ارادت و خیرخواهی
آماده هستیم فرمانفرمای گراف پاسکویچ ایروانی ۲۰ شهر شوال ۱۲۴۴ در تفلیس
محب صادق الاخلاص با کمال ارادت و اعزاز
خاص توجه نگار صحیفه اختصاص میگردد نواب الاد مخلص را می شناسند
و مطمئن میتوانند شد که هیچکس بهتر و دل صاف تر از مخلص صلاح ملک ایران
نخواهد کرد نواب والا خاطر مبارک را از اکه درد هوارقان با وجود
تمهیداتی که بمخالفت نواب والا در دربار شاهی که معمول میداشتند
مخلص بغیر از نواب والا نخواسته است که با دیگران مکالمه و سرکاری داشته باشد
زیرا که در ایران شخصی که سرکاری با و توان داشت بالانفراد نواب والا را
میدانند و تنها شما و منبع هر دولت را سیدانید و حسب الخواهش نواب والا
که بعد یوزباشی المهارفه برده بودند ایشیک آقاسی خود سلو کنیاز کودا
شوف را با رفقت میرزا کیوان قراغلانوف روانه حضور داشت
و نواب والا با کمال صراحت و شاکله دل با ایشان گفتگو و مکالمه
میتوانند کرد در باب واقعه که در طهران روی داده است و هم در خصوص

در اسطه دیگر از مصحوب کنیاز کودا شوف با پاسکویچ نوشتم

با این همه ساختن اعلیحضرت شاه اعظم والد اکرم خود سلو برد و دوستان فرزند
کامکار نواب والا سو بدربار شوکت مدار اعلیحضرت امپراطور اکرم
برای معذرت و عفوخواستن در باب واقعه که اتفاق افتاده است
تحمل و صبر امپراطور روسیه را حمل بوجه دیگر نباید کرد در مروت او
بیحد است ولیکن در اثنای این اوضاع نقض حقوق جهان کار بزرگ است
که اگر عجالةً و علناً قدرجات باو سلو رفع نکنند بلاهای عظمی با ایران میتواند رسید
و اگر امری از پادشاه ما بشود ما در آذربایجان بلکه در اطراف گیلان گاه
خواهیم بود و احتمال میرود که یکسال نگذشته سلسله قاجاریه منقطع گردد
بوعدهای انگلیسیها و اطمینان دادن عثمانیان اعتماد نکنید خود سلطان روم در کار
سرگردانی است و کشتیهای ما بجلب ذخیره و آذوقه ایشان مانع اند
و خود فرانسها و انگلیسها نمیتوانند که کشتیهای ما را ازان منع کنند
و دریای پاکو ما نه حال در اطراف بوغاز میباشد و آدرنا پول در اضطراب
و اشطراب است که زود ویران خواهد شد امر پادشاه اعظم را در همه جا بجان
تقدیم میدهند و این تقدیم را شکر میکنند که دلیری و شجاعت ایشان
بهمه اروپا معلوم است و مکرر مراتب نیکخواهی و صلاح اندیشی خود را

نواب والا اظهار میکند که دولت روسیه را مجبور سازند که در مقابل
ایران اسلحه جنگ بردارد و سخنهای مخلص را که در جنگ گذشته
نواب والا میگفت فراموش نفرمایند که دولت روسیه بدولت عثمانی
هر آنچه را که میخواهند میتوانند کرد زیرا که بودن دولت مذکور برای اعتدال
مصالح ملکیه دول اروپا لازم است و ایران محض برای منافع تجارت
کمپانی هند ضرور است و مملکت ایران در دست هر کس که باشد
برای اروپا مساوی است نواب والا باید که شاه اعظم را مایل
بران سازد که یکی از فرزندان نواب والا را با مکتوب عذرخواهی برای
رفتن بحضور امپراطور اعظم ارسال فرماید و مخلص بذمه خود میگیرد که رخصت
رفتن او را بدار السلطنه پطربورغ از طرف پادشاه خود حاصل کند
و این ذریعه وضوحاً ثابت میکند که مخلص دوست قلبی و حقیقی نواب والا
میباشد و بالکلیه متمنی است که نواب والا با دولت روسیه در علاقه
مصافات دایم بوده و ارث تخت والد نامدار خود با شکوه شوند
کامکار شاه هر قدر زود تر باشد بهتر خواهد بود کار لازم اهم اینست
و برای تجسس و تنبیه قاتلان ایلچی بغداد و وعده که لازمست داده می شود

جواب و سؤال روسیه

اگر چنانچه مکتوب شاه هنوز حضرت شاهزاده که معین شده است همان ساعت
میتواند روانه شود و مکتوب شاه متعاقب او میرسد باقی کمال ارادت
و اخلاص در مقام حسن خیرخواهی اعزاز خاص آماده میباشم فرمانفرمای گراف
پاسکویچ ایروانی ۲۰ شهر شوال سنه ۱۲۴۴ در تفلیس
در میان مکالمه با جناب نواب نواب والا اظهار فرموده است که شاهزاده کمال
علی الخصوص حسنعلی میرزا اعلیحضرت شاه را اطمینان میدهد که امپراطور روسیه
هر وقت فرصت بیابد انتقام قتل ایلچی خود را خواهد کشید از قرار
تقریر شما شاهزاده کمال هم گذشته اند که بحرج خود شان جنگ
کنند و پول از شاه نخواهند نواب والا شاه را اطمینان میدهند که نظر
باطلاع از مروت امپراطور روسیه معذرت و عفوجوئی شما را بذمه خود
میگیرد بشرطیکه شاهزاده بدربار امپراطوری در این باب ارسال شود
علی یوزباشی را اطمینان داده اند که تهیه عساکر و محض برای این است که بوالد
ماجد خود ثابت نماید که هرچه از راه مخالفت به شما در باب بی نظامی
عساکر آذربایجان به شاه عرض کرده اند خلاف است و هم شما قبول اصرار
کرده اید که با دولت روسیه جنگ نباید کرد و شاه برای الجواب داده است

که شما را دولت روسیه فریب خواهد داد زیرا که بعضی از شروط عهدنامه را بانجام
نمیرسد از انجمله یکی ندادن توپهای عباس آباد است نواب الاجواب این را
از مکتوب فرمیتواند داد که نوشته ام که فرستادن شاهزاده و سپه مقصران همه وسایل
جنگ را ممنوع خواهد داشت و فرو سالت این کار را بر ذمه خود میگیرم
خفقان میدانید که چه قدر اعتماد به پادشاه و لشکرهای برادران شما
میتوان کرد اولا اینکه پول نمیرسد اگر برسد هم چنان مقدار قلیلی خواهد بود که برای
جنگ کفایت نمیکند برادران شما هم اگر فی الواقع لشکر نفرستند لشکر ایشان
تا زمانی فاتر خواهد ماند و بعد از آن متفرق شده شما را تنها در برابر ما خواهند
گذاشت چنانکه در جنگ سابق شد حالا هم میشود درست فکر کنید اگر ما این سخن را
از روی صفوت میگوییم تمنای خود را زود حاصل میکنند زیرا که من در این حرف با شما
بکلی موافقت دارم احتمال میتوان رفت که نواب والا میخواهد که این بهانه ها تهیهٔ
محاربه را که در آذربایجان میشود مخفی دارد اما مرور زمان مدعای ما را از آن منظور را
آشکار خواهد کرد و در خصوص توپهای عباس آباد که شاه فرموده است در عهدنامه
سخنی نوشته نشده بل پادشاه امپراطور آنها را بنواب والا بخشیده است و لکن اعطای آنها
بشما در حینی که تهیه محاربه میکردید و بر سر ولایتهای ما حمله آورده دادن اسلحه

برای مخالفت ها جز و مان بودی ما اگر چنانچه اعلام جنگ بما نکرده باشید
هم آنها بشما لازم نیست زیرا که در مقابل چه کس آنها را بکار خواهید برد
و اگر تکلیفات مرا بزودی بتقدیم رسانیده باشید خیلی از آن مقدار زیاده
توپ بشما خواهد داد و شما اقرار میکنید که اگر سخن من با شما راست باید
مجبور خواهد بود در اینکه اطاعت حکم والد ماجد خود که با دولت روسیه جنگ
بکنند راست آمدن سخن ما آسان است و تکلیفات من بنواب والا
معلوم است ما خوفی از جنگ نداریم اما دولت ایران باید از برهم زدن مصالحه
بترسد جمع کردن عساکر در آذربایجان نامهربانی را نسبت بما ثابت
میکند زیرا که بخلاف اطمینان که نواب والا میدهد من شبهه ناک هستم اگر
این قضیه بدبختی اتفاق نمی افتاد نواب والا در فکر جمع کردن لشکر نمیافتاد
جواب مطالب مرقومه جناب جنرال اتف غراف پاسکویچ که تسلیم عالیجاه
کنیاز کوداشوف شده آخر الامر خیرخواهی خود را نسبت بما نوشته بود جواب
اینست که این مطلب از هنگام ملاقات ما با اخوارقان تا حال آنطور که
بایست بما حالی شده است و بهمین اطمینان خود را بحضرت امپراطور
پیوسته ایم و هرگز از جانب دولت روس غفلت نداریم ثانیا

در باب این قضیه که اتفاق افتاده صلاح دیده بودند که فرزند خود را بعذرخواهی
بفرستیم جواب این است که مصلحت شما را در این باب پذیرفتیم و فرزندی
خسرو میرزا از جانب همایون شاهنشاه برای کمال حرمت دولت بهیه
روسیه تعیین شد که عن قریب وارد تفلیس میشود یقین داریم که با وجود
گذشت ملوکانه امپراطور اعظم و توسلی که شما خود مخصوصا در کارهای ما دارید
نوعی نخواهد شد که برای ما در حضرت والد ما جدا رو برادران بلند مقدار
خجالتی روی دهد لازم میدانیم که هر چه در میان دولتین دو دولت
بخاطر ما از شما پوشیده نداریم لهذا اظهار میکنیم که چون تمام خلق این مملکت
بعد از این قضیه کمال وحشت از دولت روس دارند و از خارج مملکت هم
محرک و مفسد است البته شما جواب فرمان همایون شاهنشاهی را زود بفرستید
و بطوری بنویسید که همه کس بداند که خاتمه این قضیه بفضل خدا از میان دو دولت
گذشته و دوستی و وفاق پادشاهان ملکان باقی و برقرار است
ثالث از مضمون تحریرات شما چنین مفهوم میشد که فرزندی خسرو میرزا نامه
امپراطور اعظم برود جواب اینکه که ایلچی شاهنشاهی با نامه همایون
برای معذرت خواهی تعیین شده به تبریز رسیده است لکن از جانب دولت

قاهره ایران اذن و اجازت داریم که اگر مرغوب خاطر اعلیحضرت
امپراطور دانیم از فرستادن فرزند خود نیز مضایقه نمانیم لهذا بهتر است
که شما در این باب راهنمای خود سازیم بعد از ورود خسرو میرزا و گذشتن
خاتمه این قضیه در تفلیس هر طور مرغوبتر دانند همان را بانجام رسانیم
را اینکه صلاح ما را در این دانسته بودید که اعلام جنگ بدولت
عثمانی نمائیم تا در این ضمن تحصیل رضای اعلیحضرت امپراطور اعظم نموده باشیم
جواب اینکه که هیچ چیز را در عالم بهتر از تحصیل رضای امپراطور
برای خود نمیدانیم و همیشه از مصلحت شما برای خود سود دیده ایم نه زیان
اما این کار برای دولت و مملکت ایران دو محذور دارد که یکی از آنها
نقض عهد است و دیگری نارضامندی و مخالفت دولت انگلیس
چاره نقض عهد را بوضعی که کبینا زجرد داده است پادشاهان عثمانی
خود ممکن است که بکنند و بدنامی بدولت قاهره ایران نرسد تدبیر کار
دولت انگلیس را باید شما بکنید و ما را اطمینان بدهید که از نارضامندی
و مخالفت آنها سلب نفع و جلب ضرری بدولت و مملکت ایران نشود
بعد از رفع این دو محذور همینکه از جانب ما اعلام جنگ بدولت

و همچنین ...

عثمانیه و بنا بر اقدام باین کار گذاشتیم تا ده هزار تفنگ هر چه متعدد باشد
با هر بار آمدن نمایند قورخانه و سایر نواقص که لوازمات از اسباب جنگ باهم بسپرند
هر چه سعی خود از عهده انجام آن بر بیاییم باید از جانب شما مضایقه نشود
ولایاتیکه وعده از ما داده اید باید سرحدی قرار دهند که معین باشد و جهت
و بی مضایقگی شما نسبت بما از آنکه معلوم و مشهود گردد خواهش در باب مقصر این سفیر
دار الخلافه طهران نوشته بود جواب این است که شاهنشاه خود باید رفع
... مزید ضابطه نظام مملکت درین کار توجهی شایسته خواهد فرمود در باب
منظور آن است که بعد از ورود خسرو میرزا تفلیس انشاء الله تعالی اطلاع
از گذشتن کارها هم بشود ... در باب جمع شدن قشون کلی در آذربایجان
جواب این است که بعد از ورود خسرو میرزا به تفلیس خبر جمع از گذشتن
کارها برسد حقیقت امر معلوم شود برای اینکه مردم هنگامه طلب خیالات نکنند
در تمام مملکت آذربایجان هیچ جا قشون کار وارد ... بزرگ حاضر نمیکنیم
لکن از اطراف چهریق و قزل اوزن تا اقصی ممالک ایران هر جا راه و سپاهی
باقتضای مصلحت مملکت داری باشد دخلی باین سرحد ندارد لکن برای
نیز لازم است قدغن سرحدداران بکنید که زیاده بر قدر کفاف تا ایام صلح [illegible]

قبل

تا خسرو میرزا است ...

دستور العمل امیر نظام

قبل ازین قیصر برقشون و استعداد بیفزایند در سرحدات
سابقاً نوشته بودید فرستادن توپهای مرحمتی امپراطور موقوف است
که صلح و جنگ بین الدولتین تشخیص یابد جواب اینست که بعد از
عبور فرزندی خسرو میرزا از آب ارس وقوع اینهمه اوضاع و دوستانه
بحمد الله غائله نفاقی باقی نمانده باید این مرحمت که از اعلیحضرت امپراطور
اعظم درباره ما شده است زود تر انشاء الله تعالی باینجا برسد
تا مزید موافقت و صافی دلی پادشاهان برهمه عالم ظاهر شود و رخنه
بین الدولتین بخاطر هیچکس از داخل و خارج خطور نکند تا هنگام
عالیجاه امیر نظام در موکب فرزندی از جانب همایون شاهنشاهی همراه
و محرم است در هر یک این مواد با او مکالمه توانند کرد والسلام
برای استحضار عالیجاه امیر نظام با احتشام اظهار میشود حال که جنرال
کودا شوف از جانب جنرال انشف غراف پسکویچ وارد دربار نایب السلطنه
روحی فداه شده و وکالت تامه در باب گفتگو های بین الدولتین بنده
درگاه جهان پناه حسب الامر نواب نایب السلطنه روحی فداه در این مطلب
با او گفتگو نمودم مطلب اول در باب گذراندن غائله قتل گریبایدوف

جناب جنرال انشف تاکید نوشته بود که نواب نایب السلطنه روحی فداه فرزند
گرامی خود را بعد از خواهش این مقدمه روانه نماید جواب گفتم
که روز ورود کودا شوف به تبریز موعد عبور نواب امیرزاده خسرو میرزا
از آب ارس است و انشاء الله تعالی عالیجاه حامل این نوشته در مقام وقایع خواهد بود
دیگر جناب جنرال نوشته بود که نواب نایب السلطنه روحی فداه ازین مطلب
خاطر جمع باشند که فرزند گرامی ایشان را با کمال احترام و اعزاز و راحت
روانه خدمت امپراطور اعظم خواهم کرد جواب گفتم که نواب
نایب السلطنه روحی فداه از محبت جنرال انشف و التفات امپراطور اعظم
کمال خاطر جمعی دارند و مکرر آزموده اند و این معلوم است که بعد ازین
مقدمه باید آدمی از جانب شاهنشاه به دربار امپراطور برود اعلیحضرت
شاهنشاه نواب نایب السلطنه را در تشخیص آدمی که روانه شود اذن و
اختیار داده اند و نواب نایب السلطنه اقدام باین کار نمیفرمایند الا بصلاحدید
جناب جنرال انشف لهذا باید بعد از ورود کنیاز کوداشوف خبر صحیح
از جنرال انشف برسد که آیا همان نواب خسرو میرزا که در تفلیس است
صلاح میدانند برود یا ایلچی که از جانب شاهنشاه مخصوصاً تعیین شده

باید...

و به تبریز رسیده حاضر و آماده سفر است درین باب هر چه جنرال انشف صلاح
میدانند نواب نایب السلطنه روحی فداه جاری معمول خواهند داشت املا از
که جناب جنرال انشف جواب این نوشته را بعد از ورود نواب خسرو میرزا بتعجیل بنویسد
در گذراندن خون گریبایدوف و بودن او در دعوی شهر با اطمینان از گذشتن
این غائله در جواب فرمان شاهنشاه بنویسید تا از طرفین رفع وحشتی
که بواسطه این غائله در مملکتها هست انشاء الله تعالی بشود و بعد از آن نواب امیرزاده
یا ایلچی هر یک را که جنرال انشف صلاح داند به دربار امپراطور برود
کنیاز کوداشوف در جواب این مطلب گفت که من از مکنون
خاطر جنرال انشف با خبرم و میدانم که نسبت به نایب السلطنه دارد بتحقیق میدانم
و یقین دارم که او بعد از آنکه فرزند خود را به تفلیس فرستاد و این طور محبت
و معذرت خواهی نمود نزد شاهنشاه اعظم و شاهزادگان خجالت نخواهد داشت انشاء الله تعالی
خصوص که به تفلیس رسیده ام چنین طور عریضه در جواب فرمان شاهنشاه میگیرم
و میفرستم و اگر حرف و سخنی باشد در میانه جنرال انشف و امیر نظام میگذرانیم.
بنده درگاه گفتم که نواب خسرو میرزا با تدارک تفلیس از اینجا
روانه شده هر گاه بنای رفتن پطربورغ باشد باید با فرخوم یا معتمدی دیگر

از اینجا تفلیس باشیم تدارک بداریم جرح و تعدیلی در همراهان امیرزاده بکنیم
روانه نماییم و هرگاه قرار رفتن ایلچی باشد چون در تبریز حاضر است و تدارکات
دیده فوراً روانه خواهد بود مطلب ثانی در باب محاربه نواب نایب السلطنه
روحی فداه با عثمانلو جنرال اتشف نوشته بود که خیر و صلاح نایب السلطنه
عاجلاً و آجلاً در استرضای امپراطور اعظم است و امروز که به ابتدای امر
با عثمانلو محاربه دارد نواب نایب السلطنه که مواظبت در این کار فرمایند
بهترین اوضاع تحصیل رضای امپراطور اعظم خواهند کرد و در دادن توپ
و اسلحه جنگ در صورتیکه اقدام به این کار شود از جانب دولت روس
مضایقه نخواهد شد امداد سپاه هم که برای رفتن و آن و موش نخواهند
میشود و موش و وان و بصره و بغداد تعلق به دولت قاهره ایران
خواهد یافت بنده درگاه در جواب گفتم که صوابدید جنرال اتشف
در امور نواب نایب السلطنه روحی فداه مسلم است هر چه صلاح دا
البته صلاح نواب نایب السلطنه عباس شاه خصوصاً تحصیل رضای امپراطور
که بهتر و خوبتر از آن چیزی برای نواب معزی الیه در این عالم دنیا
نمیباشد اما در اقدام این کار ره معذور است که یکی را خود رفع

میتوانیم کرد و دیگر را باید جناب جنرال اتشف اطمینان و خاطر جمعی بما بدهد
که دولت روس رفع نماید و خواهش هم داریم که هر وقت اقدام به این کار شود
باید از جانب جناب جنرال بعمل آید معذور اول آنکه دولت
ایران با عثمانلو عهدنامه دارد و سبقت در نقض عهد بهیچ مذهب و هیچ دولت
و هیچ مملکت شایسته نیست اما چون پاشای وان در وقتیکه عساکر روسیه
به آذربایجان آمد چند بلوک از خاک ایران را که همیشه در دست این دولت بود
تصرف نمود تا حال بعضی از آنها را در دست دارد و چند بار به عساکر اظهار
کرده ایم هنوز فایده نکرده لهذا ممکن است که نقض عهد را بر اوفق عهدنامه
بر عثمانلو ثابت نماییم معذور دویم آن است که دولت انگلیس به تمامات
با این دولت دوست و همجوار و همیشه خیرخواه یکدیگر بوده به خواهی از
همچنان نکرده ایم و منافع کلی از دوستی آنها به این دولت عاید شده
و میشود و چون در اوقاتیکه قرار سفر کردن نواب نایب السلطنه به دولت روس
بود از جانب دولت انگلیس مکرراً اظهار و تاکید شد که با دولت عثمانی
در همسایگی اقدام بجنگ ننمایند ایلچی انگلیس هم که اینجاست آشکار میگوید
که هرگاه با عثمانلو جنگ کنید من در این مملکت نمیتوانم ماند لهذا احتمال کلی

میرود که هرگاه با عثمانلو جنگ کنیم قطع خصوصیت با انگلیس هم بشود و از این
رهگذر ضررهای کلی به این دولت برسد بلکه خدا نخواسته از طرف فارس هم رفته
رفته به کدورت و کدورت بجنگ و مرافعه انجامد در این صورت بر دولت
روس واجب است که دفع این خطر و رفع این ضرر را از این دولت بکنند
و جناب جنرال اتشف ما را از این رهگذر اطمینان کامل بدهد تفصیل خواهشهای
این دولت این است که هیچ قبل از اقدام به این کار توقع داریم اول
آنکه ده دوازده هزار تفنگ کلی به سربازان ما ضرور است و قورخانه
و سابقا داشتیم برطرف شده قدری گلوله توپ در تبریز و خوی مانده بود
قدری از اسباب قورخانه هم به رسالتهای خود مرحمت کرده ایم هر چه کم و کسر باشد
باید جناب جنرال اتشف امداد نماید و نواقص دیگر هم که در امر لشکر کشی ما
باشد و اظهار کنیم جناب جنرال اتشف فرق و توفیری ما بین این سپاه
با سپاه ممالک روسیه نگذارند چرا که ما وقتی که اقدام به این کار کردیم در حقیقت
خدمت امپراطور اعظم را متکفل خواهیم بود مثل اینکه خدمت شاهنشاه خود را
متکفل هستیم بنا بر این صورت هیچگونه فرق و توفیر باقی نخواهد ماند لاکن خاطر جمعی سپاه
جناب جنرال اتشف را نواب نایب السلطنه تکلیف فوق شفقت در باب

تکمیل

تکمیل نواقص امور لشکری خود نخواهد فرمود بلکه تا رواج شهر صحیح المهار نخواهد بود
حد و سرحد مملکتین روس و ایران شود از طرف ارمنیه از همان
رود ارس قرار به هند و رنز معین و علامت آشکار است هر چه
از ممالک عثمانی با نظر باین در تصرف روسیه بماند و انیطرف رود الیث
ایران انشاءالله تعالی مخصوص سازند تا بوضعی که غالب جاها را سرحد قدیم مملکتین
رود ارس مابه الامتیاز است و این سرحد بر هم باشد و این سعی خواهیات
ما از ما نپذیرند چرا که مملکت ایران با شمه دولت بزرگ همسایه است و جمله
اقدام به این جنگ نمود از عثمانلو و انگلیس بکلی منقطع خواهیم و بعد از فضل
خدا جز دولت روس تکیه گاه نداریم و امید آنیم از آنکه خود را از آن دولت
قطع کنیم گاه لیست از کوداشوف خواهش او را اقرب الوصول گفت
و قبول کرد که جناب جنرال اتشف بعمل بیارد و لکن در باب معذورهایم
و خواهش هایم گفت چنین چنین حرفی در تفلیس مذکور و شلتون نبود
موقوف بر آن است که خود بردم جواب بفرستم غالباً ایرنظام خود
با لنافه با جنرال گفت و شنید و قطع و فصل نماید
بعد ذالک گاه کنسیا زگفت خواهش جنرال اتشف ان آ

و تا ارخون ایلچی گذشته فتنه های بسیار در آذربایجان برپا میشود هرجا که فتنه‌ای
بگذارد مشق کنند یک فوج دیگر تیپ ژنرال نباشد که باطلاع روس بطالیون
دولت میکونید بنده درگاه قبول کردم که در محوطه آذربایجان یعنی مابین
رودخانه و قزل اوزن که در عهدنامه مبارکه بلکه جا دادن خوانین درآن
ذکر شده و تحدید گردیده است هیچ جا اردوی بزرگ و جمعیت کلی منعقد نشود
تا انشاءالله تعالی عالیجاه کنیاز کوداشوف عریضه جنرال انثف را در جواب
فرمان شاه مشعر بر گذشتن عالیجاه خون ایلچی بعد از ورود نواب خسرو میرزا بفرستد
و رفع وحشت هر دو طرف از یکدیگر بعمل آید مشروط برانکه این عریضه را در انباک
همه کارهای دوستانه بین الدولتین برسیدن آن است زود بفرستد و در ولایت
عراق و کردستانات و خراسان و فارس و دار المرز هر جا اردوی بزرگ
سپاه ایران منعقد بشود دفع بکار ما و رو تبیه نالو و حرف و سخن نباشد
عالیجاه کنیاز کوداشوف همین قرار را که برای رفع وحشت جانبین
از اجتماع سپاه دادیم قبول کرد بنده درگاه خواهش نمودم که از اطراف
نیز جناب جنرال انثف حکم و قدغن کند که ساخلو نخوان و قراباغ و طالش را
زیاده بر قدر لازم اطمینان یعنی آنچه قبلا از مقدمه گریبایدوف بود نکنند

مطلب ثالث

مطلب ثالث در باب دو کرور باقی عهدنامه و شش عراده توپ
از مراحم امپراطور اعظم بنده درگاه گفتم که از ابتدا اینها بر این بود و هم
عهدنامه پانزده کرور بنج بعد ذالک پنج کرور را جناب جنرال انثف (هشت کرور)
موقوف کرده دو کرور دیگر این بود که نایب السلطنه روحی فداه منت اعلیحضرت
امپراطور اعظم بود گذشت ملوکانه فرمایند نواب نایب السلطنه تدارک
دیده و آنچه با در رکاب بود کاغذ و اوراق فسکوهو و غراف بسکو
هرچه رسید موقوف فرمودند از انطرف اهمال و قصوری در رفتن نشد
از انطرف هم باید مضایقه و امتناعی در گذشت پادشاهانه نشود و این کار
بجون گریبایدوف و رطل بیک بار عثمانلو دارد و گذشت و التفاتی است
که پادشاه ذیجاه ممالک روسیه مخصوص شاهزاده عهد دولت و سلطنت
ممالک ایران خواهد فرمود کنیاز گفت که اعلیحضرت امپراطور
اعظم این پولها را انتظاری آرد و این گذشتها را بسیار عزیز میدارد انشاءالله
دو کرور را بولیعهد ایران گذشت خواهد کرد و من میتوانم تعهد کنم که بعد از
ورود نواب امیرزاده بتفلیس در این باب کاغذ اطمینان از جنرال انثف
بنایب السلطنه برسد در شانزده قرار بر این شد که امیرزاده پطربورغ برود

امپراطور انشاءالله تعالی باز ببخشد در باب شش عراده توپ گفتم که قبل از مقدمه
گریبایدوف پروانه عنایت آن از اعلیحضرت امپراطور رسیده و جنرال انثف
کاغذ داده هیچ عرابه را از توپهای بزرگ عباس‌آباد بدهند بعد از مقدمه
گریبایدوف هم باز جنرال انثف بجلاه میرزا صالح گفته بود که از ده عراده
توپ از مراحم امپراطور رسیده است نایب السلطنه باید تشخیص داده بالهای
برسانیم یا طالش در جواب نوشتیم که سالیان با ساحت است و انتهی
طرق است حالا نیز در این تحریرات جنرال انثف ملحوظ است که چون جنگ و صلح
شاه ما معلوم نیست شایسته نمیدانیم اسلحه بشما بدهیم جواب این است
در بحمدالله صلح بین الدولتین بر هم نخورده قضیه گریبایدوف اساساً بی‌خبر
و ناگاه بود اتفاق افتاد بابت حرمت دولت بهیه روسیه را ملاحظه کرده
از جانب دولت ایران بنده شایسته بخواهیم رفع خجلت نمائیم و هیچ بهتر دیدند تر
از این نبوده شاهنشاه ایران فرزند خود را نزد جنرال انثف فرستادن
نوشت عذرخواست اظهار بی تقصیری دولت خود و بیخبری خود را
فرمود ایلچی هم فرستاده حاضر است که یا او یا امیرزاده هر کدام را جناب جنرال انثف
صلاح بداند روانه آستانه امپراطور اعظم نمائیم در سرحدات آذربایجان هم

بالله

بلکه از انطرف بر سپاه و استعداد و احتیاط افزودند و از انطرف کمال وحشت
و هراس در اولیای دولت و تمام سپاه و رعیت بود باز یکنفر مستحفظ نفرستاده
تا آثار دشمنی موهوم نشود و مایه بدنامی دولت نباشد در صورت چه
باید توپهای ارمغانی امپراطور اعظم بولیعهد ایران نماند و چه علامت جنگ
از انطرف ظاهر شده در دادن اسلحه مناسب نباشد عالیجاه کنیاز کوداشوف
گفت وقتی که جنرال انثف این کاغذ را نوشت اطلاعی در تفلیس از رفتن امیرزاده
نبود سهوی است بعد از ورود من به تبریز هم باز گمان نداشتیم از آن گذشته
بحمدالله حالا که امیرزاده بتفلیس رسید مسلم است که علامت کمال
دوستی و رفع توهمات ناخوشی و دشمنی خواهد بود در این صورت البته
خلاف فرمایش امپراطور اعظم در باب توپهای ارمغانی ظاهر نمیشود انشاءالله
تعالی ملاحظه در نوشته اند بکار رسیده خاتمه مطالب این بود
که گذرانیدن خون گریبایدوف باصطلاح اسلامیان در حکم واجب است
با این معنی که هرگاه در رفع خجلت و عذرخواهی مسامحه و کوتاهی کرده
باشیم جا دارد که خاطر امپراطور اعظم متغیر شود و سایر مضرات هم ممکن است
العیاذ بالله در حق مملکت بران مترتب آید اما هرگاه مسامحه

۲ نمره مراسله نایب السلطنه [illegible]

نکرده باشیم تغیر خاطر امپراطور نسبت با جنابالعود ما هم توقع التفات در این
اتحاد اریم اما دعوا اکنون ما با عثمانلو در حکم سنت و مستحب است
بامعنی که هنگاه بکنیم خلف شرط دوستی با دولت روس نخواهد بود ما کلمه
و بحث بهیچوجه نخواهد شد و هرگاه بکنیم جا دارد توقع هر نوع التفات و رعایت
از اعلیحضرت امپراطور اعظم و خواهش هر گونه محبت و جانبداری از جناب
جنرال انتف بکنیم این مقالات کلاً بتاریخ یوم الخمیس ۳ شهر ذی قعده الحرام
فیمابین بنده درگاه همایون شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه و از جانب
جناب جنرال انتف غراف پاسکویچ وکیل و مامور بمعاهده بلیاجر [illegible]
شیروانی گذشت سنه ۱۲۴۴ ابوالقاسم قایم مقام دولت قاهره ایران

جواب رقعه از جانب نواب نایب السلطنه

ذریعه آداب و دیعه آنجناب رسید رفتن فرزندی خسرو میرزا را بخدمت
اعلیحضرت عم اکرم تا مدار صلاح دیده و راهنمای منهج بود
سابقا بمعجوب کنیاز کهو اشوف جواب نوشته ایم مجددا نیز مرقوم
میداریم که ما تا حال از پذیرفتن مستصوبات آنجناب زیان
نبرده ایم و اعتماد داریم که بعد از اینهم نه بینیم بلکه سودها
و خیرها بفضل خدا دریابیم همچنانکه با لفعل از التفات اعلیحضرت امپراطور اعظم

طالب

طالب دیدار فرزند باشد و این امری است که نتیجه
شرفیابی او و منافع کامیابی او خواهد داد و همچنین حقیقت
بی خبری و بیگناهی اولیای این دولت و تاسف و تاثر خاطر
مبارک شاهنشاه روحنا فداه در قضیه که باید و فکر راستی و درستی
معلوم علی مالک آنکه امپراطور اعظم افخم شده و کدورتی که
پطرپورغ در این باب بهر مملکت انتشار یافته و آنجناب خود باعث شده
نیز امری است که موجب رفع غوائل فیمابین الدولتین گردیده
و بدخواهان حضرتین را مایوس و ناکام ساخته تحقیق میدانیم اینها
همه از نتایج و آثار نیکخواهیهای آنجناب است و هر مصلحتی که در کارهای
ما بهر چند بر وفق همین طور نیکخواهی خواهد بود بناء علی هذه المراتب
درباب سفر فرزندی خسرو میرزا معلوم است که هیچگونه مضایقه از ما و خاطر
او نخواهد بود اما چون آنجناب همیشه خیر و صلاح ما را در همه حالت
منظور داشته خواهش داریم که در این باب نیز هرچه بشود نوعی باشد
که برخلاف میل و اراده اعلیحضرت شاهنشاه اجل افخم خلد الله
ملکه و سلطانه نباشد و بجهت دربار آستانه این دولت باید از رفتن او نباید

انجناب خود آگاه است که بعد از این قضیه اهالی مملکتین ما که نهایت فرق مابین
خائفانه اینقدر اتفاقی واقع شود و همین که فرزندی خسرو میرزا مامور بانجام کار
اهالی انطرف را بحمدالله رفع گمان و کمال اطمینان حاصل گشت الکنون بروفق
انصاف و قانون است که اهالی اینطرف را نیز انشاءالله بر همان منوال رفع
وحشت و منتهای آسوده گی و فراغت بهم رساند و اینمطلب موقوف برانست
که انجناب جواب فرمان همایون شاهنشاهی را که مصحوب فرزندی مرقوم گردیده
شده و طوری معروض دارد که اولیای دولت قاهره را از قبل جهد موفقیت
بین الدولتین خاطر جمعی کامل حاصل شود و من بعد بهیچوجه گفتگوها از این قضیه
مکروهه فیمابین واقع نشود بر خدا و خلق ظاهر است که این
دولت ما با وصف بیخبری و بیگناهی باز کمال خجلت حاصل بود و اعلیحضرت
شاهنشاه روحنا فداه بهمین سبب فرزند خود را بعذر خواهی
فرستاد یقین است که اعلیحضرت امپراطور اعظم افخم نیز بطرزی که شایان
شان و شوکت اوست کذشت ملوکانه و رأفت و التفات خسروانه
خواهد فرمود و اگر نه چنین بود هرگز طالب دیدار او نبوده و
درباب روانه داشتن او با آنجناب خود گفتم و تاکید نمی فرمود باوصف این

قرائن

قرائن دو ساله یقین داریم که آنجناب از نوشتن و فرستادن آن عریضه
مضایقه نخواهد کرد ما نیز وجه مصارف سفر و سایر تدارکات لازمه فرزندی
خسرو میرزا را با امنای این بزودی انفاذ تفلیس خواهیم نمود و از رفتن او
مضایقه نخواهیم نمود عریضه آنجناب را هم که خواهد نوشت بالیچی دولت قاهره که حالا
در تبریز است انفاذ دربار سلطنت مدار خواهیم ساخت و چون عالیجاه
فدوی بلا اشتباه محمد خان امیرنظام از جانب مستغنی الجوانب این دولت
امین است اجازت داده ایم که با آنجناب در مجالس این امور گفتگو
نماید و امید دارم که بواسطه نیکخواهی آنجناب قرار کارها بوضعی شود
که ما را در آستانه هر دو دولت در ضمن این وساطت که کرده ایم
و میکنیم مزید اعتبار بهم رسد و از هیچ طرف مورد بحث و مطلوب
باغماضها نباشیم العاقبه بالعافیه

ملفوفه امیرنظام

عالیجاه فدوی بلا اشتباه
مقرب الخاقان محمد خان امیرنظام بداند که شرحی از جناب جلادت مآب
غراف پسکویچ بما رسید و سوالات و سوال و جوابی که مرقوم داشته ایم
در جوف این رقیمه انفاذ نمود ارسال شده باید انفاذ و اخذ در کارها
کنند خصوص رفتن فرزندی خسرو میرزا بسفر پطرپورغ که ما یقین قطعی داریم

برای اینکه عاقبتش خوب است و بقصد صرفه انتیج مقصود و مطلب لکن یقین داشته
این باب کفایت نمیکند بر لازم است که اولیای این دولت پایدار نیز آثار و علامت
اطمینان آشکار را از آنطرف به بینند تا در این یقین با ما شریک شوند
بالفعل ما میدانیم که هرگاه امپراطور اعظم طالب دوستی ایران بخود
خواهش ملاقات فرزندی خسرو میرزا نمیکردند و در صورتیکه طالب بهم
لامحاله باید از این مقدمه مطمئن بود و آنگاه در صورتیکه فرزند پادشاه
ایران بخدمت او برود چگونه میشود که باقتضای این دوستی که شیوه
ملوکانه نکنند و حال آنکه عالم میدانند و انگلیسها شاهد بوده که ذات روس بچاپ
پطربورغ است برید خبری شاهنشاه و ناگاهی این قضیه و بی تقصیری اولیای دولت
قاهره دلیر است لکن خلق ایران خصوصا اولیای دولت را العالیجاه
خوبتر میشناسند که تا چه حد سخت و دقیقند حالا که جواب فرمان
همایون شاهنشاهی از جانب بیقوی نرسیده و هیچ خاطر جمعی نه هر که این کار را
اعلیحضرت امپراطور نظر به بی تقصیری دولت ایران و حرمت شاهنشاه
در فرستادن فرزند خود مرعی داشت لاشک خواهد گذشت مجال است
و متقاعد شوند و سخت عتیر سم که ما را امری بحث سازند با یرانیها

در این مرحله

در این مرحله با جناب جنرال الف گفتگو نموده صریحا اظهار کردند که ما از
پذیرفتن صرافه و مضایقه نداریم و هرگز زیان از این معامله
نکرده ایم لکن او هم با بر خیر و صلاح ما را در هر صورت منظور کنند
رفتن خسرو میرزا به پطربورغ در صورتیکه عریضه خاطر جمعی از درشته
لاشک برای ما در حضرت همایون شاهنشاهی مایه هزار سخن خواهد
و نوشتن این عریضه و خواهش که ایم تکلیف نیست و بر جناب غراف
شاق هیچ معلوم است و انشاء الله تعالی دوستی پادشاهان به قرار است
و در این صورت چه عیب دارد که جناب غراف اولیای دولت ایران را
از این مطلب بصراحت اطمینان بدهد بالجمله ما صلاح نمیدانیم که دولت قاهره
ایران از دولت بهیه روسیه در وحشت باشد خصوصا این اوقات
که صلاح هیچیک از طرفین نیست در رفع این وحشت انشاء الله تعالی به بعضی
جزئیات از قبیل فرستادن این عریضه و دادن توپهای ارمغانی امپراطوری
و باز آمدن امیرزاده تبریز خواهش خواهش داریم که جناب غراف
در این جزئیات مضایقه نکنند و باید انشاء الله با جناب معزی الیه این کار
گفت و شنید نماید و صداقت و بیغرضی ما نسبت به هر دو دولت

جناب معالی القاب نسلرود
بلند جایگاه جناب جلالتمآب
دولت بهیه روسیه
جنرال ... غراف
نسلرود با علامات
مشفقانه مخصوص میرزا ...

اشکار کرد در تحریر آن فی شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۴۴
ذریعه آداب و ودیعه آنجناب رسید رفتن فرزندی خسرو میرزا را
به پطربورغ که صلاح دانسته است چون ما آنجناب را در جمیع مهام دایره
بین الدولتین امین کرده ایم و اعتماد داریم بسیار بسیار پسندیدیم و دانسته‌ایم
و آنچه رفتن ما خود منظور و مقصود به پیچنهای توسط آنجناب در میان است انشاء الله تعالی
و رفتن فرزندی به آنجا آید و نتایج خیر و خدمت حاصل شود و عمده آن استرضای خاطر
نصفت اقتضای اعلیحضرت عم اکرم تاجدار امپراطور اعظم افخم بپایان
و همه مقاصد و مطالب بعد از فضل خدا بحصول این استرضا انجام و اتمام می‌یابد
در باب غائله اتفاقیه که از حوادث روزگار رخ نمود و مایه تاسف دولت
قاهره ایران بود بسیار خورسند شدیم که آنجناب این کار را بعد از ورود فرزندی
بتفلیس گذرانده عریضه خالصانه بدربار سلطنت مدار شاهنشاه جم اعظم خلد الله
ملکه و سلطانه انفاذ داشته است و اگرچه در عریضه مزبوره تکلیف از جانب
دولت بهیه روسیه نبوده لیکن در حقیقه و نفس الامر آن تکلیف در حکم واجب
چرا که عمده اسباب رفع این غائله همین است که اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه
ممالک ایران فرزند خود را برای معذرت خواهی و تقریر مراتب یگانگی

اظهار

اظهار این دولت و ناگاهی از این قضیه بحضرت شامل رحمت امپراطور اعظم
افخم کل ممالک روسیه فرستاده و شاهزادگان و شرکت پادشاه والاجاه صاحب
قدرت چنان است که بعد از آنکه از اینطرف باین سیاق عذر درخواست
بعمل آید و از آنطرف بهر جهه از جهات عفو و گذشت شاهانه شامل شود
لکن مع هذه المراتب معلوم است که اولیای این دولت برای رفع بدنامی و حفظ
نظام مملکت آنچه لازمه اهتمام است در تعزیر و تادیب مرتکب و معقد
بعمل خواهند آورد دیگر در باب سرتیپ ... جنرال دالغورو که بحسن اخلاق
و فرط اخلاص مرغوب و معروف است و فرستادن توپهای عباسیه
زاید الوصف از آنجناب خوشنود هستیم و از تعارف و هدایائی که نسبت
بفرزندی و همراهان او نموده کمال رضامندی داریم انشاء الله عن قریب منتظر
وصول اخبار شمول عواطف و الطاف اعلیحضرت امپراطور درباره او
عباسیم و دوازده عراده توپ ارمغانی اعلیحضرت معظم الیها البته
در اقرب ازمان بفور اهتمامات آنجناب خواهد رسید بلکه امیدواری تمام
که در حق خود داریم که بر همه عالم ظاهر شود خصوصا در حضرت علیه مرتبت شاهنشاه
جمجاه ایران روحنا فداه از این رهگذر سربلندی و رو سفیدی کامل

عریضه پسکویچ به دراز [illegible]

بفضل الله تعالی احاسن نتایج و العاقبه بالعافیه
محب صادق الاخلاص با کمال اعزاز و احترام که از اهل خاص توجه نگار
صحیفه اختصاص میداریم و تحبیب کرده بحضور والا اظهار مینمائیم که بنا
بر مضمون رقیمه والده لکو میپادشاه اعظم امپراطور اکرم دران باشد
که فرزند کامکار والا روانه پطرپورغ شود بر وفق صوابدید مخلص
که درین کار علاقه تمامی خود دانسته اند هر آینه مرسول خواهد داشت
این قطعه نامه را روانه دربار جهان امپراطوری مینمائیم و بتوجه
این قطعه واگذار کردم که از جمله عزیزترین رکاب مقداری که لایق باشد
بجای رفتن در ملازمت خود انتخاب نماید و این امر او تمکین وسیله
رفع غائله معلومه است حال سیاست کردن مقصرین مانده است
و درین خصوص بوالا تاجدار والا سر فرم داشته ام که بعد از تنبیه مقصرین
بمجلس اعلام فرمایند و آن حضرت درین قضیه کیانی را مقصر دانست
و در جوف این ذریعه را بحضور والد تاجدار والا نوشته ام مرسل
مینمائیم باقی با کمال صدق و اخلاص و احترام که از اهل خاص در مقام
خیرخواهی و اختصاص الله میباشیم در صدد تقدیم میل خاطر عالی

بجناب

عرایضه که پسکویچ بهمراهی ملکوف
که به نایب السلطنه

بجناب ملکوف مقرر داشتیم که زودتر روانه تبریز شود ظاهراً جنرال اجوان
کراف پاسکویچ ایروانی تفلیس ۲۰ شهر ذی قعده الحرام سنه ۱۲۴۴
در حاشیه همین کاغذ قلمی داشته بود بحضور والا اظهاری شود که جناب
ملکوف حالا روانه شود و جناب جنرال مایور کیسناز و تقاروکی
هم بعد از عزیمت نواب امیرزاده به پطربورغ بحضور والا داخل آید
که در آنجا واسطه مراسلات باشد و در حضور والا باشد و بعد از
رفتن امیرزاده از تفلیس نواب عباس الا را خلع و شک به [illegible]
مخلص پرپا ملکوف [illegible] و الا مینیسو جنرال کونسول
ما آنچه بود گزارش مصالحه از طرف ما به قفقاز مرخص نموده نایب
ایلچی ملکوف [illegible] که معروف حضور والا ثابت مع حفظ منصب سابق
خود بجای او تعیین کردم ارزوی التفات او [illegible] در حینیکه کیسناز
و تقاروکی حاضر نیست بتوسط مشار الیه مراتب امور را بوجه صراحت
بان مرقوم خواهید داشت و مشار الیه یک قبضه تفنگ که ترتیب و وضع
غریب دارد بحضور والا خواهد رسانید بر سم یادگاری امید که مخلص
قبول فرمایند باقی با جلال خاص و حسن اختصاص در مقام خیرخواهی

جواب پسکویچ از
جانب نایب السلطنه

واخلاص باقی هستیم فرمانفرما کراف پاسکویچ ایروانی تفلیس ۲۲ شهر
ذی قعده الحرام سنه ۱۲۴۴ عمدة الاکابر و النجبا میرزا ملکوف
که وارد شد یک قبضه تفنگ ارمغانی آنجناب رسانید چون نمونه
محبت قلبی بود در نظر ما مستحسن افتاد لازم آمد درین هنگام که عالیجاه رفیعجایگاه مقرب
درگاه یحیی خان سرکرده غلامان دایم الحضور خاص را روانه میکردیم اظهار رضامندی
خود را از آنجناب بکنیم حق است که نیکخواهی و مصلحت جوئی آنجناب باعث
شد که بار دیگر اسباب موافقت و یگانگی دولتین علیتین فراهم آمد
و اگرچه ما خود درین کار زیاده کوشیدیم اما اگر از اطراف مثل آنجناب
کسی نبود اطور وثوق و اعتماد نداشتیم هرگز این کار باین خوبی و خوشی
انجام نمی یافت و با اینهمه منافع امنیت و آرام و معاملات و مراودات
بممالک جانبین نمی رسید فرزندی خسرو میرزا با وصف آنکه تا تفلیس [illegible]
و تدارک سفر چهار روزه با خود داشت محض آنکه آنجناب رفتن او را
بپطربورغ صلاح دانست نوعی اعتماد داشتیم که بی تامل اذن دادیم
و چون آنجناب تعجیل در اقدام این سفر را لازم دید مضایقه نکردیم
که بی خرج و بی تدارک برود منتظر نامه همایون پادشاهی [illegible]

[illegible]

لکن باید آنجناب تاکید باربات اختیار تفلیس نماید که فرستادگان ما را
که حامل نامه و هدایا و مکاتیب باشند زودتر بفرزند معزی الیه برسانند
چون قرار ما این است که هر منظور و مقصود در امور دایره
بین الدولتین داریم بی پرده بآنجناب خود اظهار نمائیم لهذا در عالم یگانگی
مرقوم میداریم که این اوقات فرزند ارجمند گرامی خسرو میرزا از
جانب دولت قاهره ایران در ممالک امپراطور روسیه است و پیشرفت مهام او
بعد از فضل خدا موقوف بتصدیق و امضا و توسط آنجناب است از آنکه
درین هنگام که آنجناب در سفر جنگ غالب اوقات کاری اتفاق
می افتد که بی مشاوره و استحضار آنجناب نمیگذرد و در هرجا بعضی اوقات
از مردم صاحب غرض سخنی سر زند که باعث شبهه از یکطرف [illegible] شود
درین صورت لازم میدانیم که یک نفر معتمد از برای مراقبت امور فرزند
و تقدیم مصلحتها و مشاورتها و رفع شکوک و شبهات نزد آنجناب باشد
و معلوم که معتمدان دولت بهیه روسیه نزد ما هستند و میبینیم که وجود آنها
در اینجا چگونه خاصیت و اثر دارد با جمله هرگاه آنجناب صلاح دولت را
درین کار داند باید [illegible] را نزد خود نگاهدارد و لوازم

مهام مرقومه را باو مرجوع سازد تا معتمدی دیگر کار را منصوب و روانه سازیم

دیگر معلوم است که این مطلب در هر نظر دوست و دشمن و هر روز دیگر توجه جلوه خواهد کرد که مزید موافقت دولتین علیتین و یکدلی ما با انجناب را دریافت خواهند نمود

در نیابه اداب و دیعه رسید جنرال قونسول امبورگر را که

برای معالجه خوش آب کرم قفقاز رخصت داده و عالیجاه عمدة الاکابر والنجبا میرزا ملسوف را بجای او فرستاده بوجه نظر بخواهش ان جناب بسیار خوشحال و بسیار خورسند می‌شویم که جنرال مزبور خود نزد دربار صحت یافته وار خستگی و ناتوانی که عایق اوست برآید دیگر چون اظهار کرده بود که هر وقت کنیاز را لقرار که حاضر نیست بتوسط عالیجاه میرزا ملسوف اعلام امور بانجناب می‌نمایم لهذا در این وقت که عالیجاه مقرب درگاه یحیی خان سرکرده غلامان تفنگدار را روانه نزد انجناب می‌نمودیم بعضی مطالب که اعلام ان از لوازم بود بعالیجاه مشار الیه اظهار کردیم عالیجاه یحیی خان هم از مطالب کلیه استحضار دارد و هر چه انجناب در همان مواد از و بپرسد جواب وفق دستورالعمل ما میتواند گفت خواهش داریم که انجناب جواب مطالب مزبوره را بروفق ارادتی خاص که نسبت با دارد جنرال را زودتر بما برساند خصوصاً یک مطلب

کم در بر

که در باب بعضی جواهرها اظهار شده و هرگاه حالا ضرورت نبود اصلاً باز هم اظهار نمیکردیم لکن چون ضرورت بهم رسانده بانجناب صریحاً رخصت دادیم که هر جهه علاوه بر یکصد و بیست هزار تومان است عالیجاه کنیاز دالقورکی تسلیم کارکنان ما نماید اما یکصد و هشت هزار تومان هم که در این صد هزار تومان است دستورالعمل کنیاز مشار الیه نرسیده که کارگذاران ما بفضل خدا از عهده توانند برآیند

جناب معالی نصاب نیکولا بلا اشتباه صاحب جمیع حمایلات دولت بهیه روسیه جنرال اشرف غراف پاسکویچ را با علامات مشفقانه مخصوص میداریم که دانجناب واقف و اگاه است که بعد از قضیه کربایدوف اهالی ممالک ایران تا چه حد در اندیشه و وحشت بعضی اهالی سرحدات انطرف نیز مشهاربه اطمینانی و ما خاطر جمع داشتند و همچنین گمان نمیبردکه بار دیگر پیوند دوستی این دو دولت باین استحکام برسد خواست خدا و زحمتهای ما و نیکخواهی انجناب باعث شد که برخلاف گمان همه مردم و برخلاف گمان بد خواهان این کار درشور بیاساتی گذشت و بعد از ورود فرزند ارجمند خسرو میرزا بتفلیس و رسیدن عریضه انجناب به ما بشارتهای مشعر بر گذشتن این کار تمامی وحشتهای مردم باطمینان مبدل گشت بلکه بمراتب بهتر از پیشتر دوستی و موافقت جانبین بتصرالغایه افزود لهذا امروز بر اولیای هر دو دولت لازم است که شکرانه

این نعمت عظمی از اموری که در اوقات بی اطمینان و وحشت جانبین اتفاق افتاده باشد در گذرند و اگر حفظاً در ان ایام گذشته کاری نامرغوب حالت گذشته آن بدفع و رفع ان کوشند و در زمان اینده بتقدیم اموری که مرغوب جانبین است پردازند و در هر حال عافیت عاقبت را از خدا و ند یگانه خواهند

دوست عزیز ولیعهد دولت ایلچی شاهزاده عباس میرزا با همه التفات و مهربانی با نسبت نواب والا و استند بهت دوستی که همیشه با علیحضرت شاهی والد تاجدار شاه داشتیم نمی‌توانیم از شما پوشیده داریم که خاتمه سانحه در طهران که وزیر مختار روسیه در ان باکثر زیردستان خود عبثاً تلف گشت فوق العاده ما را مکدر و مهموم ساخت بواینکه وسایل که از حضرت خداوند اکلاء ل ودیعت داریم بکار بریم تا انتقام خون ایشان کشیده شود که بیگناه بخلاف عادت جمیع طوایف ریخته شده است بکشیم لکن عرایض فرمانفرمای گرجستان جنرال کراف پاسکویچ اریوانی را که دولت ایران از شرکت این ظلم شرارت آمیز نیداند ما را از عزیمت خود توقف داد و اظهار تاسف پادشاه در باب این خاتمه عظمی که دلیل اطاعت و اخلاص او نسبت بدولت روسیه بود باعث خوشنودی ما گشت و از محبتی که نسبت شما و بهمه خانواده

داریم قلباً همین تاسف را میخوریم که ایرانیان هنوز در حیات بی اعتبارتی و جهالت هستند که امثال اینگونه ارتکابات از ایشان ممکن الوقوع است احتمال مخالفت برای اوضاع مخصوص شما و خود شاه نه کمتر از این قضیه دل ما را بدرد میآرد برای رفع اینکه باعث سرور شما تواند بود و هم برای اعانت شما در هر باب صلاح دانستیم که جنرال مایور عساکر امپراطوری ما کینیاز دولقاروکی را که شرف ایلچی این نامه را خواهد به نزد شما ارسال داریم و او ما مور است که در تبریز در حضور شما هر قدر که لازم و خوش ایند است بماند و باعث انتخاب و امتیاز جنرال مذکور بلی این کار را از طرف ما آنست که او در حین مکالمات از برای مصالحه در میان دولتین روس و ایران معروف و شمول التفات شما بوده است و باین سبب امید خوشی حاصل است که شما را به ما کرداری خوب کار را استحکام حسن موافقت این دو دولت هم جوار خواهد داد نیز نوشتگی واکه تعلیق فرستاده ایم مقرر داشتیم که هر بار ما را به همه عرایض فرمانفرمای گرجستان ما را اطمینان نشسته که تا خود را آمدن این ولایا آمکه هستید لکن نظر باطلاع از فکرهائی که اهالی آن اشیره و ایلبارا

اختلال میدهد و بنا بر اهتمامی که در باب خوبی این دولت عهددار و خوشنود داریم نواب نایب السلطنه را در تبریز برای رفع شورش و رفع وساوس واجب میشماریم فلهذا اصلاح میدانیم که از سرحد خود بر نشوید و برای تلافی کسالت دولت روسیه کافی میدانیم اگر شاه مقصرین را تنبیه کرده برای عذرخواهی آشکار یکی را از فرزندان خود یا از فرزندان شما یا یکی از اشخاص معتبر و معتمد خود نزد ما روانه نماید اینگونه آرا که خود را به شما اظهار نموده با خوشنودی کمال رضامندی پادشاهانه خود را اعلام میداریم در باب تدبیرات حقیقی که برای دفع خان شورش انگیز طالش معمول داشته اید البته نفع هر دو دولت اقتضا آن میکند و همچنین با خوشنودی مطلع از اهتماماتی که شما در باب تعیین سرحد بموجب عهدنامه ترکمان چای مرعی داشته اید گشتیم و این امر بسلامت اتمام پذیرفت در خاتمه تکرار خواهش مذکور فوق میکنیم که بر وفق دوستی کنیاز یابو کینیاز دولقاروکه بالفعل بودن در حضور شما تعیین شده کمال اعتبار نمائید و بتوسط او آنچه لازم باشد بفرمانفرمای گرجستان اعلام دارید که او مصلحت بین حقیقی شماست بقا نواب والا را از درگاه حضرت

۶۲ نم

غرا سپرده در مقام التفات هستیم بدستخط مخصوص امپراطور اعظم مرقوم است نیکولای اول ۳ اپریل سنه ۱۸۲۹ مسیحیه در دارالسلطنه پطربورغ

محب صادق الاخلاص با کمال محبت و اعزاز خاص توجه نگار صحیفه اختصاص میگردد که برقیمه نواب والا که اظهار رضا برفتن فرزند کامکار خود بدارالسلطنه پطربورغ فرموده بودند در قلعه قارص وصول پذیرفت و این رقیمه اثبات میکند که نواب والا همیشه در مرابطه دوستی با دولت ما بعلاوه مراتب مسالمت و دوستی که بموجب صلحنامه ترکمان چای با کمال سعادت انعقاد یافته تقویت داده اند و با این رقیمه نواب والا مدعای پادشاه اعظم امپراطور اکرم را معهود داشته اند همه کارها بموجب اهتمام و مساعی جمیله نواب والا با حسن توجه صورت انجام پذیرفت و بغیر از وصول نامه حضرت شاهی که نواب خسرو میرزا در اول ملاقات باید بحضور حضرت امپراطور برساند نقص دیگر نمانده است نظر باطلاع از مراتب اختصاص و اسلوب نواب والا نسبت امپراطور اعظم و خوشنودی شما از همه آنچه موجب استظهار و دلخواهی حضرت امپراطوری میشود قصه کینیاز دولقاروکه مقرر داشته است که صورت حکایت کرده که متضمن فتح جدید است که عسکر زیر دست مقتدر ما در مقابل عثمانیه

حاصل شده است بحضور والا ایصال دارد با قی با کمال اختصاص و اعزاز خاص در مقام حسن اخلاص آماده هستیم فرمانفرما کراف پاسکویچ ایروانی ۱۶ ذی حجه الحرام ۱۲۴۴ قارص مخلص بارها مکشوف رای والا میدارد که امپراطور اعظم نظر باینکه مکرر نوشته ام مطلع است در اینکه نواب والا از قضیه که در طهران اتفاق افتاده است بالکلیه برکنار است پس برای اینکه دوستی دائمی خود را نسبت بشما ثابت کند جنرال مایور کینیاز دولقاروکه را بحضور شما واسطه دولت تعیین نمود و از طرف خود توقع دارم که نواب والا با کشاده دلی با او مکالمه نموده و بتوسط او خواهشهای خود را بمحبت اعلام فرمایند با قی اعزاز خاص در مقام خیرخواهی و اخلاص آماده هستیم فرمانفرما کراف پاسکویچ ایروانی ۲۴ ذی قعده الحرام ۱۲۴۴ تفلیس

نواب والا در مطلبی که در جواب نوشته بودند اظهار کرده اند که در باب اعلام جنگ عثمانیه مقدور عمده از طرف انگلیسها است و میخواهند که اطمینان بشما بدهیم که انگلیسها بسبب جنگ با عثمانیه تفکر انتقام از شما نخواهند بود و اینکه ما چه تدبیر برای محافظت ایرانیان

از فرز

از فرز انگلیسها داریم و ایرانیان که با سه دولت پیمان دارند انگلیسها و عثمانیها را که گذشته در صورتیکه با روسیها پیوسته با ایشان دوست باشند چه نفع از ایشان حاصل خواهند کرد

در جواب این مکشوف رای والا میدارد که تکلیف [illegible] مضمون داشتن شما را از طرف انگلیسها در صورتیکه با عثمانی جنگ داشته باشید کار بیفایده که بهیچوجه داخل این ادعا نیست پس در چنین صورت باید که بحضور پادشاه امپراطور عرض کرده رضای او را استفسار نمائیم چون این مطلب مطلبهای دیگر را هم برهم میزند تا آنها نیز جواب میتوانیم داد مگر اینکه نواب والا در مطلب اول اصرار نکنند در چنان صورت با کینیاز دولقاروکه داخل مکالمه این امر میتوانند شد سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که بواسطه ارسال رسل و انزال کتب بر وفق رتق و فتق دلهای رسیده را آرمیده ساخت و امور پریشان را بجمعیت باز آورد و در هنگام معدلت نیز بر وان رسولان راست کار و امینان حضرت کردگار که از جانب جناب قدس رفع وحشت

23

از عالم رنش کنند و خواطر های آگاه را از خطرات اشتباه برآورند و بعد
برآئینه ضمیر آفتاب نظیر پادشاه والاجاه مظفر سپاه ممالک پناه برادر اعظم اکرم
سلطان نیکخواه برگزیده حضرت اله واسطه عقد مودت و مصافات امپراطور تمامی ممالک
روس و مصافات ما را با آن جناب بر همه منتشر و جهر و ظاهر و خفی روشن است و حکم
محکم متینش در بحر و بر و سایر ممالک و اراضی وسیعش از هر جهت معمول و مأمون
و لحت عالم انعنش انباز لازم کرده ن مرتسم و منقش میداریم که بنابر مهر علاقه
دوستانه پادشاهانه در مکتوب ایلچی مختار آن دولت در خوشنودی اوقات رب
الجن و محبت و مژده سلامتی ذات گرامی آن دولت یگانه و ظهور محبتها و مودتهای
برادرانه خاطر ما را خرم و خوشنود ساخت و چون مدتی بود که مقتضیات
قدر رشد در میان مقصود و دلها حایل بود و راه آمد و شد رسل و رسایل
از حوادثات زمان و شوائب دوران مسدود و صحن نامه و روره و جعل
الحکومات در تباطیها انداز چند این موجب نزدیه شد بای
دکامرانی که دیده که زمانه حد بر دستاره حیثیم بندد و پاین
آنچه مظهر بین شاد کام و عزت اندیشه و حیرت رسید چرا
میرزا کرپاید و ف از جانب آن دولت بهیه به پایه سفارت و رسالت

الامان از

ما تنخجهای ع

و مهمان عزیز از محمد این دولت بود با این سبب پاس اعزاز و اکرام او را
چندان مبذول داشتیم و حفظ حرامت او را تقشه را لازم می‌شمردیم که نسبت
بهیچ رسول و سفیر النظر سلوک و رفتار نشده بود غافل از انکه دستهای
تقدیر بر خلاف اندیشه و تدبیر است و حادثه چنان که تذکران خاطر ما
ما را الغایت منقبض و ملول می‌سازد ناگاه و بخبر روی خواهد داد بر
و عالم البرابر واضح و ظاهر است که ازین غائله ما گزیر تا چه حد تأسف و تأثر
داشتیم و هیچ راه تسلی و تسکین نمی‌جوئیم چرا که حسن مدرک و صفای وجدان
آن پادشاه والاجاه صیقل غبار اشتباه است و البته دریافت کرده‌اند
که حدوث اینگونه امور از مردم او باش شهر و انادور است
چه جای آنکه العیاذ بالله امثال این شبهه در حق ارکان دولت
قویم و اعیان مملکت عظیم رود و آنگاه با وصفان تجدید
عهد که مابین هر دو دولت جاوید مهد شده بود و آنچه خوشنودی شادمانی
که ازین دوستی و مهربانی داشتیم بالاترچند مبدأ و منشاء این حادثه
خودشان هر چند نفر کسان ایلچی با چند نفر او باش بازاری
نبوده نوعی اتفاق افتاد که مجال هیچ چاره و تدبیر نشد و ممکن تلافی و جبر

کان ارکان این دولت را از نوراب اعلیحضرت نوع خجلتی است که غبار
آن احزاب باب معذرت خواهی نمیتوان شست و برای انجام این کار
و شستن این غبار هیچ تدبیر خوشتر ازین بنظر نیامد که فرزند گرامی خود امیرزاده خسرو میرزا
را با جماعه مقرب الخاقان امیر نظام ماکرالملام ما محمد خان که از معتمدان دربار ایشان است
بحضرت پادشاه معظم و برادر مکرم مفخم روانه سازیم و تحریر این عذر نامه اعلیحضرتی
خاتمه روا داریم دیگر اختیار رد و قبول موقوف باقتضای رای ملک آرای آن
بزرگوار است تا که نوبت صلح است دوستی و عنایت بشرط آنکه گوییم از آنچه رفت
حکایت ایام خجسته فرجام الکلام باد والسلام
خداوندی را ستایش کنیم و نیایش نمائیم که عفوش خطاپوش است
و لطفش معذرت نیوش و مهرش از قهرش پیش و فضلش از عدلش بیش و ازین
پس مخصوصان جناب قرب و محرمان حرم قدس او را که وجود ذیجود ایشان
موجد صلاح امم است و موجب اصلاح عالم و لعبه بر پیشگاه حضور القاء
ظهور پادشاه والاجاه قوی شوکت قویم قدرت و قدیم دولت معظم اکرم
امجد افخم امپراطور خجسته طور متجلی معظم معروض و مکشوف میدارد که
فرزند گرامی ما خسرو میرزا الحکم محکم اعلیحضرت شاهنشاه والاجاه ممالک پناه روحنا فداه

برای

کاغذ نواب مستطاب سلطنه امپراطور اعظم که بنام نواب خسرو میرزا برنام ۲۴

برای تقدیم معذرت خواهی بحضرت بلند و بارگاه ارجمند آن دولت
مامور است و سبب انتخاب او برای این خدمت همین است که شمول الطاف
و مراحم امپراطوری درباره ما بر پیشگاه خاطر مبارک شاهنشاهی مخفی و مستور
نه بود که ما خود تمنای دریافت حضور آن اعلیحضرت ذیجاه را در خاطر
اخلاص ذخایر داشتیم و اکنون که خود این تمنا رسیدیم خوشنودی که
داریم از همین جهت که این نعمت و شرف بفرزند نیکبخت ما خواهد رسید هیچ جهت
لازم نمیدانیم که از فرزند خود سفارشی عرض کنیم ما از مکارم امپراطور اعظم اکرم
درخواست میکنیم که در مقاصد او نوعی بذل توجه فرمایند که موجب سرافکندگی
ما در آستان شاهنشاهی نشود بلکه باعث سرافرازی ما در این دولت و این مملکت
گردد چرا که در اوقات ضرورت و حاجت مکرر آزموده‌ایم که اتفاق باطنی
آن اعلیحضرت بانجاح مقاصد قلبی ما متوجه شده و بعد آنکه عرض حاجتی نمائیم
توجهات ملوکانه در حق ما مبذول آمده است مع هذا شایسته آن است
که بعد از فضل خدا بالمره تفویض اختیار با مبنای آن دربار کنیم و مطلقا
در هیچ مطلب عرض و اظهار نکنیم حتی افزونی افسردگی و اندوهی که از خود ما
در حدوث سانحه ایلچی مختار آن دولت مضامین ذریعه مصحوبه مأمور

برر أس عود و محول داشته تحسین رحمت لطف کفان حضرت ارکند عذر
غفلت نکردیم چه اگه صفای قلب و خلوص ارادت با امری نیست که
تا حال بر رأی حقایق آگاه آن پادشاه والاجاه در پرده اشتباه مانده باشد
و شک نیست که چندان که بر اتحاد و اتفاق عم و پدر بخواهست خداوند فرداد کر
فزاید برای ما عین مأمول و دلخواه است و خلاف ان العیاذ بالله مایه کدورت
و اکراه دیگر اگر کسی عساکر نظام این مملکت محمد خان از مستعدین دیار این دولت
و محرمان خاص ما خود میباشند توقع داریم که در مهام دایره بین الدولتین
نوعی که از این طرف ماذون است از انجانب سنیه الجوانب نیز رخصت
عرفی بدهد و هر گونه فرمایش که نسبت باین دو دولت باشد به ملاحظه
مغایرت باو مقرر دارند ایام سلطنت فرجام بکام باد والسلام
محب صادق الاخلاص [illegible]

توجه نظار صحیفه اجتماع لشکر و عساکر روسیه که در تحت اختیار
محب است شهرت تازه حاصل کردند کمتر از بیست و چهار ساعت
یعنی از نصف روز نوزدهم این ماه تا روز بیستم برای ما کافی بود
که به عسکر حمله آورده او را گریزانیدیم و بعد از آن بطرف

اوچ طوقو

[illegible]

اوچ طوقلو حقی پاشا که در عقب باردو در جای بختی سنگر ترتیب کرده خیال
مقاومت در برابر عساکر شجیعه ما داشت رجوع کردیم خیال ترتیب سنگرهایش
عبث شد اسلحه روسیه لشکر عثمانی را هزیمت داد و خود حقی پاشا بقید اسار درآمد
بسبب این فتح نمایان بعد از آن به ارزنة الروم که سرعسکر مغلوب و منهزم
بانجا برگشته بود روانه شدیم لشکر ما و اهالی آنجا قوت مقاومت در برابر عساکر
نداشت و نظر باطلاع از اینکه در حالت اطاعت از ما حمایت خواهند یافت
کلید قلعه را بمجرد تسلیم کردند و سرعسکر نیز ارک را تفویض نمود در فتح اول شده از
دست داده توپ بیست و سه پرچم بیدق و سه هزار و پانصد نفر اسیر و مقدار
کثیری از قبیل سورسات و جبه خانه بسبیل غنیمت بدست آمد و از گرفتن ارزنة الروم
نیز خود سرعسکر و سه نفر پاشا و دیگر و سیصد توپ همه انبارها و بیدقها و طوقهای
حقی پاشا بدست ما آمد و نظر باطلاع از اینکه نواب والا از اموریکه موجب
اشتهار و بلند نامی پادشاه اعظم امپراطور اکرم میشود کمال سرور و خوشحالی
تعمیم کرده این فتوحات تازه را که برای عساکر او روی داده است اظهار
مینمائیم و مطمئن هستیم در اینکه نواب والا در شادی ما شریک بعد از ترقیات
عساکر روسیه خوشوقتی حاصل خواهند کرد و بسبب این قضیه فرصتی حاصل داشته

توپهای عثمانیه [illegible]

بحضور نواب والا اظهار میکرد و در سیاهه توپهای [illegible] سهو چندی در آن
اتفاق افتاده آنست چهار توپ [illegible] و چهار توپ [illegible] چهار توپ [illegible]
رسمه و مجموعیت مرقوم شده بود هشت [illegible] و چهار توپ [illegible]
توپی در جنگ آخر از عساکر [illegible] بدست آمده است و [illegible] موجود
دو عراده نیز توپ [illegible] شده [illegible] این توپها [illegible]
تسلیم خواهد شد و انچه تاکنون از این کار رفته است باعث آن است و در این چند
وقت فرصت تحریرات نبود و حضور پادشاه اعظم امپراطور اکرم [illegible]
تا حال فرصت نداشته ام [illegible] با کمال [illegible] و حسن اخلاص و حرمت
گذاری خاص در مقام [illegible] هستیم خان [illegible] گراف پسکویچ ایروانسکی والسلام

۲۸ فوریال ۱۸۲۹

جواب [illegible] گراف پسکویچ از جانب نواب ولیعهد
تحریرات آنجناب مصحوب [illegible] مصحوب [illegible] و متانت
آنکه جنرال آنجناب [illegible] رسیدن نامه التفات علامه
اعلیحضرت قوی شوکت عظیم قدرت امپراطور اعظم اکرم [illegible] شوق
و حضور [illegible] آنجناب [illegible]

بتوقف

بتوقف [illegible] ما مامور داشته اند چندان معتقد و مطمئن گردیدیم [illegible]
[illegible] مصحوب [illegible] بود
در این [illegible] موجب مزید وثوق ما [illegible] طرز و سلوک [illegible]
قلبی آنجناب گردیده در باب [illegible] مخصوص [illegible] فیما بین ما و آنجناب [illegible] است
نوشته بودید که [illegible] بعد از انچه منظور ما بوده
[illegible] حاصل کردیم البته آنجناب [illegible]
مهام متعلقه بفرزند ارجمند [illegible] مشغله آنجناب در این اوقات
بسیار است لکن همین خود [illegible] تجدید و تاکید اتفاق و اتحاد
این دو دولت بعمل آید و فرزندی را اصلاح داشته و روانه نموده اید
یقین داریم که در غفلت نخواهید کرد [illegible]
[illegible] نموده ایم [illegible]
از [illegible] البته تاکید [illegible] دارند و
[illegible] دیگر [illegible] از اخبار [illegible] آنجناب بی خبر نیستیم
و [illegible] هر خبر رسد با ما برساند لکن [illegible] مشتاق رسیدن تحریرات
آنجناب و خوشنود از سلامتی مزاج و درستی کارهای او میباشیم

صحیح

ومنظر که هر روز خبرهای مرغوب موافق دلخواه مشفقانه ما برسد و باعث مزید سرور
و انبساط خواطر ما گردد و السلام

[illegible]

ارمنستان در باب رفع محذورات نموده که شعف کنیاز کودر شوف
کرده بودیم جناب جنرال موقوف اذن مجدد از دولت امپراطوریه
روسیه نموده و مصالحه چنین معلق داشته بود که ما اصراری در آن باب
نکنیم لهذا مختار شدیم با ایلچی در تعیین زراری ...
شق اول همان است که محبوب کدا شوف نوشته اید و نوشته ایم
و با نمایندهٔ امپراطور در تفلیس گفته اند و شنیده اند — شق ثالث

این است که در باب رفع محذورات از واکذاری که محبوب
کدا شوف نوشته ایم اصرار نکنیم و در تصرف تسخیر ولایتهای وان
و بغداد و غیره و غیرها که سمت ان سمت انشاءالله تعالی بدو وقع
که دانسته ایم و پیشرفت بدهد خواه بزور یا استمالت بکوشیم و علی الاتصال
هر جا را که از آن ولایتها خواهیم تصرف کنیم از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم
با عنایت تعویذ الحفیظه در عوض آن جاها که از سلب عنایت امپراطور
اعظم دیدیم حالا که بحمدالله تعالی بر لطف و شفقت شدند انشاءالله تعالی

[illegible]

این بود را دریافتیم از انصاف و همت شاهانه امپراطوری حضرت که انقدر از ملک
عثمانلو سود در عوض اخلاص و ارادت ما مضایقه نفرمایند
ما حاضر و اماده هستیم که هر یک از این دو شق را اعلیحضرت ایلچی مختار
قبول کنند و اختیار نماید تا در تقدیم آن بپردازیم و در صورتیکه قرار
برشق ثانی شود مضایقه نیست که خلاصش بالکل ایلچی مختار در باب
پاره کردن نوشتجات از طرفین در باب ... متذکر باشیم و کاغذ تازه
در باب قرار داد شق ثانی بگیریم و بخواهیم اعلیحضرت شاهنشاه ما روحنا فداه
فرزند محبوب را بآستانه امپراطور اعظم افخم فرستاده و رتبه سفارت بالاتری ایلچی مختار
با کفیه دعا بزبر قرار بیایم که تا خاطر فرموده در رضاجوئی و زیاد محبت امپراطور
اعظم هر جه تذ جهات ... همت ... بسکنند و خاطر کرد
دیگر چون دو دستی ایشان و موافقت و دوستی تا به کمال بروز است
از خاک عثمانلو در تصرف دولت بهیه روسیه در این قدغن که کاروانها و حمال
و جان و مال رعایا و کاروانهای تجار ایرانی و مردم هم ... آنجا هستند
اصلا مزاحم و متعرض نگردد و اگر ... ما ... رفع
ما ... و رفع و انکار بر اثبات کمال یگانگی این دو دولت

[illegible]

باید بزودی ...
همه روزه ...

اخود ذات ایشان است که بعد از ... که باید رفع جهت
و هر کس این دولت و این مملکت بجز این ... و شمار بود هر جا ... مملکتی
هم ... تا ... از هر کس ... لهذا هر چه قبلی از ماموریت فرزند
شاهنشاه بآستانه امپراطوری وارد و ایلچی مختار و نایب او به تبریز رسید
جانبین فرمان بقصاص ... و وحشت ... داده باشد ... مراقبت
و دوستی ... و ... امروز ... و ... در میان دو دولت و مملکت
نداده و ... از این اتحاد و یگانگی هر دو دولت خداوند ... اعتماد کلی خواهد
فرمائید ... افراد ... همه ... بر طرفین خواهد گرفت

دولت انگلیس

صورت املای در دولت ظاهره ایران انگلیس و در ... کند
دولت ایران با ... دولت همسایه است ... باحال
... آنها ... دولت روسیه و ... اگر ... ضرر ... نفع
... از ... رسیده ... و ... دولت ...
... انگلیس ... نفع ... دولت ... و هر ... ایران
... ایران

صحیح

صلاح خود را چنین میداند که از هر جهة بدولت انگلیس مستمر و چسبیده
شود چرا که لامحاله با یک از این سه همسایه محکم و با دو همسایه دیگر رفتار
کند هر گاه دولت انگلیس هم صلاح خود را در این داند فبها المراد
و اگر قبول حمایت این دولت را نکنند معلوم است که این دولت
ناچار فکر دیگر برای حفظ خود باید بکند والسلام
صورت قرارنامه که از جانب کارگذاران نواب سلطان نایب السلطنه
ایران باید مرقوم و بمهر مبارک ... شود — اولا آنکه علاوه بر سرکرده
عوض ... صاحب واجوداط که پیشتر از این دولت انگلیس از برای نظام
نایب السلطنه مامور فرموده از چهار نفر سرکرده دیگر از هندوستان
بجهت نظام مبارک که والا ما مورخا نه از جمله چهار نفر و نفر سرکرده ... امورات
توپخانه با وقوف و ماهر باشند و دو نفر دیگر سرکرده نظام سرباز باشند
و دو نفر سرکرده توپخانه نیز کسانی باشند که از عهده کار توپخانه برآیند و هم
از عهده نظام سرباز در آیند و سرکرده سه ... شناس باشند که از افواج نظام
خدمات ... ایشان رجوع شده باشد و بنابر این باشند که خدمات
مزبوره به ایشان رجوع شود و دولت انگلیس همان مواجب که در حضور ... کرده

میداده در ایران باشان برسانند و از سرکار نایب السلطنه به یک
از ان چهار نفر اجودان روزی مبلغ یک تومان رایج ایلغز و یکسر اسب
اسب عتیق مرحمت شود و مواجب ماه بماه برسد و از سرکار والا بطریق
که سابق برین بسرکردگان که در انجا بعضی خانه مرحمت میشد هم شود در انجا
که باشند و هر وقت که حسب الامر والا بسفرها مور شوند چاپار و چاپار با کمر
از قرار تفصیل داده شود و کامنداد و اجودان همیشه ملتزم رکاب باشند
و ان چهار نفر سرکرده دیگر در ولایات ممالک حاکم نشین و یا قی باشند که افواج
سرباز مباشند که افواج سالی جمع اوری نموده هر وقت ممکن باشد مشغول
تعلیم و مشق باشند و هر وقت که جمع آوری تمام فوج ممکن نباشد دسته
بدسته سرباز را جمع نموده مشغول مشق سرباز باشند تا باین طریق سرباز
همیشه در مشق باشند و بسیار از خانه خود هم دور نباشد و ضرر و خسارت به سرباز نرسد
[illegible] و از جانب امنای دولت والا قرار درستی با ایلچی دولت
انگلیس داده شود که مواجب روز بیک تومان بسرکردگان بدون تخلف
و تاخیر در هر ولایت که ساکن باشند و اگر خواسته باشند بایشان
بدهند و اگر در تبریز بخواهند مواجب انها را باید به کامنداد ایشان

بالا

یا با ایلچی دولت انگلیس باشند کامنداد باید در مشق و تعلیم اهمال نکند
و اختیار امارت صاحب بلد داشته باشد و از سرکار والا امید
توقع مواجب نکنند و باید در تبریز خانه باو بدهند و هر گاه
دولت انگلیس این قرارداد را قبول نماید کارگذاران نواب
نایب السلطنه متعهد می شوند که هر سالی شش ماه سپاه خود را در یکجا جمع نموده
مشق و تعلیم بدهند و یا با ایلچی دولت انگلیس قراری میدهند و تعهد
میکنند که مواجب نظام بهتر از پیشتر بدهند که چنانچه احتیاج بر دو ده
و بهم بدهی سرکرده و باز حوالت نگشته ده بیست هر یک از شش
سرکرده یکفوج سرباز بدهند و یک سرتیب بهر یک باشد هشت نفر
سرتیب و یک طبقات و یکنفر شیپورچی همه باشند این قرارداد که درست شد
نواب نایب السلطنه متعهد می شود که از ولایات دیگر سرکرده از اهالی سپاه
خود ننماید بعلت اینکه در کار نظام اهم چشمی نباید باشد و چون سیاق
اهل انگلیس با سایر سیاق معلوم تفاوت دارد سازش با غیر
نمی شود و دیگر تعلیم و مشق و انگلیس و سایر تعلیم سایرین در یک نظام
دو سیاق تعلیم درست نیست

رقیمه والا رسید و از مضمونش سرافرازی و افتخار حاصل کردم
نواب نایب السلطنه از این رهگذر خاطرجمع باشند که ما به یکقلم خارج
کردن این بعضی فصول عهدنامه در میان اوردیم که خواهش و منظور نایب السلطنه
این بود که دو فصل ... انگلیس و منظوری غیر ازین نبود که تعهدات
که در بعضی اوقات تنخواه لزوم یک آوردن ان مشکل بود موجب کدورت
میان اولیای دولتین قاهره میشد نواب نایب السلطنه کاملا واگاه تر
از همه کس است و میدانند که اکثار مصلحت دولت بنا بر آنست
که استحکام ان کمتر در عهدنامه بیت نواب والا مکرر ملاحظه فرموده اند
که دولت انگلیس چه قدر سعی و اهتمام در پیشرفت امورات
دولت علیه ایران دارد اینمطلب را تصور نخواهند فرمود که از خارج
دشمنی تصرف ایران نماید که پادشاه بزرگ ما نتواند چنین عزم
و اراده سو مباحثه و تغافل بکنند لکن نایب السلطنه قلبش همو حق
فرهنگ که تمام تربیت والا همه ورم که عمده تسلط و اقتدار و نگاهدار
مملکت در این است که خلق قلباً مایل پادشاه خود باشند
و دیگر نگاهداشتن سپاه نظام با تدارکات شایان نواب والا

میدانند

ازین عبارت ... نواب نایب السلطنه ... مرقوم ...

جدید دو ... سرکار ... مشفق ...

میدانند این سخن صدق است و نیز میدانند هر دو رشته مهمات و ثبات شروط
عهدنامه چه قدر موجب احترام از هر دو دولت دیگر میشود و چه قدر الطاف الهی
وارد می آورد و موجب خوشنودی تمام ملک شده که نایب السلطنه سخن همه را در نظر دارد
و هر چه باید ... اخلاص نایب السلطنه است و پادشاه ... و ... ولد جناب
باری ... نایب السلطنه ... صحت ... و عزت تمام خداوند ... بسیار و دیر
بر سر او و اولاد او نسلاً بعد نسل باقی باشد ... در خشنده ... آن ... بود نقش
و استقلال ... تحریر شد ۱۴ ماه جمادی [illegible] ۱۸۳۰ ... ارادت شعار ...

۴۵

هو العزیز

[illegible]

ملک [illegible] ملکت [illegible] همه ردیف خواهش [illegible]

[illegible]

بهار [illegible] ولایت یقین [illegible]

باغ و بنفشه [illegible] رخت [illegible] در شهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

روز و شب [illegible] ونانه والسلام

[illegible]

۴۶

[illegible] ازکه مرا در [illegible] عالم [illegible] همیشه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۷

[illegible]

[illegible]

۴۸

[illegible] ورود [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۳ ربیع الاول ۱۲۴۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۵

رقعه ایست [illegible]

هو [illegible]

رشتی [illegible] این رقعی ارشت تو [illegible]   این [illegible] و [illegible] گشت تو [illegible]

حاشی [illegible] زرم و همواره بود   این [illegible] کوه ودر شت [illegible]

[illegible] فتوت [illegible] بهترین [illegible] و [illegible] گستر

مانده بود از شمار رسید جاده [illegible] انحاح کنم یا [illegible]

[illegible] سپارم با [illegible] نوشتم [illegible] نقاب انداز

[illegible] بود و [illegible] از [illegible] و دیگر چه بود [illegible]

دریا [illegible] با [illegible] و [illegible] کارست یا [illegible] و [illegible] کرده

عیب [illegible] هنرش نیز بگو آفرین آفرین برد [illegible]

ار [illegible] است [illegible] خوب نیست [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] همیز [illegible] باشد [illegible] و السلام

۸۳

هر کس [illegible] جام [illegible] لکلفظ [illegible] بیکف [illegible] جام [illegible]

[illegible] کنیم

درا [illegible] امروز [illegible] جام [illegible]

[illegible] میکنم [illegible]

[illegible] زیارت آن [illegible]

[illegible] زیارت [illegible] کردم [illegible]

[illegible] هر [illegible] خواست [illegible]

[illegible] رضا [illegible]

[illegible] و توفیق [illegible] قیام [illegible]

[illegible] و السلام

[illegible] تا شدہ دل [illegible] آن زلف [illegible] هم [illegible] کارم [illegible]

[illegible] رفتاری [illegible] دل [illegible] آن زلف

۲۶

[illegible] تقدیر [illegible] دل [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] چون [illegible] حیات [illegible]

[illegible] تدبیر [illegible]

[illegible] شیر [illegible] بوستان [illegible] تیغ [illegible]

[illegible] تقدیر [illegible]

[illegible] عشق [illegible] تقدیر [illegible]

[illegible] آن [illegible]

شمشیر [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] اوقات [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] امروز [illegible]

[illegible] آه از [illegible] دل [illegible]

[illegible] آواز [illegible]

[illegible] وقت است که باز [illegible]

حضرت [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بحر عمّان سفر کردی و از موج طوفان حذر نمودی با هم نمی‌سازند باید بالمرّه جرأت اقدام کرد و با علوّ همت
اتمام نمود و در هر حال تفضّل خدا و بلند بختی پادشاه را منتظر بود و کار را به هر جا رسد قرار گیرد که ملاحظه دیگر از ارباب
شهرزور و زهاب و ما انجمن تفصیلی را در معرفه شاه حقه حالیه ام این جانب است و هر چند متابعت نادر
و شاه طهماسب نقص اوست قاهر همت را لکن برما نیست لکن انتظار در کل عراق عرب و عجم
و مصر و شام و فارس و خراسان و آذربایجان معدودی از خواص و فضلا و بعضی از زیرکان خواهند تاریخ را نهاده‌اند
سایر خلق این چیزها را ندیده‌اند و نفهمیده حقیقت در السنه و افواه مذکور و مشهور شده و خوب و اذهان
ثابت و نقش پذیر شود این ولایت و ایلات را تا شاهنشاه فلک بارگاه مرحوم شاهزاده گذاشته بود نظام
سهل است در کار مانده بود بعد او الان میگرفت و تا بالمره بدنش با کشیده و از دست داده‌ایم سهل است
و زهاب هم بر روی آن رفت بر این جا معلوم است و همیشه همه جا صلاح آن را منظور میکنیم نه صلاح خود او
لکن ارباب ملک ... از هیچ چیز نباید بترسند مگر از زبان زبان عوام و ما لکن ازین یک فقره اجتناب ... کنیم
ملک با خواهد بود جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان زهاب بالاو اکثر
قبول عالم و عالمیان را جهت داده ارباب ... و ولایات شهرزور و کوی و حریر را که خدا نگاه داشته
دست ... بدهند هرچه دیگر ... تا این قدم اول و اجازت میدهیم و الفاظ مبهمه
و فقرات ... در فصل موقع ذکر مطلب ... [illegible]
... جانی اینکه ... [illegible]

داد

۴۹

را فراهم آورده است و معلوم است و هر کار اطوار های دیگر ... از پیش برود البته بهتر و خوبتر و ...
... و ... جابجا است و از دست ... شده پر ... از هزار نیزه و شمشیر ... دست ...
و دست تحریر ... شوال المکرم سنه ۱۲۳۸

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را ... جاده خراسان ...
... رسیده است ... که ... بلطف ...
... مرغ سکین چه خبر داشت ... کارهای اینجا همه خوب است ...
هیچ بهم نرسید ... اسلام ...
کرده‌اند ... حضرات ... عادت کرده‌اند ...
تا ... این کاغذ ...
... باب ... والسلام

۲۸
مخلص ... آن شب ...
و الکنون ...
نفع خود کرده ...

[illegible]

ارنج ... البته ... است ...
و اینکه ...
هم ...
صداقت ...
استغنا ...
علی ...
اتمام ... والسلام

مخدوم مهربانا ...
در ظل حمایت شاهنشاه ...
بعد ... آفرین ...
...
...
... حضرت ...
عنایت ...

۵۰

[illegible]

بالله الله ... والسلام

۲۹
ای ...
این ...
از ...
القدر ...
و ...
...
دلم ... والسلام

[illegible]

۳۰
برادر جان ...
و ...
فاختاره ...
و ...
کریز ...

[illegible]

این اقاله و انکار و اعاده و استغفار شما ... [illegible]

[illegible]

...

[illegible]

[illegible]

---

۲۲ صفر سنه ۱۲۵۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۱

مردم مهربان من این پیغه کوی تا یک بار رخت برو زیش مستان این نغمه
عالم مگر پر ده غلام است و با شفق می آید و با شفق نر رود مهمانها سلام جواب گفتم
و شفق روز زمین همه در خواب رفته و شب از نیمه گذشت ولیکن نوکر که فرسا ق
خودم سش علم بر دید بر پا ایستاده کوته ابرهاست و ارش قمری زده نه پاش و خسته
می شود نه زبانش بسته فرسا ق تسلس التهاب دارد کاش تسلس التهاب سده است در قوه
حافظه و قدرت حافظه بد شهره مانده است نفس آمده ما و قدرت غذا و کثرت عقده و غذاء
سیلوا سعی جان من جاری شد چه ان ورزش ما محال است و سیوف آید و شریع که بخند هر
شب و روزی و بد تو سر دیوار شعر هر نفس می زند هزار هزار است صبح شده و این
عالم کافر خسته شد چرا شب زن لوند شن خلاص و شن من درد مند می ایستد
فراز حضور ش حالت احتضار دارم و آن قحبه با حسرت و انتظار بده است
کس همی خارد والسلام

این رساله عروض است ... عالم در وقت ... خود ... [illegible]
در ان وقت ... [illegible]
بعاونت والد خود ... [illegible]
... در بخش ... حضرت امیر ... [illegible]
در تقطیع شعر ... [illegible]
و قول ... [illegible]
شاه زاده این رساله را ... [illegible]
... [illegible]
... این رساله ... [illegible]
... [illegible]

امروز که سرو کار من با تقسیمات عالیات افتاده که ... [illegible]
گوش چشم دارم بار دیگر ... امروز کارم این بنده لا ... خود اعتبار ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بواسطه ... حکیمان گفته اند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در علم عروض ... کتاب است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مجموع است ... [illegible]
چهار مصراع ... [illegible]

۲ لفظ همه درج

۴ بیت و چهار کلام

بسم الله الرحمن الرحیم

۸۹

این خزانه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

حق همه جا باید طرز و دق خطه شود و این علم ثالث سیبویه و جامی در مجلس مجربکاه و مدرس عالی
مکتب حکیم بود اما معروف مر نظر خطیر الله گشته بشه و از امروز تا حال کشف این علم نقش او کمال مدرس عشر
مدارس شاه و دیجاه از فرقه طلاب و حلقه کتاب بر نفش و آبخلم در کار بسته لاله و [illegible] مشغول
گشته باد شهید او لکه این کوزه اجتماع در غزا و جهاد آیین زبان نامی از گروه روس در ثغور ملک
محروس مانده بود تو باشی و بیم جنگ و نبرد زکهی فرازان برانگیز لکه چه خواهی زبان
یکه مرد پیر کلاوس خوانی و رواشیر گیر این علم لکه عود و صندل باشم و یا چوب جنگل و سر در غار
باشاخ پر خار تنگ نیست و درباغ این دولت بیزوال رسته ام و از خاک و آب این اعتقاد پرورده ام
خجسته العباد با به کبث بر جهد و خلم آمده چراغ خار در باغ حامی کاشته ام هیچ غرلا مرواری
تربیت و اهتمه من لکه خارم لکه محمد جز ارادت که از آن دست کرده پرورده میروم ایتقلیم
به نفس خویش از مشت ملک و خار شکی و خار با بوتره و وجود تر است و لکن بو هست و شکوه
دولت و الدت بدید چندان ظرف علو و لفظ حسن باشم و بو از چمن بیخ بعنوی و جو
چراغ خون باز در علم مبادی و آنام با عروض و قوافی ندانم لکه قوی اززا مباری رهای کهنه از الحسنات
قلی و جهاد حسه او بتقضا چنانچه جلوه دهند و دفتری در کار دین فایت کاهی بیت و دکار ۷ اتفاق الدسیم ۲
دنیا بسیار جاهی چه غم و طایفه درویش لکه با دنیا و ایشان کاهی نیست و لکه کاهی دلاب ندهب

دلکی هرا

دلکش است با هزار خویش است و بس کس یه داند که پس به که خوب است و که زشت
بلاد آداب حفظ ثروت و فن فقر و بلاغت لکه تا گیرد امهال و تکیه بر امتحان فادر کار است که اله
کرد و کمال موجود است و اسب و میدان و هر از اذاشت ای قبه عجمیه احمق برآه غبار
ثم ملت الملحق بنده کمتر بوده و با با چون بخت و بسعید حرم و شکفته است نه چون قلب حسودان
ده هم و آشفته از هر کجی غایت لطافت و مایه نشاط عیش همین لکه گشته است و نطق فروبسته
و هیچ افزوده الا از فضل خداوند تو به داده امهال و قدرت نیست و آتی اسباب دعا کرده ام و ارادت
ثنا خواند الا و استناد تیغ شیخ حکایت کنند هر یک از شوخ دزد بر کار روان زد و ده کس را
ده غم مال افغان و فروش بر غایت نگرده همچنان ساکی و صابر بود و خندان و شاکر
و مرحب تعجب بسیار قال گشته وجه آن باز پرسیده گفت این جماعت بلا مایه لطافت حالی
و رفت ملف مرد هرچه دادم عالمان با فراهت و اهنگ غلا بار ارتقدر فرط امکان منت
تقصد قت لکم تا گروه و شاعر از الانحر بسته لکه چهار آرا و احبی نفس گسسته عرض ابطلب و در حکم وجوب است ز یاستعلام وجوه ذات و شهود صفات
تورفوق الذوا ر فکوره ما عنه الله طوار میدانم بوضوح احلاد و به شنیده و ربط و نسبت با این اجناس
و انواع و کوین و اجزاء و معروف علاء کار مصطلح متاوین و قدیت نداند بر عالمان و حوادث
اجتهادیک الفتوا است با تنک ماوراء عالم آب و خاک نیست و لکه علمشان با اشتغال
ملی ذات باری یا فعلش را از خوارق عادات بس هزار قول قارو رهٔ کثرت مه الله
پیرامون سلطنت اسلام

عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد صبی و مهد قوط ناطق و صادق بود دیا که مادرش را پیغمبر باصیا الله
علیه و آله بکتب نرفته و ابجدی نخوانده معلم علوم اولین و آخرین بود و محقق رسم و بنا و دین کدا ملک
امثال این امور از کسانه سلطنت کو بنی الا حاجز بند و درک افهام از گفته احوال مجلس [illegible]
خواه پادشاه و خواه بشنید با در خواب کاه عهد عمر جابنده طرح افلاک لا محدود شوند و شرح از الله
مدرس و علم ازل یا محقق و بیرون دلا و مصدق و لکن در سایر مواد تصدیق طایفه منقلان برکمال
فضل معلم چنان است و امام جماعت و سلسله اجازت منتهی جامع لکه و جناب شیخ ارغوام
شهر بنت فضایل و اجتهاد شهود در مسائل فتوا کند و امضا ستانده و عرض عرفان نیز و همیان و اطفال و ارتصال
نیز بعین منش اسب تازی و نیزه بازی حق نظر مانده در مدرسه چهار باغ اصفهان است و تصدیق
شجاعت خواجه از طلاب رشت و مازندران تیمور گورکان را رسید و جماعه لا باقیمانی تفتازانی
بمعارضت نشاند و قوم از سند بو الفضل بر خواسته چوالنظار عو نخو کدر ما التفات حصم ۷ بتعبیر فاضل ۲
و حال لکه تیمور پادشاه هر بود در کشور خویش و در عالم علم درویش فاضل گفت کدام عز و الزام
بالاتر از آن باشد و چون هنر را عالمان جاهی شناسند و جاهلان عالم شیخا بی عرالا که کودک
زیرک و
جبته ای منهی کرد لکه الفوز باور کنند و سلطنت نالد و بر خویش بالد جار خنده عقلی و الباب
هر وقت گریه بر علم و آداب نیست نامی کس را از معرفه دانند در کس و اشبا [illegible] سوزاده
بین دندان هر احکام نامی حز علم و فضل و نیا سپید جامه و سیاه نامه و دنیا مکر کامه ای عامه

الماس

---

۷ و لا وقتی سعید خوانش سوار و معدن علم فرق کند وم
آنها باید است و بس هر چندان ما یه تقصیر در است ۷ ما رفتگان از نکو رفتن پنهان شناسند
تا فایل این بلا شیشن کربلا فوش و هم بس بگمان هم رو هیچ خلل با کسی که هر علم چندان خوار میشود است
و چیزی است و ریاضت مولوا فاحمت لکه و هر کس یا به تعبیر ان الطافی دست رس نوشته و تفاوه
سفله ما چیزی با به تیز خاک بر ده کرفته خواب و خورد و بدخو تند و پر کینه شود به عادت کس سال
فیده و قال است و وصل معشان مراد و جلال بلاد و رد الوقتان معنوی کند لکه کماف بنزه دام
چون کند خصوصا فرقه با سلیقه کار قصص احسن گیرند و هر چه پا فر مثالا در اکسیده عهد الکتار آنها را
بله گزیده جای بدید بخله بود و بناه بنوی کنار خود و دامن تربیت بدیهه بخیک بی تقلیم کنار خویش
پناه برده و بدیهای عزیز دار این آورد اکه درست عروض ما به عوضها و ایده و عوا نعود در هم چند باب کتاب نیست
و چند فصلی در مقدمه مرقوم داشته چشم ان دار کوه لکه خطا رفته مرتبه و ستاره ما تند و لکه هر ادا شد کفته
از تربیت آن کار در اشد جبال از فیض کی امرخت ضم و رزنه بنو هیچه فصل و طول تعبیه در مقدار سیش ما یه عونها و ما به الد عطی
امیدوار تا جهان است قرار جهان غ شانه ۷ این بنده ضعیف لا یا شرک عنایت و لکه حاجت
فرام آن آستان با تمکدار و دیر رحمه خداوند آقا یا رب فکر در وکش لا کا مرور
در عالم لکه داد ابریت ماست بکسلط ملاالله لکه مدتش بود قسمت کم کرفته کمر ان تابکنان
۷ تا ابن جهانیان سعد برفارق جهانیان پاینده دارد و یک طرفة العین ۲
فصل اقلی در بیان مطلب و روح عروض و وجود نصف سبک یکواختی لکه خوبی موزونی هر و هر کاه
در ملک شاعری پایه لقب رسیده از آنکه شعر و اشکار این علمه نهر و مثل شب آویخته کبت

و حکمت است

و جواب خواجه گفت [illegible] یوسف [illegible] چون یک الف [illegible]

[illegible]

ایده الله العزیز بفضله [illegible]

[illegible]

... خط ... حفظه الله ...

[illegible]

واتسعت الاعمال والاحوال فما زلت متفقاً لهم مشفقاً عليهم منفقاً بهم ومتقضياً لهم واقبح رجاء يلزم السماحة وتعش الاسماح
وعن الكف ... وتسرف وصرف الاس ... والزم ... في كل باب ... حتى بالاهمال
حتى ... وحرق ... وهبت كل ... في عمري ... كل ... وزلت كان ... ولم يحصل
شرّ الافراط ... وحرج القدم ... مراقد في ... بعد ... وعلمت ان النحل
في موقعه احسن من البذل في غير موضعه ... والمال ... ذات ... خصال
الكرم ... والمطال ... الا الاخلال ... عليكم ... تكلم

[illegible]

خداوندگارا [illegible] صاحب [illegible] [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] صاحب [illegible] از ممالک [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مملکت [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible]

[illegible] هندوستان و انگلستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۳

در حروف این [illegible] که [illegible]

نویسنده [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا ضرب خود و قار ضرب [illegible] باشیم [illegible] دیگر قرار است در [illegible]
فرمودید چرا اظهار کردی حکومت بسیار [illegible] صفحها [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] اینجا رسید [illegible] این طور حرف [illegible] قرار [illegible] ۲ این طور [illegible]
[illegible] که [illegible] است که در دست [illegible] و صفحها را این
حرف [illegible] وقتی [illegible] در [illegible] است [illegible] در [illegible]
[illegible] مقام مرحوم شنیدیم و این عرض تو [illegible] حرف [illegible] است و [illegible]
[illegible] توفیق [illegible] همه [illegible] ام [illegible] مبارک
و پس [illegible] اسب [illegible] است و مردمان [illegible] و کار [illegible]
در میان است [illegible] کار [illegible] سلطان است [illegible] به [illegible] بکار [illegible]
و [illegible] انشاالله [illegible] مطلع [illegible]
و [illegible] بر کار [illegible] و اسب [illegible]
[illegible] رفت [illegible] مستقیم [illegible] رفتیم [illegible]
[illegible] و [illegible] سلطان [illegible]
این [illegible] رفت [illegible]
و تکرار حکایات [illegible] رفتن [illegible]
عرض [illegible] عرض [illegible] چشم [illegible]
[illegible] است [illegible] اگر [illegible] باشند [illegible]

[illegible]

و عریضه خوانده شد [illegible] که [illegible]
خواهش [illegible] است [illegible] این کار
[illegible] در میان [illegible] است و این خدمت [illegible]
[illegible] عرض کرده [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] حرف [illegible]
از این [illegible] و [illegible] در این [illegible]
[illegible] و جان [illegible] میان [illegible]
و [illegible] ام [illegible]
و هر قدر [illegible] اقبال [illegible] و مصلحت [illegible]
جواب [illegible] هستم هر روز [illegible] روز دیگر [illegible] خواهم [illegible]
[illegible] کنند
تا خبر رسید [illegible] انشاالله [illegible] و السلام [illegible]

[illegible] کار [illegible] است جناب [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] باشیم [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] با [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible]

پس [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
باخبر باشد والسلام [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] آن

[illegible] سرکار [illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

خانه [illegible] و خواهر [illegible] خانه [illegible] آن [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] است که [illegible]
و دست [illegible] طهران [illegible]
اگر صد هزار جان [illegible] باشم [illegible] نمی‌توانم [illegible]
و [illegible] جهان [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و [illegible]
از [illegible] خسته شده [illegible] نمی‌توانم [illegible]
[illegible] باشیم
و [illegible] و [illegible] است
[illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] است [illegible]
والسلام [illegible]
[illegible] در [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

در صفات بخشش و جلال و آن نیز را او و از انها ... هر چه باشد حق گذشتن ... برکار
طلوع کافه خانه باشد بلاد و حکام و از احوالش اظهار میکنم ... تا تلف حاصل ...
جواب ... آن احوال ... کنم و تا کار با او نیز باید سر ... و جواب این ... پیشنهاد
و باعث آن اتفاق ... سکوت ... خبر ... نوشته ... جواب ... او
... سلطنه ... سوء ... از حال ... حقله
... خواهند ... احبات ... در ذو ... و ... در ... آنها
... محتاج آن ... است و استعفا کرده ... در ... کرده
در ... و ... جوب ... که ... است ...
... در ... نوشته ... مجلس ... کرده است
و ... سلطان ...
... نوشته ... سلطان ...
... است ... در ... ابرو ...
... نوشته ... آخر است ...
... نوشته ...
... مخاطب ... خان ...
و ... رساله ... و ... تمام ...
تعریف ... نموده ... محمد باشد ... کار ...

[illegible]

بود ... دولت ... نمود ... دل ... بدانجا ... به جهه ...
... چون ... گفتگو با ... تحقیق ... جواب ... از این مقوله ...
... هر جهت ... و ... خیلی ...
... همه ... دولتی ... بگویند ... دادم ...
... بکنم ... تصرف ... و ... به جا ...
... و اول ... چه کنم ... همه جا ... که ... از این ...
حرف ... که ... میکنم ... که هر چه ...
... کرده ... دولت ... خواهم کرد ... کنم و ...
... و ... از ... شاه ... بود ... بر ... از ... ایشان
و ... هر جهت که ... کار ... باشد ...
... جهت ... جواب ... حالی ...
... خبر ... هر جهت ... گفتگو ...
... و ... از ... بر ... الهی

...

... ساعت ... میرزا ... بوده ...
... میرزا ... ذکر ... سلطان ... جهت ... کار
... کار ... جهت ... نهایت ... امروز ...

کاغذ ... مرحوم ... ایلچی ...

ز ... شده ... رفت ... خوب ...
... السلام ... در رفت و ... جهت ...
... ظل السلطان ... امروز ...
... ایام ... است ... است ... ایشان ...
... بالکلیه ... هیچ ...
و ... است ... بر ... که ... هست ...
... میرزا ... است ... است ... عالم ...
... ظل السلطان ... نموده ...
... است ... دولت ...
و ... میرزا ... کار ... میرزا ...
... نوشته ... کار ...
و ظل السلطان ... عظم ... میرزا ...
و از کار ... احوال ... است ...
و نواب ... میرزا ... نوشته ... ایشان ...
... نواب ... میرزا ... کار ...
و خبر ... میرزا ... خلاف ...
در ... نواب ... میرزا ... بکلی ...

...

دیگر ... میرزا ... امروز ...
و ... الله خان ... و ...
خان با ... میرزا ... خان را ... وزارت ...
کفایت امور ... نواب ... میرزا ... نواب ...
... خط مبارک ... نواب ... السلطنه
... وزراء ...
... نواب ... میرزا ... شده ...
... نوشته ...
... ظل السلطان ... و ...
... نواب ... بهمه جهت ...
... دولت ...
... و ... دولت ...
... دولت ...
... الله ... السلام ...

... است

... خان ... میرزا ...
... جمعیت ...

کاغذ ... مرحوم ... طهران

ضمیمه

جمعیت

رنجرا نمو بشه و همه کار ز آن تیغ ابوالفتح میرزا رضاقلی خان بشه همه دلاوری که خراسان
و اهل خراسان نه رضاقلی خان خوانین که را بشته تیغ و چون محمدخان قرا [illegible] زیارت
رضاقلی خان از همت بی نظیر [illegible] گفتار و بیگلو و مشهد نیز رفت و همت [illegible]
مشهد و رضاقلی خان رسیده محمدخان این [illegible] در اینجا [illegible] همه رسیدا [illegible]
و اگر به توفیق الهی هرات [illegible] منظور کار را و [illegible] هرات هم [illegible]
[illegible] و اختیار را دست خلاصه فیروز [illegible] مشهد است و شاهزاده [illegible] جمع است
و کار [illegible] محمدخان [illegible] کرده [illegible] کامران و محمدخان [illegible]
و [illegible] است و [illegible] شاهزاده و اما خراسان رضاقلی خان در نظر [illegible] حال
بر [illegible] خان [illegible] شده و [illegible] خود [illegible] از اینجا [illegible]
[illegible] و [illegible] محمدخان [illegible]
این [illegible] را رساله [illegible] این [illegible]
[illegible] نامه [illegible] شده [illegible] هرات [illegible]
[illegible] آن [illegible] کار [illegible]
هرات [illegible] و [illegible]
[illegible] هرات [illegible]
[illegible] در هرات [illegible] شاهزاده [illegible]
رضاقلی خان بشه [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

و [illegible] در کار خراسان [illegible] خانه [illegible] در کار خراسان [illegible]
بسیار بسیار [illegible] خوب [illegible] چاره [illegible]
[illegible] محمدخان [illegible] امروز [illegible] قندهار
[illegible] کار [illegible]
و از ترک و کرد و عرب [illegible] رضاقلی خان [illegible]
و [illegible] شاهزاده [illegible] جمع [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] وقت [illegible] محمدخان [illegible]
و [illegible] هرات [illegible] محمدخان [illegible] جمع [illegible]
اختیار [illegible] خوانین [illegible]
و در [illegible] محمدخان [illegible] حضرات [illegible]
و دولت [illegible] اختیار [illegible] خوانین باشد
و هر یک [illegible] رسم [illegible] است
[illegible] رسم [illegible]
و حقیقت [illegible] حضرات [illegible] طرف [illegible]
این [illegible] نواب [illegible]
[illegible] نواب [illegible]
و [illegible] است و اختیار [illegible]

[illegible] هرات [illegible] خراسان [illegible]
و [illegible] بشته [illegible] دولت [illegible]
و [illegible] همه این [illegible]
و [illegible] خراسان [illegible]
و نظام و ضابطه [illegible] و سپاه [illegible]
و [illegible] واقع است در [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible]
و [illegible] محمدخان [illegible]
خوانین خراسان [illegible]
از [illegible] است [illegible]
این [illegible] رشته [illegible]
و این [illegible] همه [illegible]
کار [illegible] مقاومت [illegible]
و [illegible] خدمت و نوکر [illegible] کار [illegible]
و در [illegible] محمدخان [illegible] خوب [illegible]
کرده و [illegible] آقا [illegible] نواب [illegible]
[illegible] برسر [illegible] و [illegible]

[illegible]

و [illegible] روز کار [illegible] نواب [illegible]
و [illegible] اول [illegible]
و [illegible] و افغان [illegible] صاحب
عزت [illegible] ایران [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] نواب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شاه [illegible]
[illegible] نواب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] عرض [illegible] و [illegible]
[illegible] کار [illegible] این روز [illegible]
و کار خراسان در میان [illegible] است
[illegible] کار خراسان [illegible] نواب [illegible]
[illegible] و [illegible] کار [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد
عرض [illegible] و [illegible] والسلام علی
من اتبع الهدی

[illegible]

دستور رقعات ... [illegible]
و فقیه ... سفیر روس در طهران ... [illegible]

حسب الامر نواب نایب السلطنه روحی فداه ... [illegible]

ای ... [illegible] ... و همچنین ... [illegible]
... [illegible] ... حاجی ... شریف ... [illegible]
... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
و احترام ... شریف کرده ... [illegible]
این مضمون ... در حال ... [illegible]
... صلح ... روس ... اسلام ... [illegible]
... [illegible] ... شریف ... [illegible]
... روس ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
و آن وقت ... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... شریف ... [illegible]
... [illegible] ...
امیر ... [illegible] ... قلاع ... [illegible]
... [illegible] ... خود ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... و اگر صلح ... [illegible]

[illegible]

طول ... [illegible] نایب السلطنه روحی فداه در جواب ... [illegible]
... [illegible] ... فرزند ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ...
... نواب نایب السلطنه در جواب ... [illegible]
... [illegible] ... حکمت خود ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... روس ... [illegible]
جواب ... [illegible]
... [illegible] ...
و آن وقت ... [illegible] ... روم ... [illegible]
... [illegible] ... روس ... [illegible]
از ... [illegible] ... روس ... [illegible]
و ... [illegible] ... قلعه ... [illegible]
از قلاع ... روسیه ... [illegible]
از این ... [illegible] ... روسیه ... [illegible]
از ... [illegible] ... و انگلیس ... [illegible]

اما ... [illegible] ... روس ... [illegible]
چهار ... [illegible] ... طرف ... [illegible]
... [illegible] ...
در رفت ... [illegible] ... روس ... [illegible]
روس ... [illegible] ... روس ... [illegible]
امر ... جواب ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
حالت ... [illegible] ...
... [illegible] ... جنرال ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... روس ... [illegible]
و آن وقت ... [illegible]
... [illegible] ...
در قلاع ... [illegible]
... [illegible] ...

[illegible]

... [illegible] ... طهران ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

سواد ... رقعه ... [illegible]
... [illegible] ... در طهران ... [illegible]
... [illegible] ... روس

... [illegible] ...
... [illegible] ... دولت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... دولت ... [illegible]

[illegible]

۷ دایچ

[illegible]

لبنان

و تا شیدات طالع ... ... و روس ...

با نامنو ... شعبان ۱۲۴۲

[illegible]

بیند جو ... و ترکیه ...

[illegible]

[illegible]

برات فهرمان مغفور

فرای کلک بنان گوهر بارت شوم چندیست غلامان پوسیده و پیر و بنده گان دلخسته فقیر ...

[illegible]

با دوری کاغذ بلور کامکار شجاع السلطنه را فرستاده بودید با کاغذ دیگر جلالت بلور معزی الیه [illegible] خان نوشته بود
دیدیم پیغام و اطلاعی که فرستاده بودید تمام مقام که بود مفصلاً مشروحاً در چند مجلس عرض کرد و وثوق و اطلاع ما بر ادای
معزی الیه چندان افزوده اندازه نداشت حسن ایالت و وضع درست کاری [illegible] معزی الیه از اینجا میتوا
دانست که چون کمال اطلاع ما بود هر کاری [illegible] در میان باشد دانسته و درست داشته باشد [illegible]
در این کارها میان آنچه از این رهگذر رعایت خورسندی از بلور معزی الیه [illegible] که در آن [illegible] اگر چه غالب
اوقات از حضور ما دور بود این بار رسم و وسیلهٔ قرب یافت چندان طول نکشید و چندین [illegible] مشغول
داشت اگر متعهد تفصیل دیدیم [illegible] در این مدت قلیل چون عزم حضور بود اختصار روانه از طهران بالجمله
و اوضاع و احوال که هیچ نظر با این مطلب حاجت نیست تفصیل بدهیم همین قدر مرقوم میداریم
جلالت بلور معزی الیه در زیر سایهٔ عالی شاهنشاهی برای ما عزیز جان شیرین و چشم جهان بین است بلکه صد بار عزیزتر
و عزیزتر خصوصاً با نظر عزت و پایداری [illegible] سفر در اسلامبول شاهنشاهی که با عزم تقدم از مملکت خود [illegible]
تا نزدیک سرحدات آنجا با ما آمد اهتمامی در عزم و اقدام او مؤید کارهای این دولت و تقویت قلوب هوا
خواهان و مدد کار [illegible] رعب [illegible] دشمنان و بر همه اهل عالم [illegible] دولت و دشمن با کافر و [illegible]
ظاهر و نمایان گردید [illegible] دولت [illegible] شهنشاهیم و ما که
در نگاهداری [illegible] وظیفهٔ این [illegible] از جانب [illegible]
و فهمیده [illegible] جلالت بلور معزی الیه بکند و کمال رضامندی [illegible] و بهتر از برای ادای
[illegible] در میان دو دولت [illegible] ظاهر [illegible] جهت
[illegible] داریم [illegible] عرض کند [illegible]

[illegible]

نامهٔ ولیعهد [illegible] با امپراطور روسیه بعد از قتل گریبایدوف [illegible]

خداوند را ستایش کنیم که دارندهٔ جهان است و دانندهٔ نهان قدرت بخش پادشاهان است
و بخشندهٔ کامکاران و از آن پس درود پاک بر روان تابناک پیمبران و پیشوایان و هنرمندان و دانایان
فرستیم که دانایان را از خدا آیند و شفیعان روز جزا و بعد بر رای والای اعلیحضرت آسمان رفعت شهریار
خجسته اوصاف با عدل و انصاف سلطان ملک ستان و دارای ملک بخش [illegible] تاجدار
امپراطور [illegible] پسندیده کردار پادشاه [illegible] تمامی ممالک روسیه [illegible] در جهان نیکو
و لطفش از هر جهت [illegible] ویرانهٔ هر خانه و مهرش آبادی هر ویرانه مکشوف و معروض میداریم
که هر چند از تقدیرات الهی و قضایای آسمانی شرمنده و کمال خجلت حالت ایران زیاده از شرح
و بیان است ولیکن [illegible] نه [illegible] آنحضرت [illegible] از آن [illegible]
[illegible] میکنیم در سال گذشته دولت [illegible] دولت روسیه را [illegible]
دل [illegible] و در [illegible] آن [illegible] و بذل مال دریغ نکرده چندان کوشیده [illegible]
و لطف امپراطور کشورگیر مقصود [illegible] و مطلب کلی را دریافت نموده [illegible]
[illegible] این مملکت [illegible] عازم بود که [illegible] فرخنده [illegible]
اعلیحضرت [illegible] روزگار [illegible] دولت [illegible] واقع [illegible]
نه [illegible] امروز ظهور یافت و نه صورت این احوال [illegible] قبل از وقوع
آن چاره [illegible] که بلا [illegible] حادثه [illegible] دفع این بلا و رفع این قضا و تدبیر
این فتنه و درمان این درد [illegible] عالم [illegible] عالم است [illegible] دارد [illegible]

در میان و معارف این مملکت از این واقعه در عزا و ماتمند و شاهنشاه و الاجاه ممالک [illegible]
در معرض اندیشه و غم چیاننده و [illegible] معلوم است که دولت [illegible] و حجت و [illegible]
پارسالهٔ [illegible] این صداقت کیش با آن شوق و خرمی عازم دیدار [illegible]
[illegible] عازم شود و اهالی ایران صغیر و کبیر [illegible] با اتمام [illegible] خصوصیت [illegible]
محبت آن دولت را چند بار چشیده [illegible] خوش [illegible] عوض کنند و [illegible] انقلاب
بدل نمایند بذات پاک خدای جهان و تاج و تخت پادشاهان [illegible] این کار [illegible]
بجز فتنهٔ جهال و شورش عوام [illegible] در شهرهای [illegible] این
شورش و غوغا از عوام نادان [illegible] در اسلامبول [illegible] دولت عثمانیه است
[illegible] اتفاق [illegible] وقت اقتضا میکرد دولت [illegible] آنها اقدام کند [illegible]
[illegible] کرد اما دولت علیه [illegible] و سیاست جهال [illegible]
این حادثهٔ اتفاقیه [illegible] و این [illegible] اصرار و کوشش برای دریافت دیدار آن
اعلیحضرت [illegible] بود [illegible] قلب [illegible]
در میان این دو دولت [illegible] آن دولت [illegible] خصوصیت [illegible] اعلیحضرت
آباد [illegible] از فضل خدا [illegible] این مملکت [illegible]
شد [illegible] آن اعلیحضرت است و برای [illegible] این کار [illegible] حادث شده
بهتر آن است [illegible] امپراطور [illegible] توقع و درخواست این مخلص [illegible]
و از آنحضرت [illegible] این است [illegible] در این باب [illegible] اخلاص کیش فرمایند

[illegible]

تا دولت [illegible] از زیر این بار خجلت برآید و این صدمه [illegible]
و استظهار [illegible] پادشاه [illegible] والی [illegible]

[illegible] که [illegible] از بیرون [illegible] کاغذی [illegible]
[illegible] و [illegible] بیگلر بیگی [illegible] بدار [illegible]
گفتگو کند [illegible] از [illegible] رخصت یافت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] در کار [illegible] بهتر است [illegible] مقام [illegible]
در باب [illegible] معلوم [illegible] عرض کردیم [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] هر چه خرج [illegible] لازم [illegible] بهتر
از فارس و اصفهان [illegible] خسرو میرزا [illegible]
آن وقت [illegible] فرستادیم [illegible] شاهنشاه [illegible]
[illegible] کاغذ نوشته [illegible] خرج [illegible]
و تدارک [illegible] خرج خوراک [illegible]
و [illegible] بحکم شاهنشاه [illegible]
فضل خدا این سفر [illegible]
شاهنشاه [illegible] کاغذ او [illegible]
چون [illegible] شاهنشاه [illegible] کاغذ او [illegible] هر کس کاغذ [illegible]

محبت کنند مدتی است نوشته‌اند و نوشته کاغذ پاره می‌کنند و خیال خودشان بعمل آید اما تا فضل خدا است
و مرحمت شاهنشاه و بابات ازین کر و کید ما کار رسانده نخواهد و الله خیر الماکرین میرزا محمد علی خان یزدی را از
قم با اصفهان آمده و تدارک داده و آورده و کاغذ از اصفهان نزد عبدالرضا خان ... ساکن کرد که او
کردن وارد ازین طرف میرزا ... سیف الدوله در دولت اوست چاره ... خواهش ...
با سپاه شرکت ... و ... کمپار کرده مواجبات سپاه ... با ... بر رعیت ... دریں ... حواله
نمودن معلوم است چه سبب ... دولت قرآن‌شان با فروش ... قمی ... بالیت ... علاقه ...
جناب ... یزدی ... تا ... کردند ... محمد علی خان یزدی ... با و سپرده ... در اینجا نزدیک
نشسته ... از دیگر ... دیگر ... بنجه قرآن‌شان ... خلعت داد ... تعلیم ادب
دین باید بکنند بکار دولت و سپاه و رعیت چه کار دارد ... کار ... بالا ... بود
خواهیم ... روس باشند ... در حکومت و در نظارت و امارت و همه چیز ... تصرف دارد
غیر دین ... و مردان ... در آن ... نداره نوکر
عرب و عجم ... را با استرآباد ... از خزانه عامره ... مواجب ... مرحمت ... فرمودیم
بر ... افزودیم ... مواجب ... از ... منتظر ... مقرر شده ... پول ... طلب
شاه را از ... میرزا ... میرزا محمد علی ... ابراهیم ... فرستادیم ... مختصر دادیم ... پیش شما
کنند ... کلاهش ... را با آستانه ... طور ... کرده دیدیم
در خراسان مایه بدنامی است پشیمان شدیم سکوت کردیم او هم مروت نکرده هیچگاه خبر آمدن ما
شنیده ... از مردم پول گرفت و هیچ از پول ... عاجز ماند جنس ... و مالیات

بلکه موقوفات را هم نیمه بها فروخت ... چند و بقیه ... داد ... و پارچه و مس غیره
از بازار و بازرگان ... و نقد ... فرستاده ... بعضی را برات حواله ... بعضی را
هیچ نداده ... طلبکار ... اینقدر ... آنچه ... سهولت ...
فروخته ... آینده ... مواجبات ... سپاه ... برای ... روز
به مشهد رسیدیم ... مواجبات سپاه ... و ... قشون ... گرفته
... خزانه شاهنشاه ... قشون ... مشهد ...
... از ... طلبکار ... بود ... و ... دیدیم از ... و ...
میرزا محمد علی ... ابراهیم ... فرستادیم ... هزار ... قان ... و بازده
... طلبکار ... خوارزم ... و قبا و جبه ترمه ... خراسان ...
... اشرفی ... چهار ... ده ... یک ... نجم ... قمی ...
... غیر ... غلام ... غیر ... شاه ... غلام ... کار خودش ...
پول ... پسر ... روز ... قسم ... ترکمان
... سرداران ... ترشیز ... خانه و ...
... جانشین ... قرب ... گسترده ... حرب
گرفت ... میرزا محمد علی خان داماد ... از
ابوطالب خان ... همایون ... آستانه همایون چنان ... بود ...
... میرزا ... ابوطالب خان ... در ... مضایقه نکرده از

در با آبرو ... بهزار ... قرب ... خرج ... خودش
و شتر ... و قلیان ... هزار ... قشون ... باستراباد ... خرج
... غلام ... عالم است ... یک پوش ... احکام ... زیاد
... انداز کرده ... خودش ... بکاری ... هم ...
... و اسب ... کرده ... ذات پاک ... قسم ... عزت
و عجم ... استرآباد ... و ناب ... که ...
... اند ... سر در آریم ... خبر ... همه کس
هر جا یک پول حواله کردیم ... کلفت ... خانم ... میرزا ...
... اخیرا ... نصرت ... خوراک ... میداد
... و عالم ... رسید ... مساعده خواستیم
... نکرده ... نفر ... آدم ... آنقدر را
... چاره ... آصف الدوله ... طور ... همایون ... قشون
... استراباد ... مواجب ... خاطر جمع شویم کاش این
پول ... ذکر ... کار را انداز ... این
... گذشت ... آن ... خلعت بزرگ
... آصف الدوله ... شاه ... ایم ... مقیم
... آصف الدوله ... آسمان ... همایون ... وزارت

... سلطنت ... اولیای ... جواب ... عرایض
و فرزندان ... ولایت داریم ... میرزا ... بادی الدوله
آمیز ... میرزا ... مشق ... صبح ... باشی اینست
اعتبار ... شاه ... آن ... سرو کار ... بسلام آصف الدوله
... یک ... بعضی ... صلاح ... و کدام کاست
... عباس ... بسلام ... طرف
... وجاره ... جانب همایون ... صاحب اختیار استراباد ...
رضامندی ... هزار نفر ... فرستادیم ...
از اینطرف ... از آنطرف ... کاغذ ... استراباد ...
... جانب ... صاحب ... آدم ...
... فرستادیم ... استرآباد ... آدم و
... انطرف ... نگرد
... روح ... کار ... شاه ... نظم ...
... رضامندی ... شاه ... سفینه ... مواجبات
کرده‌ایم ... همایون ... موجب ... بندگی
... داماد ... موجب ... آصف الدوله ... کار ...

بسم الله الرحمن الرحیم

سواد قسم ولیعهد جوان مهد طاب الله ثراه است که بخط قائم مقام باین لطف مرحوم سالار شده
مقرب الخاقان محمد خان امیر نظام مدام که سطرات او مصحوب محمد صالح بیگ چاپار رسید و از
گزارش کردستانات اطلاع حاصل شد و حسن تدبیر آن عالیجاه بجهت تنبیه و ترقیب و رعایت
اشکار کرد و جمال انکار بما قطع بدید حسنه قوم میرزا قرین خواهد شد که انشاالله تعالی اگر بیرون
بار و اندرون مفتوح شده دست کم نداریم که هرگاه محمد خان سرخوش را بهمان حال در کردستانات گذارد
و سرباز و فرات را احضار رکاب فیض انتساب نمایی مطلب ما بسیار بعمل خواهد آمد اما فرض
دادن کار داریم حیران سال را که آنطور از خود سر و سرکش به جهته ایم که دست و دهن خواب زبان انکار مراد
چه جای جهت دنیا خراب و آنجناب با شهدت القرات اگر هرات هم برود بهمین حال نگاه داریم و باشیم
شیعه ها داشت در نهایت خوب و هرچه بر جمع وار است که دو در از اطراف داشته باشند و هر که
هرچه خواهد دارد نکند و آنعالیجاه بنحو تمام نموده بیاورد و قدمی در ره ادب دارد و ملک از تکفو ج هم
جدید در بر زده و واضح کرده است سوار و کرده و ترک هم بقدر کفاف دارد و هیچ جا جز ترک و سپاه دوسال
آورده که احتیاط ندارد خسله و خلف که جز از یک افواج هنوز ترکمان انتظار دارد و در برابر
داریم که زحمت ترشیب فرمائی خسرو میرزا و احوال سپاه و عمله را دست دارد است فرستادم که انشاالله
تعالی او را هم خود آنجا زبانک دار بسرباز بعد از وضع سپاه و امثال آن دار بر فور دارد
که آن عالیجاه و اعیان و کنند و قرب خواهان باشند و استقلالی پایدار حاله وضع خوبی شده که انجا

بالاجماع رسی سطار و مامور باید خسرو میرزا و تبریز بیرون و سرباز و فرات در جولانگاه حیرت نمیدانم اگر کار
چگونه صورت بدهد است حکایت چهار صد هزار تومان تا آن روزگار که آنعالیجاه انتقاد شرح و بسط
داده بود ربط بان عالیجاه ندارد ب کلمه از سخنان بیع که میرزا احمد خارج از دفتر و بار غرل میرزا احمد
از صاحب توجهی میکشید و عاقبت از سخنان دشمنان هیچ اثری رسید هرچه رسید
از یک دوست او بود آقا محمد حسن که در میان چشم و گوش او را کور و کر کرده باو چه که بگانه و احوال
از پس و پیش کم اند بابت صیغه که در سرکشی از شهر تبریز ول میکرد و قرار
فرموده بود شفاعت میرزا محمد علی دارالدوله در یونیت کرده است و جواب او این است که هر وقت
محاسبه آقا محمد حسن را بیاورد و ترتیب داد همان عمومی که میرزا احمد محول کرد و وضع میکرد و گذرش
محول کردم مهر کرده نزد او باشد و حمد انکار و نمایش کهنه از سیاست آن کاغذ که
با آقا محمد حسن رشته بود درست است که نظیرم و حق این است که تحقیق و تفتیش کند آقا محمد حسن کارسازی میرزا احمد
بیت کار میرزا محمد علی است و سررشته آن اوقات را هیچکدام از میرزاها هیچ اثری ندارد و این
صورت را حکمتی و مغایرت آن کاغذها میکند تا احوال و انکار را بقبول و التفات مبدل گردد
ان الحسنات یذهبن السیئات کرامات حول مقرب الحضرت میرزا تقی سررشته معاملات سرکار
ما و انگلیسها را دارد و لله غیر حسن میدانم که هرچه در ایام عطلت و بیکاری مطالعه دفاتر کرده است تحصیل علم
کرده باشد حالا وقت الفت است که در عمل آورد چرا که گفته اند نه فهم و علم بی عمل از قبیل ضارب
و در حشر بی ثمر است العلم بهتف بالعمل والله غار بکمک آنعالیجاه عرض کرده اند که برای اطلاع سرکار عرض نمیم

خود انصاف دهد در حرارت که جز قحط و غلا و برف و سرما جنگ و دعوا هیچ بهم نرسید در آذربایجان
اگر چیزی داریم خود است از انگار چیزی برای کو حالا کاظم بسیار همین که از اطراف حسام الدوله
و ملک الکتاب سطرات رسید بقبال رسانند و مهلت خواهند که خسرو میرزا اطلاع شده و از اطراف
آنعالیجاه و میرزا تقی و به مجلس تشویق و ترغیب نمودم که از اینها این جهات چه انفعال خداوند و ازین تجربه
عالیجاه میرزا محمد و میرزا احمد هم کتاب ارغان بهیه را آن مجلس را میفرستند البته بی عجز و کم
بود و دیگر هر وقت خسرو میرزا به هباب از نو و ساکن هرات را که قسم ارادی عالیجاه در اشیای آن هرگز
انکار ندارد و دست ظل السلطان و معتمد الدوله که قدر قدرت نزد ام که نه بهر تقی هم حسنه را اگر ادعا
البته بدو این نیز از آن بایت معتمد الدوله ربطی ندارد کرد شرم هم پیغام دادیم که مطالبه کند
فرمانی طهماسب میرزا هم از گفتگوی او شهرک آنچه دارد حکام درستی نه این ملاقات کنیم خوب خوب
بر زلاتک بهتر و خوبتر نمیکند از آن و حمید لوم ظل السلطان هم هرچه جهت کینه و رنجش داردنباید
شود بیت تعالی اطراف بر کم که آنها ظل السلطان از دزد و دستگاه تا بیمار سنه الا ازین هیچ ناید کی
هرچه بسیم از تهران و یزد است خواهیم و کسی حضره و غله که حسام الدوله رشته ربط ندارد
ندارد قائم مقام از تولدت کرده تقدیر و کرده است حسام الدوله در باب حاجی ملا اعظم الدوله
خواهش از آنعالیجاه کرده باشد و جهر کو بالله مرحوم محمد خان را دل اطلاع ایلخانی است که از کردستان
بر قوانین آنعالیجاه دانسته باشد که بعد از خلافت شاه و دستگاه فارسی الدوله انتقاد بیچ حسینقلی خان و
در باب ورشاوه بر قرار کردم و اگر از خوش اسمعیل خان در ربط داریم که جز آسیاب و سواری خرج همشیره امیر اصلان خان نمود

برات انجاری شاید در کاروان و اصفهان بیت را و الله محمد خان داده باشیم این تفصیل را اکتفا
مرقوم داشتیم که مکرر نشود دشمنی مواجب سلیم بیک قبه که جزو مواجب سلطان احمد خان است او او
درین است و سلیم بیک در باب ضرر الکانه کرده در حقیقت خرج کرده شده از میرزا آقا جعفر قوی
برا خیره باید بنود درست شاقی که آقا خان کرد در ولیعهد شد و میرزا فتاح را در تبریز نگاه داشته
و توسلات کسی و استقلال داده و در چاپار خان عرض جهان ربط نمود به هار بسیار رحم رسیده ترسیده
شدیم و از سیفرار که اله کار بود بکار ترات و ایجاد نقص و عیب برارد تا میرزا فتاح را کار ازین رنگ
بیکار بودن او معنی ندارد این بر این را جهت پناه نفر انجاری او و اسمعیل سلطان و حاتم خان که عاجز و رنجور
دارد که در راحت که در نفع و ضرر ز عیبی و چاکری را خوب فهمیده باشند ضرور دانم حاکم که
حاجی امینی در کار است و حاتم خان عذر لنگی دارد و میرزا فتاح را بی امارت و نیابت ره رواده حضور کنیم
تا اینجا که بعد از خدمات عالیه کار شقاق روزادل و رود رقیه تقی خان او ارسال دوم دوام
در بهار علوفه و ملبوس در ازاء یک سال و خط قطعیه را بپول حکام بنویسد از مرور ایشم ایران و جوبات
رضیت من الغنیمة بالایاب که مداخل جز این است که بهد و بره از مثنیه مقدس رضوی سلام الله علیه
علی راقدها الضرب لیه الکبار الاعمال هر که میرآید اگر چیزی دارد که بد به جهت بهتر و اگر خواهد که بیرد
خالی ترسیکرده که سیلان یافته دشمنان دستگاه نفر دنیای از اراجیف بیهوده و بی آورده الیا خر هزار
با چرا طور کرده بماطلهان بسته و عجبترا از همه خیال بهرام میرزا فرستاده که غفلت و تفاهم لغرض کرده
و نگهی حیثیت برجعت تا سیار رایت آنها و شور البعد کریم تحریر ا فی شهر ال المکرم سنه ۱۲۴۸

او بهمه تواب

مقرب الخاقان امیر نظام بدانند که عریضه و سایر مسطورات آنعالیجاه بنظر رسید در باب محمود پاشا
و وزیر که مراتب را تفصیل عرض کرده بود استمالت نامه را بار قسم سرحددار اینجانب انعالیجاه فرستادیم
گرفته بنه تعالی از روی ما یهایت او نبیار رو و اگر نباید مختصری که با وزیر مرقوم داشته ایم با تفصیل
از خود بعبارت الفرزند ایها کند و اگر این امر مؤثر نشود و چاره کلاه بر سر اینها مقوله مهمات
حال است که با صنما رفت اقرای محمد دار شود فلدر منبر و حق بره اغراب الالیم ادعی که ز د
وزیر ره باید از بهار تور که در آذر بایجان نباید تخاف شود دیگر در باب که در وهم که عام
میرزا صالح اسمعیل نامه در صلحت مانسته حق است و از روی دولتخواهی است از ورگاه مستعمل
رشته شده باامور که انها وا و ملک است نکلد در تحت قیمت ارا امیرنظام است تبعات
کلاوارو در نظر داریم که محمد حسین اشیک آقاسی را با پای لکه تفهیم و در خیر خواهی برای جهان کمتر خان
برای این صحبت از هر که بهتر کهات عیاده بهتر و خوبتر است اللهم اکه هر وقت بهر کار از
والا عاقبت کند حرکت از سر و ضبط او زاخوا اینها شوق و طلب و دیگر چون از
مضمون مسطورات انعالیجاه چنین مفهوم است که عالیجاه مومی الیه تنها مامور بصحبت سلیمانیه است
و فی الحقیقه شهرت و طلب ادراکم سایر زکر این امر شد لهذا از اول دانسته بیار کلا در بیان آنعالیجاه
ولیوم و در باب اینکه باز تهیه خبر از انعالیجاه شد ثانیه نیست که هر روز حکمی از اینجا بود
قصه الامر الذی فیه تستفتیان فیصل قاجار حاکم شده و میرزا محمد علی و خلعت حکومت ایروان
بار هم مصلحت اینجا چنین قرار داده ایم و بعد ازین این لوات انعالیجاه ما بصرف باشد که بدل الکه انسوز دولت

بول

وصول رسید و رعایا از او شهادتی که در ... معروض حضور رسید آسوده شده اند و نیک نفر از غلامان سند
هر چه هم که بمیرزا تقی خان عرض شده حکم رجعت وفاداران صادر شد اگر رکو در باب وصول
طلبهای مرحوم ... کیست خان ... کمی دم ربط بمعتمد حکومت والیان نیز اوراها داده باشد ... تفاوت در کار
شغلی باشد و انعالیجاه اهتمامی کو باید داشت بدلند که طلب مرحوم ... عثمان در ... نمود و در
املاک و رونق در محکمه نصف بکند قرار داد و رونق ... از و وسلام ... عالیجاه حاج
وامد بالخصوص خان و آقا ابراهیم مستوفی تشیوال و کارها که بملک قاسم میرزا اکر اسلام
باید جلسه او رسیده را او بیرون نباید فرزندی طهماسب سیدم هم طرز رضا ... خاطر نشان شده
مارضی آسیم و این عالیجاه هم همین قاعده را باید معمول دارد اگر جستجوی دو او بکند چند که در دار الخلافه
توقف نموده بامیرزا تقی سخن داشته که ما بین او و حشمت الدوله سازش شد ... بکیاسی باشد العالیجاه
بهتر میداند که این نفر ... را خسته باشد فرزندی دیده ایم و زیاده طلب دیده باید استم که دار
های ... باشند عالیجاه میرزا ابوالقاسم یکدو بار درین باب اظهار و صرار کرد جمل
رابطه انکاری که حشمت الدوله از عولستان کرد و فرزندی طهماسب میرزا را و ... مایه خاطر او
کردید حال انعالیجاه و داند که امر حکومت ... تمام الطوری که رضی خاطر فرزندان باشد
صورت انجام و ... دیگر در باب لشکریان ار مغان و امیر اطور که بسیار بموقع و بجا رسیده الحمد الله باید
وزیر مختار اظهار ... شده نموده ایم انعالیجاه هم اگر تواند که اطور ... تنها قبضه را بگیرد البته بسیار
خوب است ... میرزا احمد مستوفی را که انعالیجاه درباره او عرض کرده بود باید کاغذ ... داد

باور نشسته شد و ملاحظه کند حقیقت اینست که او دستخط حضار کرده بود و چرا باید باور شد
این است که بعد از تفریق محاسبات کاغذها که مهر و سپرده و این مطلب منافات با تعهد آن
عالیجاه انعالیجاه ندارد و دیگر در باب معاملات و شکت خان از قراری که آن عالیجاه صحبت کرده
از واکه کار رسیدگی خواهیم رسید و با اشتیک خان گفتگو خواهیم فرمود لکن اصل کار
آن است که انعالیجاه مراقب باشد و اهتمام کند که این کار زیاده معطل نماند
بهم رساند در باب شاطر امور و ... که آن عالیجاه تفصیل عرض کرده حکم همان است که سابقا مرقوم
داشته ایم البته یک نفر از اهل نظام که مهارت و استعداد داشته باشد در میان شاطر امور و یک کو بدار
که ملاحظه خدمت محمد قلی خان سرتیپ ... حکومت ایروان و ... محمد قلی خان
و ولد وسند ما ... که اینها ... باشد و تعداد طلبه ... که آن عالیجاه
واند تحقیق معرو شود تحریر اً فی شهر ربیع الاول ۱۲۴۹

۳۴

[illegible]

۳۵

[illegible]

بعد و السلام

[illegible]

[illegible]

۳۷

۳۶

[illegible] صدر اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مهربان من امیر نظام [illegible]

مخدوم مشفق مهربان [illegible]

هر که را [illegible]

[illegible]

العیاذ بالله [illegible]

ز زبان خصم [illegible]

اخو العداوة لا تیر لصلاح [illegible]

[illegible] ودیعه

۵ بحاجی میرزا موسی خان نوشته براهر ارکذارش نواب رکن الدوله خاطر جمع دارد که نایب السلطنه روحی فداه

بسیار مرقصبند و تعال لسیار لسیار خوب گذشته هیچ مایه اختلاف نیست مگر آنکه نواب رکن الدوله می خواهند

همه بارها را کردن با بچاره ها بکنند و حجت معتبر و تعهد نامه بگیرند و شخوانی که برای خرج اینجوریت لازم است بقدر

کفاف نباشد [illegible] اخوی میرزا نبی با بگو اتمام این کار در عهده شما حماالست ما را تنها بدم جرخ الکس رکن الدوله

ولیعهد نایب السلطنه هرچه شاه الملک بگوید می شود اما انصاف لازم است شنیدم در عهد ما لازم است در جه کم با آنجا نوشته است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به صف الدوله نوشته خداوند کار را مرحمت سابقه دیر آمدن [illegible] امیر از شفیع ازمسعف طالع کمتر نبود

اول عرض آن که بعد از مرحمت از دار الخلافه فرمچیه هایی بود و تقدیرات آسمانی و تقدیرات آسمانی چنان اقتضا کرد

که سفر شدن سفر هرات در میان این کار اختلال [illegible] و حادثه عظیم شد رحلت نواب عفران مآب ولی نعمت پس ولد

لیکن معهود المراتب بر معرفت که منتهای قسم است سبب کم وحق تمامی معطل واهیچ نبود الا که زاید از

حساب بمقرب الحضره حاجی نجم الملک که چون خود سواد ندارد وخط منور نویسد حساب نمیداند فهمانیدن او خیلی

مطلوب با او اشکال کم داشت وطول بسیار کشید با تو محاسبه ام کم نبود که زهره دعای قبول توان کرد هرچه

کمترین روسیاهی کشیدم وعلیجاه میرزا شفیع مطلع است همه باین علت بود حالا اگر بخشیده مختارید وبخشید صاحب اختیارید

چون حاجی نجم الملک دو ماه از ایل رفته از همدان چهار ماه است دلاوریسته خبری از سیورچه قبول نیافت

دانفقدر هرچه خود کرده است یا بلاورش کرده باشد قبض وبرات داده وعلیجاه میرزا شفیع وکیل است

که از جانب او با عمال ومباشرین محاسبه کند با نایب اولا تشخیص دهد که هرچه علاوه ها بر معرفت

مفاصاست از او مطالبه شود وبا تو در مدت مدتهاست از آنها بوصول رسد اما انجام این کار

جز بحسن نظر سرکار وکمال مرحمت واهتمام بندگان عظمی نائب السالار بار ممکن ومقدور نخواهد شد نواب

مستطاب شاهزاده اعظم روحی فداه از هر جهت تفویض اختیار بشما فرموده اند هرچه بکنید وهر طور صلاح دانید

حالا خوب میدانید وعلی مقصود ومطلوب اما درباب بابا خوانین قراگوزلو اولادهای ایشان اسم نقل

که اینجا بود قرار داد ودستخط عالی بود که نواب شاهزاده اعظم مضایقه از قبول نفرمایند وخواسته

بعد از چندین گاه که [illegible] تیغ [illegible] عرض

آذربایجان وعمران [illegible] اولاد [illegible] خلع [illegible]

[illegible]

٥ نواب علیات مهد علیا جعفرقلی خان نوفرست زنده کامه افسوس ایام تو اکثر گذشت

وای که مصیبت یا سوء الاحوال این زمانه غدار پر از انصاف وبی مروت است که مهجوری از هم کابیها بلا [illegible]

که در این سفر حرکت انطور شعبده بازی کرد وخاطر مبارک بلا طرف آن حضرت که هرکس جز تو [illegible]

اما فرزندی را بابای شیرها کرده ام هر وقت عزیز وگرامی ومحترم باشم وبقول این آقا نوروز ناکش بکشمش شرابست بر ترنج قدم

برخورد معتبرین ومحرم نظم نشینم وکار مجد بکدام ودیگرم که از جهان این انکار زده دله خیرا استغفر الله از این تفصیلات

از نوکرهم کوی سکنم همین بطرف بلند آید چه غرور این مغرور شده وچه عتابها بمن نکنند بمک با همگی والا چند سال است شکوه

اول بهیچکس نکرده ام واو با یک خواجه بود دربای دیگ کیمش نبرده چه شکوه ها میکند فکر دیگری بکن از بهر دل آنان

کاش قدر این کس که ترا داشتم وروزی هزار بار از این بابانه انکار آن طور ضرب میزنم از هزار قحبه [illegible] بود

با تو مرا موش اثر عذاب بعد خود بلا سوزن زنعیب وبالله طور دیگر اینجا نیت خیارات نرخ

دهکده نفس اقا حسینعلی این بار بار بنگاه فرمود خرج خودش ویا نوش بلا نمیر وعلیجاه عمارت کرد اینها از مقوله عشق

جبار است وبرفرض که کلا محسوب کنید ولاقل از سنگ دروغ نیستیم هیچ الم دروغ از کنه گوشت وپوست واستخوانم

آنقدر ملاحظه در ابتیاع گوک از آن حسینعلی گفتم آخر با کی حوصله کنم

بر العدو حاضر بلا هرچه خواستم زنور دادند کم بلاخر شد آخر کیا عزت قاضی همدان رفت شب آخر هم منش رسیدم که هم

یا ابا الفضل لائم دیگر بای فحش اما این آخرها عجب شاعر شده بود خوب میگفت آتش میزد قیامت میکرد تا دارین

بار بسیار خوش طالعید اگر خدا ما حاضر نباید بود خلاف که برشما هر وقت رسیدم کیفکوی چشمه قصابان ولعد

مجال نداده چشمی واکنه دروغ گفته از که رواق شسته بیاید از کنار قلات بنده برلب نهر وچون بلعام وتشنه ترکشم

آمدم بسر دیگر از [illegible] کیفیت بند از سرقفه حرفه هزار تومان بلا طرفی که منظور نظر سرکار بود درخانه کافه تا [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] عرض

وهمچنین [illegible]

کاش [illegible]

[illegible]

آخرها مبارک [illegible]

[illegible]

خواسته است [illegible] الدوله [illegible]

قبله گاها ارواحنا فداه مرقوم داشته بودید خداکشی اینجا خواهد بود فرموده بودید که شاید چراکشی مارا

در دنیای جنگ رومی خدا خواست و برد والله از باشی هیچکس خاطر رنجه دولت روم نبود و هیچ خاطر نرسیده و رنجهای بسیار

متصدی شکایت رومی شوم چون خواسته خدا نبود غالب آب ما بدست قدرت ازین طرف گذشت و بغداد ما

و صرافهای مهران رو به این طرف نتیجه بخشید نه آن طرف که حالا هم باز منظور ما جز این نیست و تا توانیم رشته صلح را

از دست ندهیم و تا ممکن است باز آخر این کار را با صلح و صلاح ختم کنیم چرا که مشغول شدن ما و روم به یکدیگر باعث فراغت

کفره روس است و دشمن هر دو دولت است و مزید تسلط هر دو طرف از او می‌شود و در حکم آن است در مذهب اهل اسلام به

باعث ضعف اسلام و قوت کفر شویم لهذا لازمه سعی داریم که الحال رابطه دولتین بعد از بزور بازوی غازیان مظفر

عهدنامه جدیدی مبسوط و مضبوط در معامله دولتین ببندیم و آنچه برای آنها را با یکدیگر و هر دو را به کار زیر پای ایران

بنویسیم و نقض و عداوت هذا و باطل انه هی قوت اسلام را از هر طرف زیاد کنیم لکن هر گاه غرور و نخوت

رومی زیاد باشد ناچار و لابد می‌شویم در این یکجنگ در دهیم و سر جنگ فرو نیاریم اگر لله کارها به شرف واقع

و گذارش او در مقدمه جنگش روی داده در مفوضه مبارکه با تبهیج و استبشار را مرقوم شده است والسلام

مخدوما مشفقا مهربانا [illegible]

در این دو سه روز دلها خوش آمد [illegible] حال [illegible] نوشته

باران طوفان می‌بارید [illegible]

[illegible]

سال نو با رغم کهنه زوال بر کردیم هواسی که حال مرده داشت زنده گانی از سر گرفت آقا میرزا محمد ادام الله مجده

دیگر با با جوانی که چه دختیار را آهنگ نوازش بود برداشت بنده گهواره را برداشتم و آهنگ طرب کردم و هر چه بعد از این

روی دهد شرح جداگانه عرض خواهم کرد مجملا از اینکه آشوب و انقلاب ازین کنار و روجه بر خواسته که از آنکه کمال

موافقت در میان است نواب

کاروبار نواب مستطاب شاهزاده حسام السلطنه که تهدیدی از دیار ولیعهد کرده بود خاطر ایشان جمع باشد

که امروز خواه در عراق خواه در خراسان و آذربایجان هر چه تمشیت دهم بدان حضرت ولیعهد روحی فداه

همان را پیشنهاد خواهم نمود و اعتماد و وثوق نسبت بشما دارند که املاک و بادیانی بدانند و اگر خواهم

عشری از اعشار آن را بنویسم خامه شکسته بقصور معترف و صفحه کاغذ بتنگی متصف می‌گردد عرض آنکه

اینکه میرزا حسن نام تفرشی با تلوسش از یزد و کرمان تا حال با مخلص همراه اند و لیکن بسیار بسیار مهربانی و لطف

و مرحمت شما دارند چنان دانند که نوعی از جنس من است بشما و با من همراهی کرده اند و زحمت مرا متحمل شده دیگر

امر عالی است

۵

[illegible]

امده که پیش تر گفتم الآن آمده بار دیگر پول قرض سهم دارم و منوچهر خان هم زیاده طلبی می‌نماید که الآن و الاتحاد از این قرضها

که بلکی دیوان کرده ام مفلس شدم سایر دعاها را معه احبا خواهد کرد تفصیل قرض آنها را هرچه بالام بود روز دیگر پنج هزار را

روانه کردم و در خانه حسن خان بعد قدری نوشته ام و خود حساب جمع و خرج و باقی و تفصیل را بان دارا باشد میفرستم والسلام

[illegible]

۵ دفتی در ... [illegible] بمیرزا محمد پرش نوشته [illegible] فرزند در آن اجوال که به اردوی روسیه شنیدم تعریف و تحسین بسیاری از آداب [illegible]

و نگار ادراک تو میکردند قطع نظر از اینکه اگر بمیرم کسی عزیزتر از تو ندارم عیال مرا پرستاری کند در واقع و نفس الامر

تعریف و تحسین تو این است که رقم و کاغذ و نامه را خوب بنویسی و محاسبه را خوب بری و کار در خانه خود را

طوری بانظم اندازی که مردم کو شخصی از آن در خانه رکنند اگر حق الله میرزا شوی یا بهرام گور یا قابوس و شمگیر

هنر تو نیست هنر است عباس بیگ را در خدمت سرکار والد بر کذارش و از کلاه را عرض کند عباس بیگ

بجان است که سردار آن روز فرمایش و خلعت زنده جان میرزا ابوالقاسم تعطیل را اسباب الآن الله لطالبان تمام

آقا جان باز نکند فرمایش در همان تا کاغذهای فرزند و برادر [illegible] کاغذها را نوشتم مونس و محمد ولی خان [illegible]

بفرستید محمد ولی خان هنوز نفرستاده است کاغذهای که خانی زند از مشهد مرآید البته زود بزبان کرده الآن الله

اطلبان خانی نیم فرمایش بر خلاف محمد ولی خان تنها رکناتع منظور داشت باید از جانب والد محال [illegible]

باو و محمد تقی بیگ بگویم مصطفی قلی خان [illegible] شال بی اگر [illegible] وقت [illegible] محمد حسن بر بگوید [illegible]

[illegible]

اگر دانسته باشید [illegible] مطالب ... [illegible]

[illegible]

دستورالعمل جناب میرزا خان [illegible] می‌رفت اول در باب جواهرها که یکصد و پنجاه هزار تومان تعهد کرده

وکلای دولت روسیه قبول کرده اند باید در این یکصد هزار تومان بماند و هر قدر علاوه بر یکصد و پنجاه هزار تومان

در ارکان است چون خواهش دولت شده و از رهن در آمده است الآن الله الحال ابرکار و الله تحویل شود

ثانی در باب گمرک مال التجاره که قرارداد بین الدولتین صریح نامه است و تجار ایران از روی قرارنامه میدهند اما

تجار آن اطراف بهانه اینکه هر جنسی که بعراق برود بقاعده قدیم در گمرکخانها باج یا [illegible] گمرک اجناس

که در آنجا آورده دکان بفروش میرسد هم موافق عهدنامه که صریح است نمیدهند و از این رهگذر ضرر کلی به تجار

مملکت آنها بایکان میرسد باید قرار داده شود هر جنسی در آنجا بایکان خرید و فروش میشود و گمرکخانهای عراق ربط

و دخل ندارد موافق عهدنامه صریح بدهند

ثالث اگر در باب یکصد هزار تومان باقی کرور سوم و یکصد و پنجاه هزار تومان جواهر در رهن آن است چرا این همه

عزم ما خود خواهد شد و دخل بدولت قاهره ایران ندارد خواهش داریم جناب غراف [illegible] خوب [illegible]

والتفات اعلیحضرت امپراطور را در باب ما بکشید و نوعی قرار بدهد که از عهده توانیم برآمد صدماتی که در این سال

بما رسیده جناب غراف بهتر از هر کس اطلاع دارد و هرچه جناب معظم الیه در کارهای ما صلاح داند عین صلاح خود میدانیم

رابع اگر چه جنرال [illegible]

[illegible]

و از راه خیرخواهی و مصلحت جوئی قبول نموده است که با حکم جناب جنرال اعظم این قاعده در همه سرحدات معمول گردد

و قراری باید داده شود هر مقصر که واجب السیاسه شود بهتر این است که با اطلاع [illegible] روسیه طرفین را آگاه [illegible] بتادیب او اقدام رود

خامس اگر چه قرار ما براین است که هرگز به هیچوجه راه سخن [illegible] در میانه این دو دولت نباشد لهذا لازم است [illegible]

احتیاط را در این باب منظور داریم مع الخصوص این اوقات که جناب غراف در سرحدات و جنگ با عثمانلو دارد و

خسرو میرزا در ممالک روس میباشد و هر روز امری بلکه اوضاع اتفاق میافتد و تشخیص آن امرها موقوف به تصدیق و توسط

جناب غراف و تحقیق از او میباشد بای سبب واجب میدانم که یک نفر آدم معتمد اهلیت از ما نزد جناب معظم الیه متوقف باشد

که هم امور و مهام فرزندی را مراقب و متوجه باشد و هم از بدگوئی بدخواهی مردم فتنه جو و بیهوده گوی اطلاع [illegible]

و رعایت [illegible] حاصل کنیم هرچه هرکس بگوید معتمد ما که اینجا است نزد غراف جواب بگوید و نگذارد در اشتباه بماند

الحکم ایلچی و وکیل و قونسول از جانب دولت روسیه در این مملکت میباشند راه سخن صاحب غرضان را بواسطه حضور

آنها مسدود داشته ایم و تاکنون هیچ مهمی از مهام دولت [illegible] از جانب این دولت هم ببینیم قاعده معمول گرد اینکه معتمد اندو

ایلچی و معتمد این دولت آنجا باشد راه حرف و سخن بالمره بدگو و دشمن کوتاه باشد

[illegible]

بابا هرچه بطلبی و نداری بنویسم الساعه بخواه حتمی الامکان برسانم و هرچه ما باید انجه ممکن گردد میدهیم ازانجا تا هر جا که فرمان است

در عهده کارگذاران دولت روس است که زود و با عیب و نقص الحال الله باید برسانند

[illegible]

[illegible]

راه اربابان بازدید عزت است و همچنین

قیدی در عهده ماست باید

پیشاوه ما موقوف شود

حالیا مجروحی مطالعه خود مینه

که انبظ بقیه همیشه حرفی از جهانیان

باشد در اشال این امور چه بدرا هم از

و السلام و سختگیری ولانه

حالا که از آنها این نیتم با میشود

باهم بگوییم باهره از جانب جهانگار

اظهار شود با عث اثبات عدل آنها شود

اما در صورتیکه بحکم دولت حرفی زنند

بنیاد که شود در اثبات حرفی جهانیان

و جهتی با داعی شود از پیش درازند

سرادو کا غذها در اتمام و سیاحت کریا بد وقف در اروان

بطلبی کارهای ارو انیفه با مرز جهت مهدی والده بداراتو

فرزانم را بنظر ما حجی و مجروحی برساند انه که علانیه خلاف قول و قرار خود میبایست

[illegible]

[illegible]

بجواز ملک الکلام کرد

قربانت شوم پروانه مرحمت شده بر جمیلی علاقه عنوان رسید مرقوم بعداز مراجعه روز قزوین و الله عتابی فرمودید که

چرا بعراق آمدم و به همدان و اکراد لو چادرم را رسیدید مرغ زرگ کرم میدانم اردوم با هم زرگری مدام گفتار مرحوم قائم مقام

طالب رزاق بهینه و مشق میکرد که دو شمشیر انطرف این عالم را از دخالت کار بیطرف عاقلانه کوته است الکل در قفس زرگر کار

نواب محمد میرزا نصرت مرحوم محمد حسین خان با دار الخلافه آمدم پدر پادشاه نوشت که در رکاب ایشان بوده در نوکری جهانیان بیاورم

کارهای عراق چندان از نواب نایب السلطنه روحی فداه بخلل شد خدا که جنبه ای از اعقاب بینه و شکوه مرحوم محمد حسین خان برادران

پیش ولد و خوشش ما را بجمیع نواب نایب السلطنه کرد بجدم محمد مصطفی صلوات الله علیه که هیچ علم و اطلاع نداشتند و بارها بکار

آصف الدوله ضرب و شتم و تعرض و توبیخ نوشته و باین عقیده از تبریز نیابت آمدند که از کردن چندانه اینجا که آمدم

تقدیر آسمانی بود که نواب محمد میرزا بجورقانی تعیین شد و کم کم بهمدان نشر کرد و آهسته آهسته بغداد و کرمانشاهان رسید

به آن روز که این رشته بیرون کردند پا سال که نواب طهماسب میرزا و فرزاده بیماری جهت بود که کم کم خود را کنار

کشیدند هم را با و اولاد شاهزاده مرحوم و اکراد بکوشش این دام بدهند در این اثنا عوغای روس حادث شد عیال و اطفال را ببرد

و ناچار بهمدان آمدند دیگر مجال این کار رفت با آنحال که بدار الخلافه تشریف آوردند در سایه دیهی نواب علیقلی میرزا رکن الملک را

آوردند از این تاریخ تا حال خانه چه پیمانی آمده که اگر در این اثنا دست از خودیت بردارند طوری خود را در نظرها مینمایند

کرلطف بجای الکم ... واگذاشته ... که ... [illegible]

کرده است ... میرزا محمد ... که وقت شام در ... باغ ... چه قدرها کوشش میکردم

کرآمدن ... موقوف ... بجانب تبریز معطوف شد ... عالیجاه معزی الیه ... کردم تا بنده

... و بعد از عالیجاه معزی الیه ... البته ... مبارک ... که ...

... [illegible]

نایب السلطنه ... که تبریز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

والسلام

[illegible]

۵

برحوم ابوالفتح خان قراباغی رسید

مخدوم و صاحب قبولم [illegible] چنانکه خواستم هر قدم [illegible] و خبری صریح عرض کنم ممکن نشد و در نظر [illegible]

محرمانه [illegible] و جواب [illegible] که در عرض جواب مرقومات سامی [illegible] و شغل [illegible] در روزگار [illegible]

نبودم و ترجیح میدهم و حال آنکه اگر [illegible] باشم [illegible] که در مجلس صاحب مهربان است و اگر جان و عمر و زندگانی [illegible]

برای این است که در [illegible] سرکار [illegible] صرف شود دست و زبان و کام [illegible]

که واسطه [illegible] دل [illegible] و ترجمانی [illegible]

تا بکوبم شرح [illegible] اشتیاق مالک تن و جان و صاحب مهربان [illegible] هیچ میدانید که [illegible] از معتقدان و مریدان [illegible]

چه مدت [illegible] است که حجاب هجر [illegible] در میانه گذاشته اید و تشنگان زلال وصال را از آب حیات ممنوع داشته

مرهم [illegible] توقف از [illegible] تا بعد [illegible]

از ادویه [illegible]

[illegible]

حسب الامر [illegible] میرزا محمد [illegible] که چون امر [illegible] بحضرات [illegible] محول و مفوض کرده [illegible]

زحمت خدام سرکار [illegible] وجوه قسط [illegible] سرباران فوج [illegible] میرزا محمد [illegible]

[illegible] رسید و معطل نشوند و در باب [illegible] روس و تجاوز [illegible] آنها بعضی از محالات سرکار [illegible]

امری که بیشتر باعث خجالت [illegible] و تفصیل سؤال و جواب [illegible] حضرات [illegible]

و چندین بار [illegible] که جواب صریح از او بگیریم و ممکن نشد آخر [illegible] شد

که هنوز جواب تفصیلی نرسیده است والسلام

تصدق شوم [illegible] مرحوم والد [illegible] روزگار [illegible] آن آستان [illegible] کرده ام بارها

مرحمت و عنایت در حق این فدوی [illegible] حال [illegible] که بواسطه بعد مسافت [illegible]

حال که راه [illegible] این مختصر عریضه [illegible] و امیدوار [illegible]

واهب العطایا چنان است که اولاد [illegible] حضور [illegible] و اولاد اولاد [illegible] و ثانیا [illegible]

[illegible] و پرستند [illegible] از نظر [illegible]

و ثالثا هر [illegible] رجوع کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرشدی والای وزیر فرانسه

دوستی دولت ایران با آن دولت ابد آیات از عهد قدیم محکم و توام بود بجهة حوادث روزگار و انقلابها که در فرنگستان بهم رسید مجال آمد شد رسل و رسایل نبود تا این اوقات که کوکب صفا رونق آن دولت و امنیت آن مملکت

از روز اول بهتر و برتر شد و بجهة آن ممالک ایران هم نیز از هر جهة آسودگی و آرام حاصل است و با آن دولت فخیمه

با کمال یگانگی رنگ اتحاد و یکانگی است و بعض منازعه و مجادله فیمابین ایشان هم موقوف و متروک است بسیار بهتر دانستیم

که باز ابواب مراودات دوستانه فیمابین مسدود باشد و محبت و مهربانی که در سابق اوقات بود مجدداً بر قرار بوده

درینوقت هر حکیم بیگ باتقابه روانه بود باین رقیمه مسبقت کردم و میل خود را بگرمی سکامه و استدادی اظهار نمودم و در

دوستیهای قدیمه را بیاد آن جناب آوردم و اگرچه الطاف آن جناب را ندیده ام لکن چندان از اوصاف ستوده بسیار رسیده ام [illegible]

او را چنانکه باید و شاید بدانم و پایه قدر او را ابدی بشناسم باید بعد ازین هر وقت خواهش داشته باشد عرض کند و عنایت بار را

کامل [illegible] آن ولند [illegible]

[illegible]

[illegible]